

۳۹

تپه‌ها

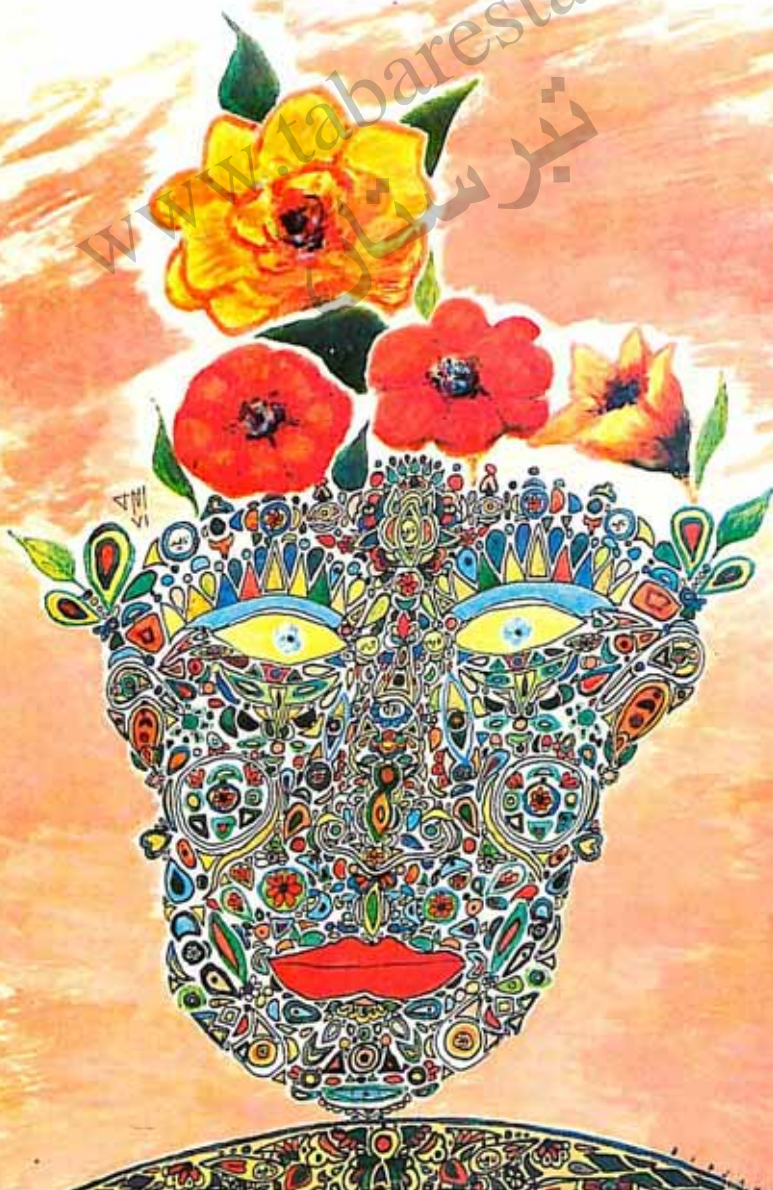
بهمن و آسفند ۷۵

فرهنگی، هنری، پژوهشی

سال پنجم - ۵۲ صفحه - ۱۵۰ تومان

ISSN: 1023 - 8735

□ حاشیه افزون بر متن □ رقص پا با زبان، پای صحبت محمود طیاری: نمایشنامه نویس، نویسنده و شاعر □ فاجعه افت
تحصیلی در گیلان □ ترانه‌های عامیانه، نمونه‌هایی دلکش از سرایندگان ناشناخته □ کند و کاوی در گویش گیلکی
□ دریای بی‌کرانه، یادى سزاوار از استاد نقاش رضا فروزی □ افراط و تفریط مزمن در صدا و سیمای مرکز گیلان
□ نوروزی نوسال □ و...
بخش گیلکی: در زمینه شعر، قصه، نمایشنامه و...



الذی علمہ بالقلم

لوح تقدیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روز مائیت و مدتی مجموعاً ۳ جلد کتاب کیمیا نیز لوح تقدیر بسیار هدایت

کتاب گزافه کیمیا شناسانه در ۲۰ جلد است که در ۱۰ جلد اول و ۱۰ جلد دوم در ۱۰ جلد

نیز اثر از زنی که حاصل تحقیقات و پژوهشهاست و در ۱۰ جلد است که در ۱۰ جلد

همواره به عنوان میراث منسوب و سرمایه جادو در کیمیا حفظ خواهد شد

که در ۱۰ جلد است و اصلاح عربی و کرده شده است که در ۱۰ جلد است و در ۱۰ جلد

که در ۱۰ جلد است و در ۱۰ جلد است که در ۱۰ جلد است و در ۱۰ جلد

رسانه است . احسان منظور معین مآجور مال

جمعی از کیمیاگران مقیم تهران - بهتیم دیماه ۱۳۲۵



هجدهمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران
خجسته باد

تیلوا

شماره استاندارد بین‌المللی ۸۷۳۵ - ۱۰۲۳
ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
(گیلان‌شناسی)
صاحب امتیاز و مدیر مسئول
محمد تقی پورا احمد جکتاجی
نشانی پستی
(برای ارسال نامه و مرسولات)
رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵
نشانی دفتر
(برای مراجعات مستقیم)
رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)
ساختمان گهر، داخل پاساز، طبقه دوم
تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVA

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language Journal
Related to the Field of Culture, Art
and Researches

ON GUILAN (Northern Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

IRAN, RASHT

P. O. Box 41635 - 4174

حروفچینی: هنرواندیشه، ۴۹۳۹۲

لیتوگرافی: آریا

چاپ: توکل، صومعه‌سرا ۲۸۱۰



طرح روی جلد از:

بیژن اسدی پور

طراح و کاریکاتوریست برجسته گیلانی



گیله‌وا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب
آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.
استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد
و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است

آن چه در این شماره می‌خوانید:

مطالب فارسی

- حاشیه افزون بر متن (سرمقاله) / گیله‌وا صفحه ۴
خبرهای فرهنگی، هنری و ... / ۶
گیلان، استان آخر (بحث آزاد) / احمد رضا هامونی حقیقت - میرابوطالب رضوی نژاد ۸
رقص پا با زبان، پای صحبت محمود طیار: نمایشنامه‌نویس، نویسنده و شاعر ۱۰
گزارش: فاجعه افت تحصیلی در گیلان ۱۷
ترانه‌های عامیانه، نمونه‌هایی دلکش از سراینده‌گان ناشناخته / کاظم سادات اشکوری ۲۰
تنبیر و سورشارژ پستی در دوره انقلاب جنگل / مهران اشراقی ۲۱
کند و کاوی در گویش گیلکی / دکتر سیدمحمدعلی سجادیه ۳۴
موسی آذرنوش، فرزند لایق گیلان / دکتر عبدالکریم گلشنی ۳۵
دریای بی‌کرانه، یادی سزاوار از استاد نقاش رضا فروزی / احمدعلی دوست ۳۶
جای «نقد و معرفی»: کتاب‌های گیلکی، کجاست؟! / محمدتقی صالحپور ۳۹
تازه کتاب ۴۱
افراط و تفریط مزمن در صدا و سیمای مرکز گیلان / شاهین عبدلی ۴۲
نوروزی نوسال (روایت رودبار و لاهیجان) / نصرت‌الله خوشدل - محمدعلی زاهدی ۴۴
حلوای نوروزی / محسن بلوطی آبکنار ۴۵
نامه‌های تالشی پرنده‌گان / شهرام آزموده ۴۵
نامه‌های رسیده ۴۶
گزارش مراسم اعطای جوایز به پرنده‌گان مسابقه بزرگ شهر من، دیار من / گیلکان ۵۰

مطالب گیلکی

- شعرهای گیلکی / اردشیر برهیزگار - الف. پژمان - ابراهیم پگاه - مهرداد پیلهور - حسین تقوی زرد -
منوچهر جراح زاده - رحیم چراغی - جواد رحمتی برفجانی - کورش رنجبر - جواد شجاعی فرد -
علی صبوری - هوشنگ عباسی - محمد فارسی - فریدون قاسمی - جلیل قیصری - مرتضی
مستعار ۲۳ - ۲۳
غاز (داستان گیلکی) / هادی غلام‌دوست ۲۴
مشته‌ابی، کبله تقی (نمایشنامه منظوم گیلکی) / جعفر بخشی‌زاد محمودی ۲۸
ورزا کوله (نمایشنامه گیلکی) / فرهنگ توحیدی ۳۰
بیچاره معلم (داستان منظوم گیلکی) / محمد شریفی (فانی) ۴۷

دوره‌های **تیلوا** جلد شده

با صفحانی لوکس و زرکوب جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

سال اول (از شماره ۱ تا ۱۲) به انضمام فهرست مطالب سال اول ۲۰۰۰ تومان

سال دوم (از شماره ۱۳ تا ۲۱) به انضمام ضمیمه شماره ۱۸ (ویژه تالشی) ۱۸۰۰ تومان

سال سوم (از شماره ۲۲ تا ۳۱) به انضمام ضمیمه‌های شماره ۲۶ و ۳۱ (ویژه تالشی) ۱۶۰۰ تومان

سال چهارم (شماره‌های ۳۶ = ۳۲ به انضمام ویژه هساشعر) ۱۴۰۰ تومان

علاقتمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری

۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ یادی‌الله رشت

به نام گیله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند.

مجلدات گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.

هزینه پستی برعهده گیله‌وا است



با بهترین تبریکات سال نو شیمی عید موبارک بپه

حاشیه افزون بر متن

است. اگرچه می دانیم بعضی از این شرکتهای سرمایه گذاری توسعه و عمران هنوز در قوه مانده اند و به فعل در نیامده اند و هر آن چه پول و سرمایه جذب کرده اند صرف تبلیغ و تعرفه خود و پرداخت هزینه گزاف آن در صدا و سیما و مطبوعات شده است و بعضی دیگر که به فعل در آمده اند به نوع حرامش افتاده اند و به دلالتی و واسطه گری روی آورده، روی دست بانکها بلند شده اند و بهره های مضاعف ۳۰ تا ۳۵٪ به این و آن می دهند. بالاخره دیر یا زود ترق این گونه شرکتها هم به صدا در خواهد آمد. باری...

ساعت از ده گذشت و خبری از وزیر و معاونان و مهمانان تهرانی نشد. بناچار نشستیم و به ماضی بعید و نقلی، حال و مضارع و مستقبل ولایت خود اندیشیدیم که چطور شد این طور شد، و استان اول ما، یهو شد استان آخر! ساعت ده شد ده ونیم و کس نیامد. از همین اول پیاله بدمستی شروع شد. یکی از راههای شناخت توانمندی اقتصادی، البته کشتن وقت است! توجه آن هم همیشه راحت و آسان است. پس یکی از آقایان پشت میکروفن قرار گرفت و گفت خیلی عذر می خواهم، آقای وزیر و همراهان حدود یک ساعت پیش وارد آسمان رشت شدند اما هواپیما بخاطر نامساعد بودن هوا نتوانست بنشیند. گویا چند بار باند را

دوستی از ارباب جراید خیرم کرد که فردا سمیناری درباره توسعه گیلان با حضور آقای محمدخان وزیر امور اقتصاد و دارایی و چندین معاون و مشاور از وزارتخانه های دیگر در هتل کادوس رشت برگزار می شود، خوبست که به اتفاق برویم. به نیت گرفتن سوژه پذیرفتم. صبح روز بعد کفش و کلاه کردم و سر ساعت ۱۰ که قرار ملاقات و شروع جلسه بود در سالن سمینار حضور یافتیم. پشت تریبون، روی دیوار بر پرده بزرگی درشت نوشته بود: «همایش شناخت توانمندیهای اقتصادی و صادراتی استان گیلان» و پایش ریزتر نوشته بود: «شرکت سرمایه گذاری توسعه گیلان - منطقه ویژه اقتصادی بندرانزلی». شصتم خبردار شد، جریان چی به چی هست!

یاد شرکتهای سرمایه گذاری توسعه و عمران اصفهان، کرمان، همدان و این اواخر سلان سبز (اردبیل) سرزمین گنج های ناشناخته (ایلام) و زاگرس سرزمین لاله ها (چهارمحال بختیاری) افتادم که مرتب از سیمای شبکه سراسری تبلیغ می شود. مطمئناً ظرف هفته های آینده شاهد آخرین تبلیغ از این نوع در صدا و سیما خواهیم بود و صدای هیجان انگیز، شتابزده و توأم با نشاط ساختگی گوینده را خواهیم داشت! که می گوید در توسعه و عمران استان آخر (گیلان) سرمایه گذاری کنید... و بشتابید قبل از فوت که غفلت موجب پشیمانی

دور زد اما چون امکان فرود نبود به تهران برگشت! منتظریم که هوا مساعد شود بلکه دوباره تشریف بیاورند!

امروزه منتظر مساعد شدن هوا دیگر از آن بهانه‌هایی است که با صد من سریش نمی‌چسبد. هوای بسیاری از شهرهای جهان و پایتخت کشورها مثل هوای شهر ما، بیشتر مه‌آلود و اغلب بارانی است با این همه در موارد بسیار نادر و استثنایی است که هواپیما نمی‌تواند روی باند فرود آید. اگر قرار باشد برای یک مه‌گرفتگی عادی و یک بارندگی معمولی فرودگاه شهری ناامن و پروازهای آن به تأخیر بیفتد که فاتحه آن شهر خوانده است. امروزه پیچیده‌ترین و کارآمدترین وسایل کنترل راه دور، فرمان فرود و مه‌شکن از ابتدایی‌ترین وسایل و تجهیزات لازم در فرودگاه‌های دنیاست. این هدر دادن وقت، سوخت، سرمایه و حیثیت اداری آنهم در سطح وزارت، در موقعیت کنونی که عنوان می‌شود دوره سازندگی است، اصلاً توجیه‌پذیر نیست، بخصوص که معاون وزارت راه نیز که بهرحال نوعی تولید بر اداره فرودگاه‌های کشور دارد جزو مهمانان بوده است. متأسفانه فرودگاه نسبتاً قدیمی رشت که اتفاقاً چند سالی است بین‌المللی شده به وسایل فنی و ایمنی و هدایت پیشرفته مجهز نیست در حالی که فرودگاه داخلی و جدیدالتأسیس استان همجوار آن که اتفاقاً در شرایط اقلیمی بهتری بسر می‌برد به این وسایل مجهز است. هیچ اشکال ندارد فرودگاه داخلی جدید مجهز باشد، اما اشکال دارد اگر فرودگاه قدیمی‌تر و پرترددتر مجهز نباشد. باری...

به مصداق مثل معروف بیکار نمی‌توان نشستن ما نیز نتوانستیم تا آمدن آقای وزیر و برخی معاونین بیکار بنشینیم. این بود که به اطراف و اکناف سالن سرک کشیدیم شاید که در این میانه سوژه‌ای شکار کنیم و با این وسیله وقت را بکشیم تا آقایان برسند. نزدیک به تمام چهره‌های مدعویین برای من ندیده و نشناخته بود. از آن چهره‌های آشنای شاعر و نویسنده و محقق و هنرمند، با آن حالت‌های دژم و فکور و عبوس و پریش خبری نبود. بعکس رخساره‌ها گشاده و بشاش، لباسها شیک و پیک و پک و پز بسیار عالی بود. خوب معلوم بود چون اغلب مدعویین از سرمایه‌داران، کارخانه‌داران و بانک‌داران شهر بودند، صاحبان ارز و کالا و صادرات و واردات استان بودند. البته بخاطر فقر عمومی که گریبان‌گیر گیلان و گیلانی است سرمایه کافی در گیلان وجود ندارد بنابراین حضور کلان سرمایه‌دار هم در گیلان خالی است. اصولاً سرمایه‌داران گیلانی قلیل و ثروشان نیمه‌انباشت است و بخاطر نوعی عدم اعتماد به سیاست اقتصادی منطقه و کارگزاران اجرایی و اداری آن سرمایه‌شان در خارج از استان گردش دارد. در عوض تا بخواهید ظاهرشان آراسته‌تر، خوش‌لباس، توگل و رگل و نظیف است. در واقع اینان خرده‌سرمایه‌دارانی هستند که اغلب در فکر افزایش نقدینگی خود بخاطر مصرف بیشتر و ریخت و پاش فزوتترند تا تزریق مالی به اقتصاد منطقه و نتیجتاً تأثیربخشی به صنایع، کشاورزی و رونق بازار کار.

متأسفانه طبقه متوسط و نیمه‌مرفه نیز به تأسی از آنان بخاطر نوعی عدم اعتماد به دستگاه‌های اجرایی و اداری که در طول هفتاد سال اخیر پدید آمد و شرایط بیمار و ناپایدار اقتصادی در استان، ناخودآگاهانه در تخریب امر دخیل است. بعنوان مثال در پذیره‌نویسی شرکت سرمایه‌گذاری توسعه و عمران استان کرمان، جلوی بانک ملت شعبه گلزار جمعیت انبوهی صف بسته بودند که سهام بخرند. اینها هرگز به مخیله‌شان بروز نکرده است که چرا نباید به موازات پر کردن فرم پذیره، یک شکوائیه هم برای مسئولان استان خود بنویسند که پس سهم

آنها در توسعه گیلان کجا و کدام است.

سرمایه‌گذاری هموطنان گیلانی در به‌ثمر رساندن طرح ۷ باغ کرمان ممکن است تأثیر زیادی نداشته باشد اما بی‌تأثیر هم نیست و انشاء... که با پول و سرمایه همولایتی‌های ما و هموطنان کرمانی بیابان ۳۰ کیلومتری کرمان تا ماهان تبدیل به گلستان شود. بخیل دشمن خدا و خلق خداست اما هرگز به فکر باغ محتشم شهر خود افتاده‌اند که درختان سر به فلک کشیده آزادش که مظهري از خلقت خداوندی و بدعت طبیعی است چرا خشک می‌شود و هر هفته و ماه چند اصله آن توسط مأموران شهرداری قطع می‌گردد و بجایش درختان سوزنی برگ کاشته می‌شود؟ آنها از مسئولان و مسئولان از خود پرسیده‌اند با این قارچ‌زدگی که به روایتی حدود ۲۰ سال است پیدا شده چرا تاکنون مبارزه نکرده‌اند. راستش باور عمومی مردم گیلان از مسئولان اداری استان خود در درازمدت سلب شده است و نتیجه منفی آن نوعی بی‌تفاوتی است که اینک و وبال جان گیلانی جماعت شده است. باغ محتشم بدون درخت‌های آزادش چگونه باغی است. آیا ساختمان استاندارد، پایگاه‌های مستقر در باغ، شهر بازی و تعدادی درخت علیل باقیمانده و نهال‌های جوان درختان سوزنی برگ با فضلابی بزرگ و روباز و متعفن به نام گوهررود می‌تواند از جاذبه‌های توریستی شهر باشد؟

ساعت یازده شد، یازده‌ونیم که یکی از مجریان پشت تریبون قرار گرفت و گفت هم‌اکنون از فرودگاه خبر رسید که آقایان مهمانان وارد شدند و الان در راه هستند و تا چند لحظه دیگر وارد هتل می‌شوند. البته گویا برای آقای وزیر توفیق اجباری پیش آمده بود که دیگر نیامدند و بجایشان معاون ایشان همراه چند تن دیگر از معاونان وزارتخانه‌ها آمده بودند. یک ساعت و چهل دقیقه تأخیر برای شروع جلسه و همایشی که توسعه منطقه‌ای نه، ملی را مدنظر دارد، جداً تأسف بار است. این آن عدم باور عمومی و سلب اعتماد مردم است به مسئولان و مجریان و کارگزاران خود.

راستی توسعه با کدام مسئولیت، کدام راه، کدام فرودگاه، کدام خط‌آهن و کدام مدیریت؟ صادرات کدام کالا؟ انواع بفکا! دل‌نمکی، نادبی نمکی، خندان نمکی، شاد نمکی، اشی مشی؟ کلوچه، ماکارونی؟ و... انواع هله‌هلوها... با آن تبلیغات دل‌بهم‌زن و رنگ‌وارنگ و پرهزینه در صدا و سیما... طوری که داد نماینده ولایت فقیه در گیلان و امام جمعه محترم رشت هم در یکی از خطبه‌های نماز جمعه در آمد و انتقاد فرمودند که آیا اینها معرف صنایع ماست؟

خوب، هست! صنایع استان آخر همین‌هاست. این حال و روز گیلان امروز ماست: صنایع عقب‌مانده، کشاورزی معطل، فرودگاه بدون تجهیز، راه‌ها باریک‌دخترناک، بیکاری فراوان، گرانی بیش از هر کجای کشور، فقر گریبانگیر و اوضاع اجتماعی نابسامان.

آقایان تشریف آوردند و به‌نوبت حرف‌های خیلی خوب و پرشیرین و امیدبخشی زدند و از جمعیت صلوات گرفتند و بعد هم در معیت جمعیت از سالن سمینار به سالن سمنینا/وهیادیت شده و پذیرایی شدند. اما فکر نکنم میان جمع کس یا کسانی بوده باشند که این حرفها را قبلاً نشنیده باشند، هیچ‌یک از این حرفها تازگی نداشت. آنچه تازگی دارد عمل است.

می‌گویند جلوی ضرر را از هر کجا بگیرید فایده است، می‌گویند ماهی را هر بار از آب بگیري تازه است. باشد حالا که قرعه فال به نام ما آخرین زده شد بگذارید لااقل تأخیر را با تدبیر درآمیزیم و بنیان تمام این عقب‌ماندگی‌ها را براندازیم.

گیله‌وا

آثار تمدنی مربوط به هزاره اول ق. م. در سه نقطه از گیلان

در اجرای پروژه احداث استخر ذخیره آب در روستای بویه اشکور توسط مدیریت کشاورزی رودسر در حین عملیات خاکبرداری تعدادی گور باستانی مشهود و مقادیری اموال فرهنگی تاریخی کشف می شود. بدینال این موضوع هیأت باستان شناسی میراث فرهنگی گیلان در محل حاضر شده و بعد از ۲۰ روز گمانه زنی آثاری از اشیاء زینتی، معیشتی و رزمی مربوط به هزاره اول ق. م. بدست می آورند.

همچنین در ادامه بررسیهای سال ۷۴ در منطقه آقاولر تالش، در دی ماه سال جاری کار گمانه زنی و کاوش در این منطقه دنبال می شود. از این ناحیه نیز ابزار زینتی، معیشتی و رزمی مربوط به هزاره اول ق. م. و عصر آهن بدست می آید.

در محل گورستان باستانی روستای جوبین رستم آباد نیز به جهت رفع مشکل و آزادسازی محل نصب دکل فشار قوی برق وزارت نیرو، هیأت باستان شناسی گیلان مدت ۲۰ روز به گمانه زنی مبادرت کرد که منجر به کشف گورهای مربوط به هزاره اول ق. م. گردید. اشیاء بدست آمده در این محل نیز از نوع اشیاء زینتی، معیشتی و رزمی بوده که در مجموع نشانگر تمدن مردم گیلان باستان است.

همایش علمی - کاربردی مسایل جوانان و نوجوانان

به منظور ایجاد زمینه مناسب جهت مشارکت صاحبان اندیشه در بررسی امور جوانان، شورای جوانان استان گیلان با همکاری معاونت پژوهشی دبیرخانه شورای عالی جوانان کشور یک نشست علمی - کاربردی تحت عنوان «روشهای توسعه و بسط ورزش بین جوانان» در تاریخ ۲۱ فروردین ۷۶ برگزار می کند. محل برگزاری همایش، دانشکده تربیت بدنی دانشگاه گیلان عنوان شده است.

ثبت ۸ بنای تاریخی گیلان در فهرست آثار تاریخی ایران

بدینال شناسایی ۲۰ اثر تاریخی در گیلان و تعریف آن به سازمان میراث فرهنگی کشور، در سال جاری (۱۳۷۵) تاکنون تعداد ۸ اثر پس از تهیه نقشه و مدارک لازم و انجام تشریفات قانونی به ثبت در فهرست آثار ملی ایران رسیده است. قابل ذکر است پیش از این مجموعاً ۳۳ اثر تاریخی در گیلان به ثبت رسیده بود و اینک تعداد آثار تاریخی گیلان به ۴۱ واحد رسیده است.

هشت اثر تاریخی جدید الاحداث به شرح زیر است:

- ۱- مسجد جامع جورشر (لشت نشاء)
- ۲- عمارت کلاه فرنگی واقع در باغ محتشم (رشت)
- ۳- آرامگاه کاشف السلطنه (لاهیجان)
- ۴- پل خشتی نالکیاشر (شهرستان لاهیجان)
- ۵- پل خشتی لیشاوندان (شهرستان رشت)
- ۶- پل خشتی گاز رودبار (شهرستان صومعه سرا)
- ۷- پل خشتی یونل (بخش رضوانشهر)
- ۸- کاروانسرای تنی (روستای بالارود سیاهکل)

کتاب سینه گیلان



تاسیس ۱۳۰۲ هجری قمری

تهران
میدان ولیعصر
پلاک ۱۳۳

اهدای لوح تقدیر

به ناشر کتاب سه جلدی گیلان

در ماهی که گذشت به دعوت گروهی از گیلانیان مقیم تهران، مجلس بزرگداشتی بمناسبت انتشار مجموعه سه جلدی کتاب گیلان و موفقیت هایی که نصیب آن شده بود در تالار اجتماعات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی تهران تشکیل گردید. در این جلسه آقای اصغر نیا مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و قائم مقام دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، پیام شفاهی آقای میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی را در ارتباط با کتاب گیلان قرائت کرد و از تلاش و زحمات ابراهیم اصلاح عربانی تجلیل نمود و اظهار امیدواری کرد که این گروه بتواند دایرةالمعارف کلی استان های کشور را تألیف و تدوین نمایند و از دستاوردهای جمهوری اسلامی در مجلدهای بعدی بیشتر بهره بگیرند.

آقایان استاد احمد سمعی (گیلانی) درباره نقد، احمد مرعی درباره منابع چاپی گیلان شناسی، دکتر علی فروحی درباره آل بو به و شیعیان در گیلان سخنانی ایراد کردند و از برخی از دست اندرکاران گروه پژوهشگران ایران از جمله دکتر حسن حاج سیدجوادی، رضارضا زاده لنگرودی و ناصر پویان که در جلسه حاضر نبودند قدر دانی نمود. اجرای برنامه بر عهده اسماعیل گلشنی بود که با مدیریت خاص خود بخوبی از پس آن برآمد. جعفر کسمائی شاعر توانمند گیلانی دو قطعه شعر از سروده های خود را در وصف گیلان و باغ محتشم قرائت کرد که مورد استقبال حضار قرار گرفت.

آقای ابراهیم اصلاح عربانی مدیرعامل گروه پژوهشگران ایران و ناشر کتاب سه جلدی گیلان در صحبت های خود ضمن تشکر از هموطنان گیلانی خویش اظهار داشت امیدوارم با کمک اساتید دانشمند و محققان فاضل گروه پژوهشگران ایران بتوانیم مجلدات دیگر مجموعه همه جای ایران را برای تمام استان های کشور منتشر سازیم. من یقین دارم که چنین امری با کمک مسئولان فرهنگ دوست کشور بویژه اولیای محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام پذیر است.

در پایان لوح سپین زیبا و ارزنده ای بوسیله آقایان حجت الاسلام حاج آقا شریعتمدار رفیع، دکتر اسدالله آل بو به، فریدون نیا، استاد احمد سمعی گیلانی، محمود چمنی، خشایار سرتیپ پور، دکتر علی فروحی، اسماعیل گلشنی و جعفر کسمائی به عنوان تقدیر از زحمات بیدریغ آقای عربانی، به ایشان اهدا شد.

ف - ط

جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست

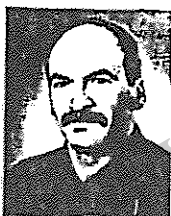
(بندرانزلی)

پنجمین چهارم بهمن ماه ۱۳۷۵، بندرانزلی شاهد برپایی مراسمی بود که طی آن «جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست»، اهداف و فعالیت های خود را برشمرد و مردم را جهت عضویت در جمعیت و فعالیت های زیست بوم شناختی فراخواند. این مراسم که در سینما هلال احمر برگزار شد، توسط هیئت اعزامی جمعیت از تهران و یکی از اعضای فعال در بندرانزلی با همکاری شهرداری این شهر انجام پذیرفت. بندرانزلی بعد از تهران نخستین شهر ایران است که جمعیت مزبور در آن اقدام به تأسیس شعبه کرده است.

«جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست» در مراسم روز درختکاری سال ۱۳۷۳، اعلام موجودیت کرد و در بهار ۱۳۷۴ به ثبت رسید. این جمعیت جزء اولین سازمانهای غیردولتی (N. G. O) در ایران است که فعالیت های زیست بوم شناختی را مدنظر دارد.

مسائلی که طی سخنرانیها طرح شد، به طور عمده در مورد آموزش های زیست محیطی به عموم مردم، شناخت آلاینده ها و گسترش پلاستیک ها در منطقه بوده است. در پایان خانم منصوره شجاعی عضو جمعیت و مجری برنامه مباحث نظری و «اندیشه و تفکر سبز» را یادآور شد و بر این نکته تأکید داشت که ضد تکنولوژی بودن طرفداران محیط زیست، به این معنا نیست که از صنعت، کامپیوتر، ابزار آموزشی و علوم مدرن دست بشوییم بلکه به این معناست که تمرکز خود را از آنچه که نداریم به آنچه که داریم تغییر دهیم.

م. ش.



یادواره شادروان حجت خواجه میری

سه شنبه دهم دی ماه ۷۵ در سالن سردار جنگل مراسم یادبودی از سوی معاونت فرهنگی ارشاد اسلامی گیلان در مرگ جانسوز حجتا... خواجه میری برگزار گردید. در این مراسم که جمع کثیری از دوستان فرهنگی، شعرا و اهل قلم گیلان حضور داشتند، ابتدا آقای فریدون نوزاد محقق و شاعر ارجمند گیلان به ایراد سخنرانی پرداخت. سپس آقای علی اکبر مرادیان، بخش زاده محمودی، محمد بشری، اصغر امیرزاده، احسان الله خادمی، شمس معطر، محمد فارسی، هوشنگ عباسی، جمشید عباسی، محمد دعایی، غلامرضا مرادی، امیر ناطق، قاسم غلامی، علیرضا حسن زاده و خانم ها معصومه افروز به شعرخوانی پرداختند. همچنین آقای اصغر امیرزاده یک مثنوی کوتاه از سروده مطلی خود را با نوایی جانسوز در سوگ حجتا... خواجه میری با آواز اجرا کرد. شایخین عبدلی شاعر جوان گیلانی مجری برنامه بود که در عین حال کوشید تا مجموعه سخنرانیها و شعرهایی را که در این مراسم قرائت شد در جزوه ای تحت عنوان یادواره شادروان حجت الله خواجه میری با مساعدت مالی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی در ۱۴ صفحه فراهم آورد.

موشک کاغذی

فیلم برگزیده پانزدهمین جشنواره فیلم فجر

فیلم سینمایی موشک کاغذی ساخته سینماگر مستعد و مستندساز مطرح ایران، فرهاد مهرانفر در پانزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر جایزه ویژه هیأت داوران را به خود اختصاص داد. همچنین دیپلم افتخار جشنواره به هاشم حاکم‌زاده به خاطر بهترین بازیگر نقش اول مرد در فیلمهای اول و دوم تعلق گرفت. موشک کاغذی اولین اثر سینمایی مهرانفر کارگردان موفق گیلانی است که تاکنون جوایز زیادی بخاطر فیلم‌های مستند و برجسته خود کسب کرده است. موضوع اصلی فیلم تعارض سنت و تکنولوژی در قالب یک داستان واقعی از زندگی یک کارمند ساده است.

هاشم حاکم‌زاده کارمند واحد سمعی و بصری، طی یک مأموریت اداری جهت نمایش فیلم در روستاهای دور افتاده گیلان، پسرش رضا را نیز به همراه می‌برد. حضور ناگهانی پدیده سینما در روستای مورد نظر، موجب عکس‌العمل‌ها و حوادث می‌گردد که برای هاشم و دیگران سؤال‌برانگیز است. گفتنی است «هاشم حاکم‌زاده» بازیگر اصلی و اول فیلم که در نقش «هاشم حاکم‌زاده» قهرمان اصلی فیلم بازی می‌کند هنرپیشه زندگی است نه سینما، ولی به مددکارگردانی هشیار و ارائه نقش عادی و واقعی خود در قالب روزمرگی و تکرار زندگی، بعنوان بهترین بازیگر نقش اول در فیلم اول از سوی هیأت داوران انتخاب شد.

خزر

هفته‌نامه جدید استان گیلان

خزر، عنوان هفته‌نامه جدیدی در استان گیلان است که با انتشار اولین شماره خود در پایان سال ۱۳۷۵ به جمع خانواده مطبوعات کشور خواهد پیوست. صاحب امتیاز و مدیر مسئول هفته‌نامه خزر، رضا احمدی سراوانی، روزنامه‌نگار جوان گیلانی است که پیش از این مطالب سیاسی - اجتماعی او در هفته‌نامه نقش قلم فراوان به چاپ رسیده است.

یکی از مسئولین هفته‌نامه خزر - علی صدیقی روزنامه‌نگار و منتقد ادبی - در تماس با گیله‌وا اظهار داشت: ۲۷ اسفند ماه جاری اولین شماره خزر به روش فرهنگی، اجتماعی و ورزشی منتشر می‌شود و در آن به موضوعاتی مانند سینما، ورزش، ادبیات و گزارش اجتماعی توجه بیشتری خواهد شد و ای اظهار امیدواری کرد: نشریه خزر بتواند در سطوح مختلف در جذب نیروهای باتجربه و جوان استان در پیشبرد اهداف فرهنگی و مطبوعاتی موفق باشد.

بوستان کشاورز

دومین پارک بزرگ شهر رشت در زمینی به وسعت ۳/۲ هکتار کنار رودخانه زرجوب در محل معروف به سرچشمه با صرف هزینه‌ای بالغ بر یک میلیارد و دویست و دومیلیون ریال از اعتبارات شهرداری رشت ایجاد شد. زمین این پارک به صورت طبقی بوده و تا ساحل رودخانه کشیده می‌شود و دارای تأسیسات لوله کشی پمپاژ، آبشار، آب‌نمای سنگی همراه بانورپردازی در شب و آبیاری بارانی برای فضای سبز است.

فعالیت‌های مجموعه فرهنگی سردار جنگل

در برگزاری نمایشگاه‌های هنری

نمایشگاه نقاشی رسول ربیعی از ۱۹ لغایت ۲۰ آذر ماه صبح و عصر در محل مجموعه دایر بود. ربیعی که ۱۸ سال است نقاشی می‌کند ۳۰ تابلوی خود را در زمینه طبیعت و چهره در معرض دیدباز دیدکنندگان قرار داد.

کارهای چوبی و مشبک جواد نیاز ناکت از تاریخ ۲۹ دی ماه لغایت ۲ بهمن ماه در این سالن به نمایش گذاشته شده. نیاز ناکت متولد ۱۳۵۶ و دانش آموز است. وی چهار سال است که به این کار روی آورده، آثار وی اغلب از آیات قرآنی برداشت شده و به خط ثلث (با خط خود هنرمند) روی تخته سلا نوشته می‌شود و بعد به شیوه‌های ماهرانه از روی آن مشک مورد نظر تهیه می‌گردد.

آثار طنز مر ترضی حقیقت‌خواه کاریکاتورست جوان گیلانی از تاریخ ۱۱ الی ۱۸ اسفند ماه در محل نمایشگاه به معرض دید عموم گذاشته می‌شود. حقیقت‌خواه متولد آستانه اشرفیه است.



علاءالدین پورعباس

درگذشت دو شاعر گیلانی

احمد سعیدزاده شاعر نوپرداز گیلانی روز شنبه ۱۳ بهمن ماه در سن ۶۰ سالگی بر اثر عارضه سرطان درگذشت و در گورستان تاریخی سلیمان داراب به خاک سپرده شد. سعیدزاده متولد صومعه سرا بود. دفتر شعری تحت عنوان «از باغ به باغ» که در سال ۱۳۵۷ چاپ شده است از وی به یادگار مانده است.

رحیم (علاءالدین) پورعباس، متولد ۱۳۰۱ رشت، روز ۱۹ بهمن ماه در سن ۷۴ سالگی درگذشت و در گورستان تازه آباد رشت مدفون گردید.

از وی شعرهای فراوانی به دو زبان گیلکی و فارسی به یادگار مانده است. تعدادی از شعرهای گیلکی مرحوم پورعباس در کتاب چهل تکه تألیف آقای فریدون نوزاد آمده است.

موفقیت کاریکاتورست گیلانی

در نخستین نمایشگاه جهانی کاریکاتور با موضوع کتاب که چندی پیش در تهران برگزار شد علیرضا ترکیبی کاریکاتورست برجسته گیلانی موفق گزیده جایزه دوم مسابقه را از آن خود کند. ترکیبی از هنرمندان جوان و مستعدی است که پیشتر نیز به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته بود.

نمایشگاه نقاشی

بیست تن از نقاشان هنرمند بایلی در یک اقدام مشترک حرکت مثبتی در عرضه آثار هنری خود بوجود آوردند و نمایشگاهی جمعی در شهر فیروزکوه برگزار کردند.

اسامی هنرمندان شرکت کننده عبارتند از:

رحیم مولاییان - علیرضا شرافکن - سعید کاوه - مهدی سماکوش - نوید بیژنی - عبدالله عابدی پور - ساغر نصرت بخش - مظاهر ولی‌زاده افروزی - عبدالله محمدپور افسروزی - سکینه فغانپور - فرشته اصفهانی - عبدالرضا حجازی - حمید خسروشاهی - جلال موسوی - مجید حسین‌جانزاده - پهرنگ پوررستم - رامین قربان تبار - عبدالله سرمدی - عباس شیخ‌الاسلامی و فرشی هدایتی

این نمایشگاه که از دوم لغایت چهارم اسفند برپا بود صبح و عصر مورد استقبال خوب هنردوستان قرار گرفت.

۴۰۰

هر چه از دوست رسد نیکوست

مهربانانی که نام عزیزشان در ذیل می‌آید، گیله‌وا را یاری کرده‌اند تا هزینه صحافی این شماره مجله را تأمین نماید:

آقای سیروس یاغلی (رشت) ۳۰۰۰۰ ریال

یکی از آقایان پزشکان (بدون ذکر نام) ۲۶۰۰۰ ریال

خانم روح‌انگیز جباری (مشهد) - برای بار چندم

۱۰۰۰۰ ریال تبر

خانم مژگان خجسته (چالوس، دانش‌آموز) ۵۰۰۰

ریال تبر

آقای پیمان نوری (خمام) ۳۰۰۰۰ ریال

شرکت تعاونی چند منظوره تولید و تجارت گیلان

۶۴۰۰۰ ریال

چهار کودک برادر و خواهر گیلانی (مهدی،

مهراد، مهناز و مهران حسنی خشک‌اسطلخی) که به

استاد نامه پدرشان از دستداران گیله‌وا بابت حقوق

هفتگی خود را به صورت ۱۰۰۰۰ ریال تبر به مجله

اهدای کرده‌اند.

عرق گیلانی و فرهنگ دوستی این عزیزان که در

شرایط سخت چاپ و نشر امروز، یار و یاور مجله

خود شده‌اند هرگز از یاد گیله‌وا نمی‌رود.

کمک به گیله‌وا، حمایت از فرهنگ بومی گیلان

و مازندران است که در خطر اضمحلال و نابودی قرار

دارد، و تماماً صرف بهبود کمی و کیفی مجله

می‌شود.

گیله‌وا

محل فروش در تهران

کتابفروشیهای دوبردی

دانشگاه تهران

گیلان، استان آخر

مدخلی بر ایستایی، پسرقت و توسعه نایافتگی گیلان

بحث آزاد «گیلان، استان آخر» که از شماره ۳۵ گیله‌وا پی‌گیری شد تاکنون که چهار شماره از آن می‌گذرد به استناد گفته‌ها و شنیده‌ها و استشهادنامه‌ها و مقاله‌ها یکی از بحث‌انگیزترین مباحث مطروحه در گیله‌وا است که نظر بسیاری از صاحب‌نظران آگاه‌دل را به خود جلب کرده است. جای امیدواری است بحث هر شماره آن منتج به استنتاجی معقول شود و در غایت به جمع‌بندی و نتیجه مطلوب برسد. بار دیگر بحث را پی می‌گیریم:

شاخص‌های توسعه کدام است؟

احمد رضا هامونی حقیقت

لازم می‌دانم از دست‌اندرکاران نشریه به لحاظ طرح چنین موضوعی تشکر نمایم. مقاله آقای دکتر مشفق (مندرج در شماره ۳۵ گیله‌وا) با عنوان سمنار عدم توسعه در گیلان از جنبه‌های مختلف جالب توجه بود. همانطور که ایشان نوشته‌اند بحث در مورد توسعه با طرح شعارهای انتخاباتی متناقض است. ورود در بحث علل عقب‌ماندگی استان نیاز به تحقیقی جامع دارد. علت‌های این امر مانند خود توسعه علت‌هایی چند وجهی و پیچیده هستند و ساده‌انگاری نمی‌تواند در نمایش علل کمکی نماید. شاید آنچه در ادامه می‌آید بیمار عدم عنایت کافی به فعالیت ارگانهای نظارت و ارزیابی مستقل از تفکرات سیاسی به معنی واقعی در مراحل توسعه باشد.

عده‌ای از مردم کشور بر این عقیده‌اند که پروژه آزاد راه قزوین زنجان و پسوند نام خانوادگی رییس وقت سازمان برنامه و بودجه با هم بی‌ارتباط نیستند. این عده معتقدند بین توسعه یافتگی استانها و محل تولد وزرا یا سایر مسئولین مؤثر دولت یا خارج از آن رابطه‌ای وجود دارد. برای پذیرش این ادعا شواهد غیرقابل تردیدی وجود دارد و نمی‌توان منکر تأثیر نظرات شخصی مدیران ارشد در توزیع منابع شد. در نظام ما هنوز هم علی‌رغم تلاش‌های انجام‌شده در بسیاری از موارد مدیرتها سلیقه‌ای و مقطعی است و این واقعیت همه پشوانه و منبع استدلال جمعیت مورد اشاره آقای دکتر مشفق است. این عده معتقدند که باید از استان گیلان افرادی در سطوح عالی نظام حضور داشته باشند.

این عده همچنین دلیل عدم توسعه کافی گیلان را وجود مدیران غیربومی در گیلان می‌دانند و می‌گویند «گیلان باید بدست گیلانی اداره شود» و همه مشکلات استان را به عدم تحقق این موضوع

نسبت می‌دهند. این عده هرگز نگفته‌اند که کدام بررسی نشان داده که مدیران گیلانی فعلی از مدیران غیرگیلانی موفق‌تر عمل نموده‌اند؟ چراکه استنتاجی درست متناقض با این نظر وجود دارد و شواهدی مبنی بر ضعف مفرط برخی مدیران گیلانی ارائه می‌شود که البته آن شواهد نیز فاقد پایه علمی استواریند. این واقعیت زامی پذیریم که در این استان، به دلایل مختلف موانع موجود در راه مدیران بومی بسیار بیش از موانع موجود در راه مدیران غیربومی است ولی برخلاف نظر جمعیت مورد اشاره این موانع اغلب درون استانی است.

ادعای جمعیت فوق‌الذکر در بطن خود عدم اعتقاد به فعالیت برنامه‌ای را پنهان می‌کند. چرا که مدافعان آن تلویحاً پذیرفته‌اند که مدیر باید براساس نظر خود عمل کند نه براساس برنامه تدوین‌شده و آنچه در سالهای بعد به روزگار توسعه خواهد آمد معلوم است. گیلانی بودن مدیری که حوزه عمل او گیلان است تنها و تنها به عنوان یکی از معیارهای انتخاب مدیران، امری با ارزش است و هر انسان عاقلی این ارزش را به دلیل تأثیر آن در میزان آشنایی با محیط و شرایط اجتماعی و فرهنگی می‌پذیرد. ولی آیا نظر طراحان شعار مورد ذکر این است؟

هر کس که وضعیت کشور را درک کند باید بپذیرد که مدیرتها در هر حوزه‌ای صرفاً باید بر مبنای ارزشهایی مانند تعهد، تخصص، کارایی و تجربه آنهم براساس شواهد متقن انتخاب و منصوب گردند. در غیر این صورت باید لطمات ناشی از جابجایی‌های مدیران را آنهم با ورزش بادهای خطی و جناحی (به تعبیر رهبر معظم انقلاب، قیله‌ای) اینبار به بهانه محل صدور شناسنامه شاهد باشیم.

احساسات ناسیونالیستی در زمانی که سایر

معیارهای ارزشی کارایی کافی نداشته باشند می‌تواند هویت واحدی برای یک طایفه، قوم و حتی ملت ایجاد نماید. اما تقریباً در همه موارد تکیه بر احساسات ناسیونالیستی راهی کاملاً برنامه‌ریزی‌شده برای حذف سایر معیارهای ارزشی بوده است. همه کسانی که تاریخ ۱۰۰ ساله اخیر را مطالعه نموده‌اند می‌دانند که استعمار با چه ظرفیتی محصول این تفکر را در جنگ اعراب و اسرائیل برداشت کرد. آیا معیارهای ارزشمند دیگری که بتواند جای این شعارهای سست را بگیرد در اختیار نداریم؟

اگر بدین باشم باید تا تأیید نظر آقای دکتر مشفق این شعار را مانند بعضی از شعارهای انتخاباتی به منظور فریب افکار عمومی و پنهان کردن مشکلات حقیقی ارزیابی نمایم. کسانی که برخی از سرعلاقه به تعیین مسیر آینده گیلان براساس سلیقه خود و برخی از سر ناآگاهی و سادگی این شعار را سر داده‌اند باید به بازنگری در مبنای تفکرشان به اصول رجوع کنند.

بعنوان دانشجویی طالب آموختن از محققین علاقمند به موضوع تقاضا می‌کنم آستین همت بالا زنند و طی یک مطالعه تطبیقی وضعیت استان گیلان را بر مبنای شاخص‌های توسعه با سایر استانها مقایسه نمایند. به نظر حقیر این کار باید مقدمه هر نوع تحلیلی باشد و هر استنتاجی جزیر مبنای اینگونه مطالعات سر در دلایی غیر واقعی و سلیقه‌ای دارد.

توسعه رخ نخواهد داد مگر در قدم اول حدود و ظایف و اختیارات و حقوق مردم، مدیران و طراحان تعریف و پذیرفته شود و در قدم بعد ارزیابی فعالیتها صورتی واقعی بخود بگیرد. مطمئنم که تا زمانی که مدیران، براساس شاخصهایی همچون تلاش، تجربه، کارایی، خلاقیت و تعهد ارزیابی نشوند قصه تحمیل سلاقی غیر منطقی همچنان تکرار خواهد شد.

* * *

یک نامه و سه نکته

مدیر محترم ماهنامه گیله‌وا

مقاله محققانه و واقع‌بینانه جناب آقای دکتر مهرداد داودی را که در صفحات ۱۸ تا ۲۰ شماره ۳۸ مجله گیله‌وا درج شده بود، مورد مطالعه دقیق قرار دادم. و الحقیق والانصاف مقاله ایشان از پشتوانه دقیق علمی و اقتصادی و تاریخی برخوردار است، و تقسیمات چهارگانه تاریخی که از قرن هفدهم به چهار دوره متوالی معین و مشخص می‌گردد، از هر حیث نمودار واقعیت توسعه‌ناپختگی گیلان زمین بوده است که برای هر محققى قابلیت استناد و استفاده دارد. و چون در بحث آزاد آن ماهنامه علل و جهات پسرقت و عقب‌افتادگی استان گیلان می‌تواند از دیدگاههای مختلف مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، اینجانب با پشتوانه خدمات فرهنگی و قضائی و پارلمانی و تحقیقاتی نزدیک به پنجاه سال، خاطراتی دارم که با نگارش چند خاطره معلوم خواهد شد که هیئت حاکمه ایران در دوران قاجاریه و پهلوی نسبت به اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گیلان بی‌علاقه‌بودند، و افکار آزادبخشانه مردم گیلان و فضای سرسبز و خرم این ناحیه از مملکت ایران خودمزید بر علت شده است که برنامهریزان حکومت‌های گذشته ایران، سرمایه‌گذارهای لازم و ضروری را در این منطقه به منصه ظهور و بروز نمی‌رسانند. سرسبزی ظاهری این استان را که با محصول تبرنج و چای و توتون و کنف و ابریشم و غیره همراه می‌باشد، دست‌آویز و بهانه قرار می‌دهند که گیلان احتیاج به سرمایه‌گذاری کلان‌نمدار. د. اینک با استفاده از اقتراح آن مجله به این عنوان که: «گیله‌وا از همه‌اندیشمندان، متخصصان و صاحبزنان گیلانی می‌خواهد تا در این بحث آزاد شرکت جویند و مستلاً به نقطه نظرات خود دبر دارند.» به نقل چند خاطره می‌پردازم.

۱- در سال ۱۳۴۸ شمسی از طرف مرحوم صادق احمدی وزیر وقت دادگستری به سمت ریاست دادگستری لاهیجان منصوب شدم. و چون ساختمان دادگستری متعلق به مرحوم یحیی فرید لاهیجانی بود و احتیاج به استفاده شخصی از ساختمان مزبور داشت، روی این اصل دادخواست تخلیه به دادگاه لاهیجان تسلیم نمودم که دادگستری می‌بایست به مکان دیگری منتقل گردد. قطعه زمینی در کنار استخر زیبای لاهیجان برای احداث ساختمان دولتی دادگستری در نظر گرفته شد. بدو جهت ساختمان می‌بایست از طرف سازمان برنامه تأمین می‌گردید. و چون از بد حادثه واقعه سیاهکل هم بوسیله گروه‌های چپ به وقوع پیوسته بود، رئیس سازمان برنامه و بودجه وحشت داشت که در منطقه‌ای که بر علیه حکومت وقت قیام مسلحانه نموده‌اند، اعتباری اختصاص دهد که مورد بازخواست مقامات امنیتی کشور قرار گیرد. (که البته اینجانب با استفاده از نفوذ معمولی سرتیپ صفاری که اهل لاهیجان بود و سایر گیلانیان مقیم تهران توانستم هزینه ساختمان را تأمین نموده و به انجام برسانیم).

۲- در تاریخ ۱۳۵۴/۱۱/۲۱ در نطق قبل از دستور مجلس در باره مبارزه با فساد رایج در ایران سخنرانی نمودم و در خلال اظهاراتم اشاره مبهم و سرپیسته به واقعه قمارخانه پاریس کردم، (که در آن جریان نسبت به اشرف پهلوی و یکی از همراهان وی به نام خانم خواجه نوری تیراندازی شده و نامبرده کشته شده بود). پس از ختم جلسه علنی، یکی از مستخدمین مجلس به اینجانب گفت آقای ریاضی رئیس

مجلس با شما کار فوری دارد، وارد اطاق ریاست مجلس شدم و ایشان را بسیار آشفته حال و پریشان احوال دیدم وی بدون مقدمه اظهار داشت آقای رضوی نژاد شما با آن سابقه فرهنگی و قضائی نباید این مسائل را در جلسه علنی مجلس شورایی مطرح می‌نمودید و جامعه را نسبت به دربار بدبین می‌کردید، من در پاسخ گفتم از سخنان مبهم و سرپیسته من که خطاب به نمایندگان حاضر در جلسه بوده، قاصد به این مقصود بودم که ثروتهای بادآورده عده‌ای از غارت‌کنندگان بیت‌المال مردم ایران برای ارضای هوسهای شیطانی در خارج از کشور صرف عیاشی و بوالهوسی و عیش و عشرت نشود و... آقای ریاضی با تعجب گفتند که در محافل سیاسی هیئت حاکمه ایران شایع است که افراد تحصیلکرده گیلانی یا توده‌ای است یا مصدقی، و شما با این نطق خود این نکته را ثابت نمودید که طرفدار سلطنت نیستید و نسبت به آینده سیاسی شماها نمی‌توان نظر مساعدی اتخاذ کرد.

۳- در سال ۱۳۵۵ شمسی تصدتی و اداره کمیسیون دادگستری مجلس شورایی به عنوان نایب رئیس بر عهده اینجانب بود، و لایحه روابط موجر و مستاجر پس از طرح در جلسه علنی به منظور رسیدگی به پیشنهاد نمایندگان در کمیسیون دادگستری مجلس شورایی مطرح گردید، و دوست و پنجاه پیشنهاد اصلاحی از طرف نمایندگان مجلس و سایر خبرگان و حقوقدانان و کارشناسان و صاحبزنان به کمیسیون دادگستری مجلس واصل گردید و جلسات کمیسیون با حضور اعضای تا پاسی از شب تشکیل می‌شد.

یکی از صاحب منصبان عالی‌رتبه وزارت دارائی و اقتصادی که از شغل آموزگاری به مقام معاونت وزارت ارتقاء یافته بود، مرحوم «سناتور دها» بود که شخصاً در کمیسیون دادگستری مجلس شورایی حاضر و در خصوص پیشنهادات اصلاحی خود توضیحات لازم را می‌داد. و چون از اداره جلسات کمیسیون که بر عهده اینجانب قرار داشت بسیار راضی نظر می‌رسید، برای تشویق و تقدیر از زحمات اینجانب که گیلانی بودم، خاطره‌ای را که مربوط به انجام ماموریت حل و فصل اختلافات سرری ایران با دولت کمیسیون دادگستری مجلس شورایی تعریف نمود تا بدینوسیله از سطح فرهنگی و اجتماعی بسیار بالای آن روز گیلان که یگانه استان تمدن به حساب می‌آمد و دارای هتل و مدارس جدید و تئاتر و باغ ملی و خیابانهای با شکوه بود، قدر دانی نماید و گیلانیان را به لحاظ داشتن چنین استانی که مایه فخر و مباهات کلیه افراد ایرانی می‌باشد، به عنوان طلایه‌داران فرهنگ جدید و علم و معرفت و تمدن و عمران و آبادانی معرفی کند.

ایشان اظهار داشتند که در اوایل حکومت رضاشاه به اتفاق «مرحوم وارسته» و چند نفر از مأمورین عالی‌رتبه وزارت دارائی و اقتصاد به منظور حل و فصل اختلافات سرری ایران با دولت اتحاد جماهیر شوروی صبح زود با درشکه از تهران به طرف رشت حرکت نمودند تا پاسی از شب به قزوین رسیدند که مکان مناسبی برای بیتوته آنان فراهم شد، صبح فردا که از قزوین حرکت نموده نیمه شب وارد رشت شدند، و بلافاصله به کمک راهنما به «هتل ایران رشت» که در میدان شهرداری قرار داشت بیتوته نمودند. مدیر هتل مسافرین خسته و از راه رسیده را به دوش آب گرم دعوت نمود تا خشکی راه را از تن آنان بزدايد، و در سربیز شام باغذای مطبوعی از آنان پذیرائی نمود و با تدوین برنامه بازدید آنان از نقاط دیدنی شهر رشت اظهار داشت پس از صرف شام و مختصر استراحت برای تماشای تئاتر حاضر

شوند، سپس برای دیدن باغ سبزه میدان رشت که موزیک کلاسیک نواخته می‌شد و مردم رشت در خیابانهای اطراف باغ ملی سبزه میدان بالباسهای شیک به گردش و قدم زدن تا پاسی از شب مشغول بودند، آنان را تشویق به حضور و مشاهده این مراسم با شکوه نمود که اعضاء هیئت تحت تأثیر برنامه‌ریزی مدیر هتل قرار گرفته و در گزارش نهائی به رضاشاه این ترقی خواهی مردم رشت را منعکس نمودند.

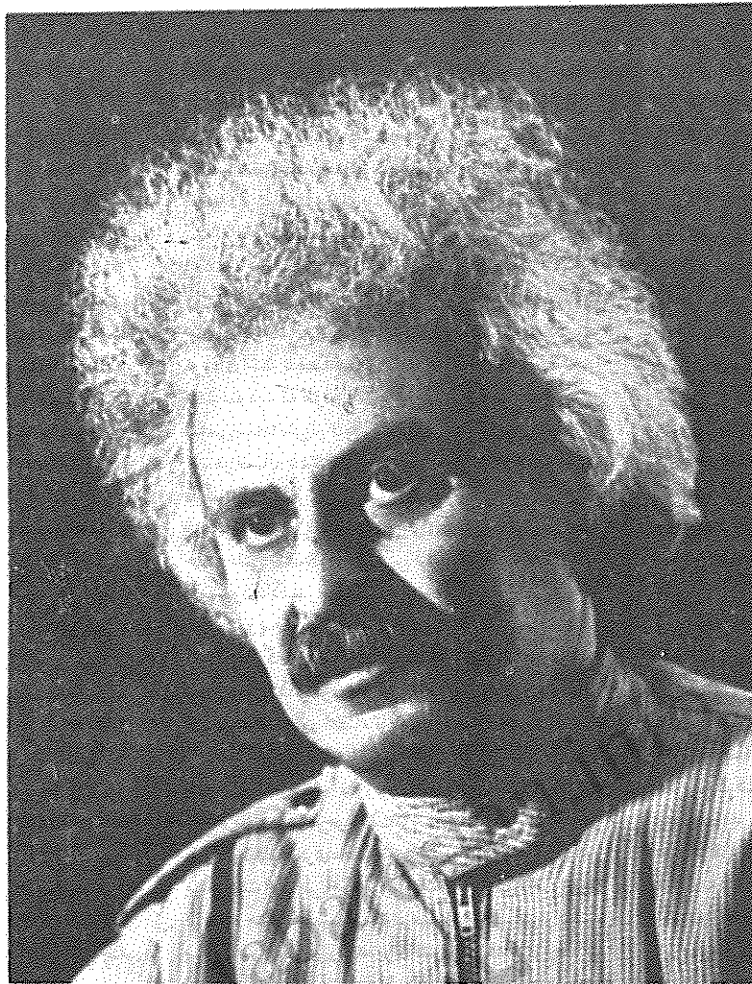
آقای «دها» اظهار می‌داشت موقعی که با کشتی از بندرانزلی (پهلوی سابق) به طرف باکو و مسکو عزیمت نمودیم در شهرهای «باکو و مسکو» هم نتوانستیم نظیر برنامه‌های دیدنی شهر رشت را مشاهده کنیم. در موقع قرائت گزارش هیئت به رضاشاه، مخصوصاً حین خواندن آن قسمت از گزارش که حکایت از ترقی خواهی و روشنفکری مردم رشت و تأسیس مدارس جدید و تئاتر و پاکیزگی هتل و خیابانها و باغ ملی سبزه میدان با موسیقی نشاطبخش آن داشت، رضاشاه با حالت برافروخته گفت فرزندان «میرزا کوچک خان» شما را تحت تأثیر قرار داده‌اند، و شما فریب ظاهر آنان را خورده‌اید و همه افراد تحصیلکرده گیلانی نسبت به حکومت من نظر مساعد ندارند و روی این اصل عمران و آبادانی مازندران را بر گیلان ترجیح داده‌ام، و هیچ برنامه اصلاحی برای اوضاع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی گیلان ندارم.

برای مزید اطلاع خوانندگان یادآوری این نکته از طرف نگارنده این سطور ضروری بوده که شکست قیام جنگل توسط رضاشاه و سرلشکر زاهدی و تیمور تاش صورت گرفت و دولت‌های روس و انگلیس که ابرقادرتهای زمان خود بودند، و سرزمین ایران را منطقه نفوذ استعماری خویش قرار داده بودند، با سازش و تبانی هم و همچنین متأسفانه به لحاظ تفاق داخلی سران جنگل، این قیام ملی گیلان را که می‌توانست پشتوانه استقلال و امنیت کشور عزیز ایران و موجب عمران و آبادی فراوان این منطقه سرسبز و خرم گردد، با بی‌رحمی و لشکرکشی نظامی سرکوب کردند و فضل‌الله زاهدی و تیمور تاش در اتمام ماموریت در گیلان آنچنان قبیح و وقیح و مزوم و منفور است که هر گیلانی سالمندی با شنیدن داستان حکومت جبارانه آنان بسیار آزرده خاطر و ناراحت می‌گردد. امید این که فرزندان برومند ایران زمین خاصه اندیشمندان گیلانی برای ارتقاء سطح فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی مردم این سامان گام‌های شگرفی بردارند و با برنامه‌ریزیهای دقیق اقتصادی و سرمایه‌گذارهای کلان در ایجاد تحولات زیربنایی و احداث بزرگراهها و سایر ترقیات ضروری زمان موفق و کامیاب باشند.

تهران - میرابو طالب رضوی نژاد

انتشار ویژه نامه‌های موضوعی

گیله‌وا با استقبال کم‌نظیر عزیزان نویسنده گیلانی و مازندرانی و صاحبان ذوق و اندیشه در ارسال مطالب متنوع روبرو است. بسیاری از مطالب پذیرفته شده بعلمت صفحات محدود مجله و فاصله انتشار نسبتاً طولانی آن در نوبت چاپ قرار دارد. از اینرو برخی از مطالب بخاطر پاره‌ای موضوعات خاص برای ویژه‌نامه‌های موضوعی در نظر گرفته شده است که امیدواریم در فواصل مناسب در طول سال از آن‌ها استفاده کنیم.



رقص پا با زبان

پای صحبت محمود طیاری: نمایشنامه‌نویس، نویسنده و شاعر

محمود طیاری نوزدهم اسفند ۱۳۱۷ در «رشت» تولد یافت.

اولین مجموعه داستانهای کوتاه طیاری با عنوان «خانه فلزی» شامل ۱۵ داستان، ۲ نمایش تک پرده و یک طرح، در پائیز سال ۱۳۴۱ انتشار یافت. سه سال بعد، مجموعه طرحهای روستایی وی (طرحها و کلاهما) خاصه‌ی آفرینگری او، در سال ۱۳۴۶ مجموعه داستان «کاکا» و چهار سال بعد (۱۳۵۰) کتابهای «صدای شیر» و نمایشنامه «گلبنگ» را روانه بازار نشر کرد. محمود طیاری در دوره اول فعالیت هنری خود، نویسنده‌ای مطرح، و دارای ویژگی و آثار قابل بحث بود.

طیاری از آن پس قریب ده سال خاموش، و پس از آن به دوره دوم فعالیت ادبی خود رسید. او با نوشتن نمایش (تریلوژی) «تا زیر میز فرمانده» در خرداد سال ۱۳۵۷ و نمایشنامه «مار خانگی» در پائیز ۵۸ (که یازده سال بعد، مجلس اولی بر آن افزوده، و از سه به چهار مجلس تغییر وضعیت یافت) و چند داستان نو (مانند «کلت» و «باد با ما نیست») دوباره به خاموشی به‌گزین خود رسید. با استثنائاتی در سالهای ۵۴ و ۶۳ که نمایشنامه تک پرده «مطالعات خیس» و قصه‌ی «خروس بال طلا» را برای کودکان نوشت.

محمود طیاری، پس از طی یک دوره افسردگی طولانی که فاصله سالهای ۵۹ تا ۶۵ را دربر می‌گرفت، از هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد و به شعر و نمایشنامه پرداخت. «نارنجستان» مجموعه شعرهای این دوره اوست. انتشار «سندلی چرخدار» (چند طرح

برای کار در سینما و بازی در صحنه) «تا زیر میز فرمانده» و «خروس بال طلا» از سری انتشارات او تا سال ۷۲ است.

مجموعه شعر «همیشه برقی»، مجموعه ده نمایشنامه تک پرده (پس گل من کو؟) نمایشنامه «شیروانی در باد»، مجموعه داستانهای نو، بخشی از «زمان سینما» مجموعه داستانهای گیلکی، «تی دستا مرا فادن»، مجموعه شعر نو گیلکی (ای موشته سرخ آلوچه)، کتاب «قهرمان تا نویسنده» (مجموعه چهار گفتگو با هشت نقد) «خیس بانو» (قصه برای کودکان) از جمله آثار چاپ شده و در دست چاپ این نویسنده شمالی است.

محمود طیاری در توضیح ویژگی بیان خود، تعبیر «رقص پا با زبان» را آورده، و در دوره سوم فعالیت‌های ادبی و خلق آثار هنری خود - که فرم‌های ابداعی و پیشنهادی زیادی را با بار عاطفی بالا و معماری نو عرضه می‌کند - همان فرضیه و تئوری و نظریه حتمی مطرح در یکی از مصاحبه‌های سال ۲۸ خود را دارد، که گفته است: «در فرم، در زبان، در معماری یک اثر، رازهایی است، که اگر کشف بشود، راه‌های انتقال موضوع آسان می‌شود».

گفتگو با طیاری حاصل تلاش دوست عزیز باذوق و صاحب‌نظرمان عزیزالله رسولی است که بیشتر دو شماره جنگ «تنکا» را به کوشش او دیده و خوانده‌ایم.

رسولی: مسئله زبان گیلکی، و پرداختن شما به آن، نقل دهان هاست. اینطور که پیداست، حرف آخر را هم شما با داستان نویسی در قالب نو در این زبان دارید می‌زنید، در این باره از ضرورتها و تجربه‌های خود با ما بگوئید.

● طیار: به تجربه دریافته‌ام، زبان گیلکی، دارای گساربردهای زیادی است. بار موضوعی متنوعی در خود دارد که قابل انتقال است. به نظر بی‌شابهت به زبان لاتین نیست. در یک برخورد سلیقه‌ای با آن، آنرا فونتیک، زیبا و آگوستیک یافته‌ام. زبان گیلکی ظرفیت‌ها و قابلیت‌های فراوانی دارد. در عمل، من دارم از آن استفاده می‌کنم، و با این توصیه به همه که یکبار خطر کنند، و به میان آبهای بیجان در بستر سیدرود و جوشان دره‌های سیاه‌رود بپرند!

زبان گیلکان چون دیواری سیمانی است که واگویه‌های ما، در دو سوی آن، به مانند "کوبه"هایی است. ما با گویش نوشتاری خود تغه‌هایی بر آن می‌زنیم، و در انتظار شنیدن صدای همزاد خود می‌نشینیم. چه کسی پشت دیوار است؟ ما نمی‌خواهیم زبان گنگ و خط فراموش شده‌یی را احیاء کنیم. متون خوانی کنیم و ستونی بنا نهم!

ما می‌خواهیم ارتباط برقرار کنیم. همین. با دو زبانه بودن، با جان آتش‌پرست ماسوله‌ی سنگستانی ارتباط تنگاتنگ می‌گیریم. در روزگاری که زخم‌ها دهان باز می‌کنند، چرا ما با زبان مادری خود فریاد نکنیم. شاید با استفاده از همین ظرفیت‌های بیان در گیلکی، پیامهای تصویری مهمی را بتوانیم رله کنیم. حس‌های بیشتری را شکار، و حالتی را در فریاد محراب ثبت کنیم. شاید نصف راه را تا میعاد با آدم رفته باشیم. در نگرشی معکوس، اگر نباید با زبان مادری تکلم کنیم، شعر بگوئیم، داستان بنویسیم، این می‌شود همان سابقه‌ای که الان نداریم!

در بکارگیری این زبان، و خلاقیت با آن باید دید در مدخل، فضا، و بستر خودش، آیا اتفاقی دارد می‌افتد یا خیر؟ اگر ریش سفید مرا گرو می‌گیرید، می‌گویم: بله! بخشی از مهمترین جنبه‌های کاری، ذوقی و خلاقیت‌های من در یکسال اخیر، مدیون همین حضور، و زبان "گیله‌وا"یی است. من از زبان مادری استفاده می‌کنم. شما نمی‌کنید، مختارید! دیوار گورمان که مشترک نیست! اما من به چیزی رازگونه رسیده‌ام: آیا ادبای ما (هنرمندان بومی) بخاطر استفاده نکردن از زبان‌شان نیست که بخشی از قابلیت‌هایشان نامکشوف می‌ماند؟

● رسولی: به اعتقاد من، هنرمند، سرزمین و جغرافیا ندارد. هنرمند تعلق به تمام جهان دارد.

● طیار: یادتان باشد، هنرمند ممکن است چیزی نداشته باشد، اما یک چیز را حتماً دارد، و آن زبان است!

● رسولی: هنرمند نیازمند مخاطب است. وقتی هنرمند می‌تواند با زبانی که بر آن مسلط است، با مخاطب بیشتری ارتباط برقرار کند، چه نیازی دارد که خودش را محدود بکند به یک زبان محدودتری که حتی در آن اقلیم هم آنرا نمی‌فهمند. ظرفیت زبان گیلکی هم محدود است. شما اعتقاد دارید که آیا می‌شود کلیدر را به زبان گیلکی ترجمه کرد؟

□ در روزگاری که زخم‌ها دهان باز می‌کنند، چرا ما با زبان مادری خود فریاد نکنیم. شاید با استفاده از همین ظرفیت‌های بیان در گیلکی، پیامهای تصویری مهمی را بتوانیم رله کنیم. حس‌های بیشتری را شکار، و حالتی را در فریاد محراب ثبت کنیم.

□ من از زبان مسادری استفاده می‌کنم. شما نمی‌کنید، مختارید! دیوار گورمان که مشترک نیست! اما من به چیزی رازگونه رسیده‌ام: آیا ادبای ما (هنرمندان بومی) بخاطر استفاده نکردن از زبان‌شان نیست که بخشی از قابلیت‌هایشان نامکشوف می‌ماند؟

□ ما در تشاثر مقوله پانتومیم را داریم. اغلب با فیگور و سمیک صورت می‌شود حرف زد. پس چرا با یک زبان، نه؟ اگر شما می‌گوئید حرف را باید با زبان رسمی نری زد، که همه بفهمند، این مشکلی نیست. ما بیش از چهار سال است بر این باوریم، و در شکستن آن - فارسی آرگو - شلتاق هم کرده‌ایم! ما صدها مسجله و جستگ ادبی و مسوارد ورشکسته به تقصیر و واگذار به غیر دیگری هم داریم، که به زبان فارسی سره، و در می‌کنند! و تعارضی هم با آن نداریم.

● طیار: جناب رسولی! انگار ما قبلاً روی یک چیز توافق کرده‌ایم، و آن زبان "اشارت‌های ابرو" است! نه خود ابرو! ما از دو سوی یک دیوار با هم داریم حرف می‌زنیم. بگیر یک جور چراغ زدن!

ما بدون اینکه کلیدر را فیلم کنیم، "میکرو" هایش را - در سالهای چهل و دو تا چهار - به ما کرویو داده‌ایم! و اما با این زبان، دو نفر، گاه با چند تغه‌ای که به دیوار می‌زنند، با هم ارتباط می‌گیرند، و می‌رسند به همان حس و درد و درک مشترک! ما در پی این نیستیم بیاییم سنگ قبرها را بخوانیم، و چیزهایی را که از دور خارج شده، ترجمه و احیاء کنیم، و برای زبان صلی، زبان کوچک که نه، رقیب بسازیم! ما می‌خواهیم ببینیم هنرمند بومی، وقتی در وضعیت خودش، روی زبان فارسی، یا ملی - که تارسانی دارد - ایست می‌کند، و با لهجه و دُور کُند حرف می‌زند، آیا بخشی از حس‌ها و فرایندهای اندیشگی خود را می‌تواند به زبان مادری که بعدها برگردان و ترجمه خواهد شد - بیان کند، یا نه؟ حالا شما چه می‌گویید، و ضرر این کار در کجاست، و تاوان آن چیست؟ بفرمائید به حساب تان منظور کنم!

یک وقت هست یک زبانی می‌آید داعیه تولد و توسعه و ختمی مثبت بودن خودش را می‌کند، و خودش را مثل ما بالا نگاه می‌دارد! ما طور دیگری به این مقوله نگاه می‌کنیم. ما چون پذیرفتیم با نگاهی، حرفی می‌شود زد، گاهی! و پیامی را از دل، به دلداز صاحب چشم بیمار، رساند! به میان مویی کلام در این زبان روی آورده‌ایم و همین! ما در تشاثر مقوله پانتومیم را داریم. اغلب با فیگور و سمیک صورت می‌شود حرف زد. پس چرا با یک زبان، نه؟ اگر شما می‌گوئید حرف را باید با زبان رسمی نری زد، که همه بفهمند، این مشکلی نیست. ما بیش از چهار سال است بر این باوریم، و در شکستن آن - فارسی آرگو - شلتاق هم کرده‌ایم! ما صدها مجله و جنگ ادبی و موارد ورشکسته به تقصیر و واگذار به غیر دیگری هم داریم، که به زبان فارسی سره، و در می‌کنند! و تعارضی هم با آن نداریم. ما گاهی باورمان می‌شود بدون اینکه مسئله تفوق زبان گیلکی به گردی یا آذری باشد، بخشی از باور قابلیت‌های این زبان را می‌بینیم، و در کار تجربه آن هستیم، و در پی نوعی بار تصویر - گرافیکی! و کمی جنبه پژوهشی هم به آن داده‌ایم. پس ما اگر در کار کشف چیزی هستیم و کسی هم به شکل رابط در کار انتقال آن باشد، این بهتر از گفتن است. بنابراین چیزی در کار تمحیل خود از بالا به پائین نیست، و شما خواب خوش زبان آورده بین الملل خودتان را داشته باشید!

تجربه اخیر، به من نشان داد، که ما می‌توانیم یک حرکت فرهنگی قوی بوجود بیاریم، و بار حسی و تصویری زبان بومی را، به زبان ملی منتقل کنیم. مثل پیوستن رود به دریا، و این حرکت به نام من ثبت خواهد شد! ما اگر چه مقوله شهریار را با حیدر بابا داریم، اما حرکت او فاقد تئوری است، و هر پروسه زبانی به کمک بخشی از تئوریهای از پیش

ه است، که سرپاست. بویژه آنکه مقوله جهان شمول، ابزارگرا، هدفمند، و آینه است، که در پیچ گردنه زندگی، لحظه‌های دته را، در شکل حماسه - درام، یا لعاب کمدی، و خط تراژیک بازسازی می‌کند.

من با این زبان (گیلکی - ایتالیایی) که به دور از مقوله گیله‌مرد آمریکایی است! که فونیتیک و شاعرانه بوده، و زیبایی‌های لحن و آوایی آن، با حد فاصل ترکیب هجاها و سکون، بخشی از حس‌های نهفته در قلب و زبان را آشکار می‌کند، به میدان انتقال بار الکتریسته زبان بومی آمده‌ام که زبان ابزار است برای انتقال مفهوم و من با بیرون گذاشتن دستم از قبر، می‌توانم مفهومی را به جهان آزاد منتقل کنم! پس چه مانع دارد با استفاده از ابزار زبان، بیان موضوع بشود، و اگر آدمی بخواهد با استفاده از ظرفیت‌های زبان مادری خود کار خلاقه‌ای بکند، فکر نمی‌کنم متهم به این باشد که می‌خواسته است مخاطب کمتری داشته باشد. از کجا که ما توی همین تجربه‌ها مان ادبیات ایران را غنی‌تر نکنیم. این مهم نیست که من چگونه می‌گویم. مهم اینست که چه دارم می‌گویم. آیا با شما معاصر، یا نه؟ حس‌هایمان به هم نزدیک است یا نه؟

رسولی: کمی از خودتان، و کارهایتان بگویند.
طیاری: به نظر این سؤال کلی است. شما با سؤال‌تان بتدریج باید فضا را برای من باز کنید. جوری که من بتوانم در آن بال بزنم، و با ناخودآگاهی ام، خواسته‌ی شما را اجابت کنم. وگرنه پاسخ‌های هوشمندانه معضلی از ما حل نخواهد کرد. به نظرم تجربه "گیله‌وا" را، ما هم با کُد یک سؤال پیش رو داریم. اینکه با آن کجا را می‌شود گرفت؟ و چه می‌شود گفت؟ اما ما برای بها دادن به زبان خود باید ببینیم ریشه این زبان کجاست؟ چند سده را پشت سر گذاشته؟ وقتی می‌بینیم زبان گیلکی شاخه‌ای از اوستاست که نشت در زبان پهلوی می‌کند، و اگر چه به صورت خط در نیامده اما با تاریخ زندگی و درد میلیونها انسان بومی در اعصار، چفت شده، اهمیت آن دو چندان می‌شود. ما باید به این زبان نزدیک شویم، و این کار یک ادیب است، نه یک قماش فروش، یا تاجر آرد! و از آنجا که هنر به تعبیر و تعریف ارسطو، در فن شعر، زبان غریزه و زبان حس‌های ناخودآگاه است، بخشی از اثرات متقابل این زبان را می‌خواهیم کشف کنیم. و من به سهم خود، بی‌آنکه با سر، مثل استاد فقید سرتیپ پور، به مصداق شعر زیبایش (گرتی پا جلیسکا خوره کفی آب میان - آب ترابره غازیان مرداب میان) توی مرداب انزلی افتاده باشم، ادبیاتی را به جوانها پیشنهاد می‌کنم که با آن بتوانند حسابی مانور کنند. چه نیروی ذخیره‌ای در این زبان هست، و با آن می‌شود ساختار جدیدی را در حیطه ادبیات گیلکی -

آدمی بخواهد با استفاده از ظرفیت‌های زبان مادری خود کنار خلاقه‌ای بکند، فکر نمی‌کنم متهم به این باشد که می‌خواسته است مخاطب کمتری داشته باشد. از کجا که ما توی همین تجربه‌ها مان ادبیات ایران را غنی‌تر نکنیم. این مهم نیست که من چگونه می‌گویم. مهم اینست که چه دارم می‌گویم.

به نظرم تجربه "گیله‌وا" را، ما هم با کُد یک سؤال پیش رو داریم. اینکه با آن کجا را می‌شود گرفت؟ و چه می‌شود گفت؟ اما ما برای بها دادن به زبان خود باید ببینیم ریشه این زبان کجاست؟ چند سده را پشت سر گذاشته؟ وقتی می‌بینیم زبان گیلکی شاخه‌ای از اوستاست که نشت در زبان پهلوی می‌کند، و اگر چه به صورت خط در نیامده اما ما تاریخ زندگی و درد میلیونها انسان بومی در اعصار، چفت شده، اهمیت آن دو چندان می‌شود.

شما از یک تصویر، توقع بار گرافیکی ندارید، اما از یک گرافیکست توقع بار تصویری دارید. او در پرداخت آثار خلاقه خود، با درک اشکال و رعایت حالات و ارایه پرسپکتیو آن، از سطح به حجم می‌رسد. و برای عبور از مرز و مانع و سانسور، زبان آگوستیک را کشف می‌کند. من از زبان گیلکی، در این مرحله، استفاده شایان می‌کنم.

و بعدها فارسی - جا انداخت. پس ما باید بتوانیم بخشی از تفکر، تخیل و ذهنیت خود را به جهان پیرامون خود منتقل کنیم و مثل نقاشی که با دو انگشت پای خود، قلبش را در اناری بر بوم دانه دانه می‌کند، به بیان دردها و شکار اندوه‌های کوهی مان اهتمام کنیم. شما فکر می‌کنید چه نیرویی به وجود می‌آید اگر زبانهای بومی ایران، انرژی ذخیره تصویری و کلامی و کولتوری و فولکلوری‌اش را رها کند؟ همانجور که فرش را می‌شود در کرمان و یزد و کاشان و گنبد (ترکمن) به شیوه‌ای متفاوت طراحی کرد، و صنایع دستی از سفال تا منبت و کاشی و چوب و گلیم و حصیر را؟

رسولی: جایگاه هنرمند در جهان سوم، یا هنرمند جهان سوم را تعریف کنید.

طیاری: به نظر من گاهی هنر تعریف کشف خصلت‌های بشری است، و خصلت‌های بشری در پنج قاره جهان به یکسان تعریف می‌شوند، اما این تعریف‌ها، با تصرف و تحریف از سوی زورمداران به آنسوی آنها و مرزها می‌رسد.

رسولی: بخشی از سؤال را خودم جواب می‌دهم. در جهان دمکرات، هنرمند دغدغه آزادی یا دمکراسی را ندارد. بالطبع جهان هنری‌اش مبتنی بر اختیار است. اما در جهان سوم رسالت هنرمند فقط با آفرینی واقعیت می‌شود، و نه همراه با تخیل.

طیاری: تخیل از تعریف هنر مطلقاً جدا نیست. چنانچه ما تخیل را از هنر فاکتور بگیریم، اصالت هنر را زیر سؤال برده، و ژورنالیسم را بر آن غالب کرده‌ایم. هنرمند زبان خودش را دارد، و جان مجتش را. او حرف می‌زند. با ایما و اشاره. گنگ و الکن. با شناخت ابزار و روش‌های جدید فضا سازیهای لازم را می‌کند، و جهان پیرامون خود را در قالب اشکال نو، می‌ریزد، بدون استفاده از آن، یعنی تخیل، او تنها یک مصلح اجتماعی است. شما از یک تصویر، توقع بار گرافیکی ندارید، اما از یک گرافیکست توقع بار تصویری دارید. او در پرداخت آثار خلاقه خود، با درک اشکال و رعایت حالات و ارایه پرسپکتیو آن، از سطح به حجم می‌رسد. و برای عبور از مرز و مانع و سانسور، زبان آگوستیک را کشف می‌کند. من از زبان گیلکی، در این مرحله، استفاده شایان می‌کنم. چون این زبان کیپ است. از مانع عبور می‌کند، و آچارکشی‌ها را پشت سر می‌گذارد. همانجور که یک سقف آگوستیک، صدا را در خود نگاه می‌دارد، یک زبان آگوستیک هم می‌تواند علائم و نشانه‌های ارتباطی خودش را در جهان سوم شما داشته باشد.

رسولی: آخرین کتابی که خوانده‌اید کدام است و نظرتان در باره آن چیست؟

طیاری: بعد از خاطرات لوئیس بونوتل، و سری رمانهای گوندر، داستایفسکی هانری تروایا، ترجمه استاد حسینعلی هروی را می‌خوانم. اثری است پرفراز و فرود، دلشوره‌آور و غافلگیرکننده، پر از ویژگی و زیبایی. در اینجا انسان، در مقابل پدیده‌ای چون داستایفسکی، که از دیدگاه یک دراماتور، فصول روانشناسی آدمها را، در بستر ادبیات ملت‌ها - بویژه روس - به‌آدم ساخته است، درد خودش را کم می‌آورد! آنچه بر این هنرمند بزرگ، و روح متشوش هر دو جهانی‌اش گذشته، او را به اسطوره‌ی رنج و قابلیت‌های تاب آورده‌ی بشری بدل کرده است!

رسولی: گاهی آدم سئوالی می‌کند و جوابش را هم دارد، اما من برآستی سئوالی برایم بی جواب

مانده: بر این باورم که جهان - و نه تنها شوروی سابق - روزگاری سرزمین مردان بلند قامت بود. از داستایفسکی و چخوف، تا سارتر و کامو و... حالا می‌خواهم بدانم چرا جهان امروز به سرزمین کوتوله‌ها بدل شده است؟ تنها یک نفر قامتش بلندتر از دیگران است، و آن مارکز است. که صدای شناخته شده‌ی جهان است. در ایران هم هنوز نسل گذشته هستند که حرف اول را در هنر می‌زنند. از نسل جوان ما چیزی بر نیامده است. نه فقط در ادبیات، که در موسیقی نیز. آیا ما چنته‌مان خالی است، یا آدمها به یکسان بالا آمده‌اند و هم قد شده‌اند؟ یا در این سرزمین آدم بلند قدی متولد نمی‌شود؟

● طیاری: وقتی بخشی از جهان نشخوار خبری می‌کند، و به مقتضای سیاست، سرمایه‌گذاری فرهنگی، طبعاً با بخشی از پدیده‌های هنر، که خروشنده و معترض و افشاگراست، و چون گذشته بر آستان بلند انسان دارد، و نه تکیه بر مکتای سنگی خدایان، که روزگاری شعله‌گازسوز در سینه‌شان بود و حال معده‌ی نفتخوار در شکم، بیگانه خواهیم ماند! و چهره‌ها را نخواهیم شناخت. زیرا برای جهان سیاست و وامدار، مقرون به صرفه نیست بخواهد به آنچه در این زمینه تعالی و معتبر است، بها بدهد. پس به طریقی بلند بالایان را بایکوت می‌کند، حتی با دادن جایزه نوبل به بدل‌ها! من ایران خودمان، و جهان امروز را، سرزمین مردان کوتوله نمی‌بینم. اگر کوتوله‌هایی هم هستند در همان سقف و حد میدان سیاست باقی می‌مانند. در جهان هنر این قانونمندی هست. یعنی هنر، درست به دلیل همین بالندگی‌های گونه‌گون حس‌های آدمی، زنده است. چون انسان در برخورد با ابزار و عوامل جدید، در حال تحول و تکامل و کشف و دگرگونی است، بنابراین قدرت خلافت انسان حرف تازه‌تری در هنر خواهد زد. و اگر در جهان امروز به هنرمندان امکان بالندگی، و لانه شدن بدهند، ارواح طیه (گولگول، لورکا، پوشکین، جویس، چخوف، نیما، فروغ، امید، و در تعبیر جاودانه‌تری شاملو...) فرصت حلول به جهان عقب نگهداشته شده خواهند یافت! هنر، جهان نامکشوف و تخیل است، و آدمی چون قفتوسی آتش‌زاد بر خاکستر خود، بال‌گشا، به قول رومن رولان در فصلی از ژان کریستف:

فولادم من

مرا بز بزن بز بزن

که من از آن نخواهم شکست

قفتوسم من

مرا بکش بکش بکش

که من از آن نخواهم مرد!

● رسولی: هنرمند تعهدش در چیست؟

● طیاری: روشنگری و تغییر وضعیت، مقوله‌ای است



من ایران خودمان، و جهان امروز را، سرزمین مردان کوتوله نسیمی بینم. اگر کوتوله‌هایی هم هستند در همان سقف و حد میدان سیاست باقی می‌مانند. در جهان هنر این قانونمندی هست. یعنی هنر، درست به دلیل همین بالندگی‌های گونه‌گون حس‌های آدمی، زنده است.

ما آن نقدی را می‌پذیریم که در چهار گوشه‌ی این ملک، شاعری بتواند با آن زبان باز کند نه این که با لئسزهای خارجی، و نگاه دائره‌المعارفی تابلسازی کنیم، و خم هنرمند بی‌نوا را بگیریم، و مثل یک شیمی‌دان، بسا فرمولهای اسفیدی، پای تخته سیاه نقد اساطیری، او را بمباران شیمیایی کنیم.

در فرم، در زبان، در معماری یک اثر، رازهایی است، که اگر کشف بشود، راه‌های انتقال موضوع آسان می‌شود

که هنرمند، با ظرافتی خاص به آن می‌پردازد. تأثیرگذار و بالنده می‌شود. ما تعریف‌های جدیدی در مقوله زیباشناسی از هنر داریم، و این جدا از اصول تعریف‌شده‌ی افلاطون با مبانی حکمت، و ارسطو بر حضور غریزه است. هنرمند نه به عنوان یک مصلح اجتماعی، بلکه در خدمت کل جهان، حس‌های خودش را از هستی، باز می‌تاباند، و تعبیر مفهوم جدید پدیده‌های ازلی را بنیان می‌نهد. او در کار تعریف دوباره بخشی از جهان خودش است، که در آن، جان آدمی بیشترین بها را دارد. او آگاهی بخش، و چون نور، منتشر و بیدارکننده است. هنرمند متعهد، انسانی است که محیط پیرامون خود را تعریف و نسبت به تغییر هنجارهای ضد بشری، اهتمام‌کننده و ستیزه‌جوست. و این کاری است که از غیر هنرمند، با جان و جهان محدودش بر نمی‌آید. هنرمندی که اکتیو عمل می‌کند، با جهان خودش بطور شناور جلو می‌رود، و آنکه پاسیو و ایستاست، با جهان خود معاصر نیست. در مجموع، من مقوله هنر متعهد را، در اصل روشنگری می‌پذیرم. و اما شاعرانگی، و نگاه ارسطو، یا افلاطونی به مقوله انسان، و جنبه‌های تراژیک، و کمدی یا حماسی بیان موضوعی آن، بر می‌گردد به تعیین جایگاه هنرمند یا خاستگاه او.

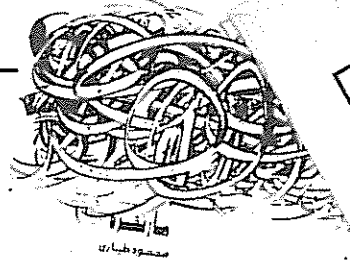
کنار اینها، چیزی که هنرمند را خلع سلاح می‌کند، بریدن از تخیل و آفرینشگری و ابداع و پایه‌های شعر و سنت، یا همان هزاره‌های تاریخی در شعر و مقوله نثر است، از بیعتی تا حنظله باد قیسی. بله، ما مجموعه‌ای هستیم از حس‌های مرتبط، با خون و خانواده و فرهنگ ملی و کولتورمان. که در مرحله گسل، جایی را نمی‌توانیم بگیریم. و بیشترین بها را - همواره - هنر بومی و ملی دارد. شاید مسئله‌ی رویکرد من به زبان گیلکی، با هدف، انگیزه و باورمداری از این دست است.

ما می‌خواهیم در جهانی که امروز، بواسطه عمل می‌کند، به انتقال حس دست زده، و بار تخیل و تصویر و اندیشه را به میدان‌های مغناطیسی ذهنیت جوان منتقل کنیم.

● رسولی: آیا درست است که هنر نمی‌تواند جدا از گذشته باشد، و دقیقاً با پشتوانه قبلی است که هنر، از جمله شعر، به اعتلاء می‌رسد؟

● طیاری: اگر بر آنچه از پیش بوده بویزه برگزیده مکتوب خود اشراف داشته باشیم، راه‌های انتقال موضوع را کشف خواهیم کرد. این نظریه را، با رویکردی به فرم، و به نفع محتوا، در سال ۴۸ بیان کرده و پس از این همه سال به اثبات آن رسیده‌ام:

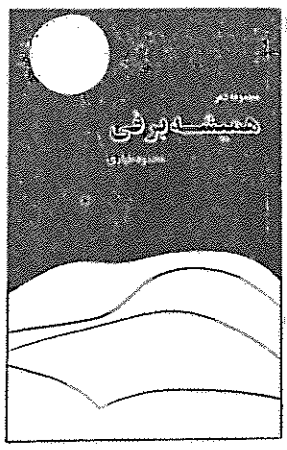
(در فرم، در زبان، در معماری یک اثر، رازهایی است، که اگر کشف بشود، راه‌های انتقال موضوع آسان می‌شود) این تحول و اکتشاف، جز با رویکرد به خزاین و میراث ادب پیشین میسر نخواهد بود. اگر چه در این نظریه، قوی به طرف فرم است و البته به



مهر طیار

نارنجستان

حسین پادری



نفع موضوع، اما سئوال در سئوال کنیم و بگوئیم بیش از هزار سال، شعر را بر کدام ستون استوار داشته ایم جز زبان؟ و در امان از گزند باد و باران؟ در انقلاب شعر، نیروی فورانی بالنده‌ای مثل نیما آتشفشان گونه می‌آید، قد می‌کشد در مقابل زبان دماوندی بهار! سیلان می‌کند، رودخانه‌ای می‌شود، با موضوعات طغیانی، که از هر کجایش می‌توانید به قدر مشرب خود آب بردارید!

بیاید تعریف جدیدی از هنر معاصر بدهیم: (نیما - هزار سال شعر فارسی = انسان معاصر) می‌بینید هر طرف این معادله را کور کنید، سقف پاسخ پائین می‌آید. اگر نیما را برداریم، از هزار سال شعر فارسی، کجا را می‌توانیم بگیریم؟ آیا جایگاه امروز را می‌توانیم در شعر جهان داشته باشیم؟

■ رسولي: نه ديگر! نيما دقيقاً ادامه‌ی طبيعی هزار سال شعر فارسی است.

● طياری: درود بر شما! حال اگر بياييم نيما را به علاوه‌ی انسان معاصر، نگاه داريم، هزار سال شعر فارسی را حذف كنيم، آيا بطور علی و ریشه‌ای می‌توانيم نيما را داشته باشيم؟

■ رسولي: نيما در هوا معلق می‌ماند.

● طياری: واقعاً نمی‌توانيم داشته باشيم. باز ما می‌مانيم و هزار سال شعر فارسی، با جای خالی نيما! در حالی که شما داريد چیزهایی را منتسب می‌کنيد به نيما، به جهات حرکت و ابداع و انقلاب شعر. آيا اين درست است يا نه؟ کيست خواب در چشم ترش می‌شکند؟ و ترا چشم در راه هست؟ و - در آن نوبت که بندد، دست نیلوفر، به پای سر و کوهی دام، گوش یادآوری یا نه؟ از یادت نمی‌کاهد!

نیما، تمام معادله شعر است، و مجهول اولش نیز خود اوست! بعد این بحث هم درست نیست که با سایه‌ی نیما، شعر محلی مازندران را هاشور بزنند. نیما، مانور کرده روی زبان محلی مازندران. نیما تنها موتیوهای را از مازندران گرفته، نه زبان و هفت‌خوان‌اش را!

■ رسولي: بله نيما آمد یک سری موتیوهای را - به قول شما - از مازندران و طبيعت آنجا گرفت، و تعميمش داد به زبان ملی. شعرهای زیبایی چون "داروک" "شب‌پا" و چه... را ساخته. حالا هر فارسی‌زبانی این موتیوها را می‌شناسد.

● طياری: دعوا راه افتاده، نيما، شاعر برتر زبان محلی مازندران است. طبرستان هفت‌خوان شعر دارد، نيما در زبان محلی در منزل اول است. من اما می‌گويم: نيما شاعر گویش محلی مازندران نیست. نيما بخشی از ساختمان، و طبيعت، و موتیوها و فضای شعر کوهی مازندران را گرفته و جهانی‌اش کرده. و داعیه‌ای هم نداشته. نيما بر آن نیست در کار گویش شعر محلی مازندران باشد، که حالا این شاخه از سرایش ملی و بومی و جغرافیای آنجا را بياوريم زیر سایه‌ی نيما. نيما در کار شکار حس‌های ملی و

جهانی است: خشک آمد کشتگاه من / در جوار کشت همسایه / یا: شبا هنگام / در آن نوبت که بندد / دست نیلوفر / که هدایت هم این حس‌های شکاری را داشته، آنجا که می‌گوید کفش مثل دهان مرده، باز بود. یا پشت این پلکهای نیمه‌باز و چشمهای فسفری (گرچه) چه می‌گذرد، یا مرغی نیمه‌شب دارد خواب می‌بیند، و از این دست.

■ رسولي: راز ماندگاری هنرمند، حس‌یابی در چیزهای بومی است. در ششی خیره شدن. مارکز جهانی می‌شود چون با حفظ ویژگی‌های کلمیایی خود، به بیان پیرامون می‌نشیند. و چون بینش وی جهانی است، جزئی‌ترین چیزها را جهانی توصیف و تصویر می‌کند. ولی در ایران، نویسندگان داستان تحت تأثیر مارکز، بدون تفکر، و سیاق خیره شدن در جزئیات، می‌خواهند بدل او شوند. فقط بیانش را می‌خواهند بگیرند و فرمش را. و این نقطه تقلید است.

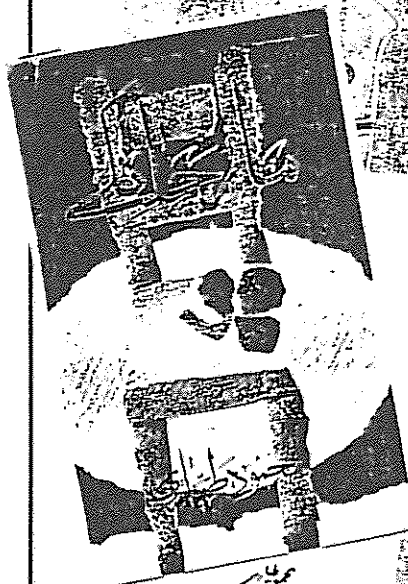
● طياری: راز بسیاری چیزها در هنر، ریشه در زبان مادری دارد. شما که اشاره به مارکز می‌کنيد، یادتان باشد، خود مارکز، چه بسیار تحت تأثیر فضاها و تخیل لاتینی و سنتی زیستگاه خود، و آداب انسانی و طبایع جادویی آن بود، مثل نوردا و آن فضاها و اساطیر و اشیاء و اسطوره‌ها، که با تلفیق افسانه و شعر، در یک بیان حماسی، نطفه انقلاب را در بطن خود می‌پرورید.

پس هنرمند، چنانچه بتواند، با کولتور و آنچه در باور و پیرامونش است، ارتباط حسی عاطفی زیباشناسانه‌ای در مجراهای شاعرانه، برقرار کند، جهان نسبت به شنیدن صدای او، حساسیتی نسبی نشان خواهد داد. و اما آنها که فضا را نمی‌گیرند، و معضل‌شان کلی و جهانی بیان می‌شود، بارشان به منزل نمی‌رسد، و جایی را جز در مطبوعات ادبی رقیقه‌گرا، یکی دو روزی بیش نخواهند گرفت. اما حرف دیگر این است: کل جریانی که بر شعر امروز حاکم است، دچار نوعی شعرزدگی است، که جانشین شاعر دیرپوز شده، و راه به ترکستان می‌برد. در بیانی عالمانه (بگیر ظالمانه) بخشی از شناخته‌شده‌ها هم با بار کج راهی منزل آخرند! اینها یکدیگر را به شکل اشتباهی تکرار می‌کنند!

■ رسولي: تفاوت در شعر گذشته و امروز، تفاوت "حسی" است. در شعر گذشته مهم آن بود حسی را بهتر بیان کنند. مهم نبود که "حس" از آن کیست؟ در حافظ که دقت کنیم، بخشی از حس‌هایی که بیان شده، از آن دیگری بوده: خواجو، سعدی و... ولی حس حافظ مانده. چرا که به شکل و سیاق بهتری بیان شده. اما امروز دیگر، صرفاً بیان بهتر مطرح نیست. حس ویژه شاعرانه، حرف اول را می‌زند. امروز اگر، حس شاعری را به فرم دیگر بیان کنید، فوری، مستنقد

تاریخ ادبیات

محمود نظاری



محمود نظاری

حانه نظری

نشر کتابخانه‌های تاریخی

محمود نظاری

تفحص، و سیاحت‌نامه‌ای به سبک حسین کرد شبستری! ولی اینکه توی هر مقوله‌ای آدم بدعتی بگذارد، چیزی بکارد، حرفی بزند و حس فشنگی را در حالت تعمیم شکار کند، چیز دیگری است.

■ رسولي: بله. سئوال اينست كه شما توي نوشته‌هايتان دنبال چه مي‌گرديد؟

● طياري: دنبال چيزي نيستم. حقيقتش چيزي دارم كه مي‌خواهم در نوشته‌هايم كار بگذارم. يعني شاخه‌اي يا مقوله‌اي از زيبايي و شأن انسان را، و بخش زيادي از من، از كلايس بالاي خواننده تغذيه مي‌كند!

■ رسولي: آيا شما چيزي بنام نسل سوم را باور داريد؟ نسل سومي كه الان مطرح شده؟

● طياري: من خودم را از تمام اين مباحث نسلي كنار نگاهداشته‌ام. ماها كه تو دور هستيم و درگود، به اين بحث‌ها نزديك نمي‌شويم. به نظر من بعضي‌ها كه جاهايي كم مي‌آورند، يا زياد، مي‌آيند اين بحث‌ها را راه مي‌اندازند. حالا يك كسي هم بيايد بگويد آقا من نسل پنجم هستم. مثل ادوارد پنجم، يا نيكلاي دوم، يا لويي چهاردهم! نمي‌دانم. فكر مي‌كنم شما هم اين مقوله‌ها را نمي‌پذيريد.

■ رسولي: ته نمي‌پذيرم. چون اعتقاد دارم نسل بايد بوجود بيايد. اعلام موجوديت كند، خودش را نشان بدهد. بعد جا بيافتد. نه اينكه ما پخواهيم نسلي را جا بياياند. هنوز هم حرف اول را جالب است كه بازمانده‌هاي نسل اول و بيشتر دوم دارند مي‌زنند.

● طياري: گاهي يك بابايي يك حرفهايي مي‌زند كه توي قوطي هيچ عطاري پيدا نمي‌شود. چه كسي مي‌خواهد به اين حرفها بها بدهد؟ البته چند تا جوان ممكن است ناباورانه دور و بر طرف پرسه بزنند، اما آن آدم نمي‌خواهد بفهمد كه دارد پس مي‌زند.

بعضي‌ها ظاهراً در اين باره اسمي هم در كرده‌اند. البته اسم در كردن دليل خيلي خوب بودن نيست. بعضي از اين اسم دارها، آخرين آثارشان، بي‌بهاتر از اولين آثارشان است! آدمهايي هستند كه ممكن است،

كوپالي هم بهم زده باشند توي همين شعر. يا شعر يك آدم بالاي سالي را بياورند زير بليط و سئوال خودشان، آناليزش كنند، و زيرنويس فارسي براي‌ش بنويسند! اما واقعيت اينست كه خودشان در مصراع و بند دوم شعر در مابه معجون افلاطوني شان مانده‌اند.

اين نسل جوان چه جوري بايد درك كند كه اين بابا خودش پرت است. به گمانم اين نسل بازي‌ها چيزي بيش از يك آرتيست بازي نيست. آدمي كه چيزي تو دست و بال و كارش باشد، نمي‌آيد دنبال نسل بازي برود. بعضي‌ها يك سري اصطلاحات شعري را از روي تئوري شعر رونويسي مي‌كنند و در چالش با كتاب به چاله‌ي شعر، و مالش بازو با سنگ ترازو مي‌افتند!

مي‌آيد مي‌گويد آقا! اين حس را قبلاً گفته‌اند. اين حس مال شاعرز ديگري است "متأسفانه به همين دليل، شاعران امروز، در كشف شاعرانه كم مي‌آورند. پس به ژورناليسم روي آورده، و اين فرماليسم تحميلي مي‌شود به شاعر: ظاهراً هر كس مي‌خواهد بيان خاص خودش را داشته باشد -

پس به تعداد شاعران سبك بوجود مي‌آيد، كه نوع من درآوردني‌اش ابيدومي است! و اين، به نظرم گناه يك سري مجلات ادبي است، كه به هر كس مي‌رسند، مي‌گويند "شما تحت تاثير فلان هستيد، برويد زبان خاص خودتان را پيدا كنيد" و نه رازهاي زبان فارسي يا پشتوانه هزار سال شعر با مطلع زيباي «اهوي وحشي چگونه در دشت دوزا» را! پس زبان خاص خود را پيدا كردن همان و در خودگم شدن همان! و اين بيماري، از حكايت چشم يار گذشته و به بيراه آمده است!

● طياري: اجازه بدهيد من از اين گونه شعرها، با عنوان "شعرهاي يكيار مصرف نام ببرم!"

■ رسولي: بله، دقيقاً يك بار مصرف!

● طياري: و خصوصيتش اينست: ممكن است يكيار خوانده شود، ولي هرگز دو بار خوانده نخواهد شد! در حالي كه ما شعر را براي چند نسل داريم مي‌گويم. هزار سال شعر فارسي هم بخاطر همين ويژگي ماندگار شده است. آنچه ما در خزايين مان داريم، و هنوز تكرر مي‌شود، مربوط است به قرن چهارم تا هشتم، چندين نسل آمده اين شعرها را تكرر كرده، امروز سينه به سينه با ما رسيده. آيا توي شاعري كه اين كلمات را داري سر هم مي‌كني، مطمئني كه يكيار ديگر اين شعر خوانده مي‌شود؟ پس تو كه مطمئني، خوانده نمي‌شود، و خود تو هم دوبار اين شعرها را نمي‌خواني،

■ رسولي: بله، خودش هم نمي‌خواند!

● طياري: (با قرياد) چرا اين شعر را مي‌گويي؟ چرا اين شعر را مي‌گويي! وقتي خودت هم دوبار نمي‌خواني‌اش، يا ديگري دوبار نمي‌خواند! (پس از يك فاصله کوتاه)

- اينطور كه پيدا است، شما به چيزي كه مورد سئوال تان است، اشرف كامل داريد. من بي‌زبان چه كنم، و حضور ذهن از كجا بياورم؟

■ رسولي: (با خنده) شكلي نيست. اينكه شما نمايشنامه مي‌نويسيد، و هم داستان و هم شعر مي‌گويد و هم نقد و فيلمنامه و طرح و ادبيات كودكان و غيره...

● طياري: و همه‌اش را اضافه بفرمائيد به سياق و شيوه تاپش!

■ رسولي: بله، تاپ. و به شكل خيلي خوبش. بله.

● طياري: يعني، يك دفعه هست آدم، همه اين كارها را مي‌كند، ولي خوب، هميجوري. تفنن و

رضیت نقد را چگونه می بینید؟ آیا

ناه رفیع در حال حاضر دارد؟

ری: نقدهایی امروز جا افتاده که خوشایند
ران و نویسندگانی است که این نقدها بخاطر آنها
رشته شد. نقدهای اساسی و اصولی، نقدهایی که
قانونمندی خودش را داشته باشد، احتمالاً مهر خود
را بر پیشانی آثار مهم و لایسه شده زده! نقد هنری،
کریستیک و نو، فضای جدیدی را پیشنهاد می کند، و
حیاتی بوجود می آورد. در نقد حاضر تئوری حاکم
است، و تئوری وارداتی هم محلی از اعراب ندارد.
الان تئوری ترجمه را می خوانند روی قالبهای ایرانی
پیاده کنند. به نظر می رسد اینها فقط استعداد و زبان
نقد ترجمه را دارند. چیزهایی را حمل و نقل می کنند.
یعنی کار ترانزیت کالا با فاکتور نقد ما کروفاز (سلول
بیگانه خوار) نقدی که نتواند موجب این بشود که
جامعه بخشی از هستی و حس های ناب
تجربه شده اش را به کمک حافظه تاریخی، در یک اثر
ملی پیدا کند، ژنریک داروهای است که عصیت
دکترهای آزموده را تحریک می کند! ما آن نقدی را
می پذیریم که در چهار گوشه ای این ملک، شاعری
بتواند با آن زبان باز کند نه اینکه با لئزهای خارجی،
و نگاه دائره المعارفی تابوسازی کنیم، و خم هنرمند
بی نوا را بگیریم، و مثل یک شیمی دان، با فورمولهای
اسیدی، پای تخته سیاه نقد اساطیری، او را بمباران
شیمیایی کنیم. نطقه ای شعر، داستان، رمان و
نمایشنامه را در بطن بگشیم، و هنرمند را به لحاظ
توانایی و خلاقیتش - در محور ناخودآگاهی ها - عین
کنیم!

رسولی: چرا علاقه به تئاتر و نمایشنامه نویسی
کم است؟ چه عوامل ایستای فرهنگی یا شرایط
اقتصادی حاکم بر جامعه است که کمتر گرایش به
سمت و سوی نمایش دارد؟

طیاری: در یک برخورد آماری با این موضوع،
شاید ما در کار بالا آوردن تئاتر باشیم! بیش از ۲۷
نمایشنامه اجازه تصویب، و اجرا در جشنواره مادر
(یعنی پستانهای پر شیر مرکز هنرهای نمایشی)
گرفته اند! و این یعنی آواز دهل، اگر چه از دور و
خوش! آیا ما در آستانه یک تحول عمیق در مقوله
نمایش هستیم. آیا به مقوله ای تئاتر مکتوب
رسیده ایم، و به آن بهای لازم را داده ایم؟ آیا مشکل

دآوری در "مبدأ" حائز اهمیت

است، نه در مقصد! وقتی شما در
جشنواره های استانی و منطقه ای
نمایش های بی خون و خشنی و
خط دار را روانه جشنواره مرکز
می کنید، از پستان چروکیده "دایه"
شیر و انگبین به حلق نوزادان در
دآوری تئاتر ریخته نمی شود! با
اینهمه حرف اول را آنها که جان
تئاتری دارند می زنند. چون
خاستگاه تئاتر مردمی رفیع است،
و نویسندگان با جان اول شان
چنین بنا نهاده و می نهند.

حکیم فرمودگی آنها داریم پشت سر می گذاریم؟ و
آدمهای عاشق را بر این کرسی داغ می نشانیم؟ آیا
دیگر آنها خرج مناسبت ها نمی کنیم؟ و در ضلع
بودجه و نمایش را، حول ضلع سوم یعنی مردم - که
عاشق تئاترند - می گردانیم؟ آیا تمام عوامل ایستا در
تئاتر مرکز و شهرستانها، شناسایی و در عمل خنثی
خواهند شد؟ آنها که دارای صورتک تئاتری هستند،
و با استفاده از بودجه های کلان، گاهی آشکارا آنها به
چهره نیز می زنند؟ آیا ما در این زمینه از حضور بالنده
و خلاق هنرمندان تئاتر، استفاده خواهیم برد؟
شعارزدایی چه؟ و دیگر - دآوری در "مبدأ" حائز
اهمیت است، نه در مقصد! وقتی شما در
جشنواره های استانی و منطقه ای نمایش های بی خون
و خنثی و خط دار را روانه جشنواره مرکز می کنید، از
پستان چروکیده "دایه" شیر و انگبین به حلق نوزادان
در دآوری تئاتر ریخته نمی شود! با اینهمه حرف اول
را آنها که جان تئاتری دارند می زنند. چون خاستگاه
تئاتر مردمی رفیع است، و نویسندگان با جان
اول شان چنین بنا نهاده و می نهند.

رسولی: سابقه ای کارتان به کدام سته می رسد؟
طیاری: به زمان دخول قمر اندر عقرب! یعنی سی
و دو! اما با سری تراشیده و کوتاه، یعنی درس، در

خدمات پستی نشر گیلکان

مکتب کودتا! با شعر و بعد سه مجلد "رمان" خطی! و
بعد به توصیه "محمد عاصمی" نوری، و نه دیگر مثل
"امروزگارها" خواب جایزه نوبل! با گاشت دانه های
پنبه در صحرا، و شترسواری دولا دولا! مجموعه
داستانهای زیر چهل، در کتاب خانه فلزی به سال
۱۳۴۱ نشر یافت، و مورتورمان مثل ماشین پیکان
هنوز دارد کار می کند! و در سر بالایی ادب معاصر،
شعر و قصه و نقد و نمایشنامه و طرح های شهری و
روستایی را بکسل کرده، به سال ۷۲ کشانده است.
پس رسیده ایم به "همیشه برفی" در شعر، تا چه کسی،
با پا روی چوبی نقد نسیه، (و به بهانه برف رویی) از
بام ما بیافتد! در آن صورت رختش را به صابون
چرب، در طشت بی مزد و موجب خواهیم شست!
رسولی: متشکریم!

□

داستان های گیلکی که از

محمود طیار

در گیله و چاپ شده است

پاپا پلنگی (گیله و، سال دوم، شماره ۱۳

پبله برفی (سال) گیله و، سال دوم، شماره ۱۴

مینا (گیله و، سال دوم، شماره ۱۵

پالتو (گیله و، سال دوم، شماره ۱۶ و ۱۷

پروانه (گیله و، سال دوم، شماره ۱۹ و ۲۰

کج کلاه خان (گیله و، سال سوم، شماره ۲۲ و ۲۵

پنبه رسه (گیله و، سال سوم، شماره ۲۷ و ۲۸

اینا شاخه گل (محمدی) گیله و، سال چهارم،

شماره ۳۳

باقلا باغ متوس (گیله و، سال چهارم، شماره ۳۴

هجری قمری) گیله و، سال چهارم، شماره ۳۵

کلشکن (گیله و، سال پنجم، شماره ۳۷



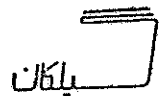
رشت:

صندوق پستی

۱۷۳۵

نشر گیلکان

نشر گیلکان، مرکز تهیه و بخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و نایاب
گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیر کس سفارش می پذیرد. نام دقیق کتاب های مورد درخواست خود و
نویسندگان آنها را برای ما بنویسید، چگونگی وصول، زمان تهیه و قیمت آنها به صورت اصل یا کپی «تجدید
شده» به اطلاع شما می رسد. در صورت تمایل و سفارش می توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آنها
را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.



فاجعه افت تحصیلی در گیلان

روزگاری گیلان بیشترین درصد قبولی را میان شرکت کنندگان آزمون‌های دانشگاهها و مدارس عالی کشور داشت، اگرچه خود بدلیل پنهان و آشکار یکی از آخرین استان‌های کشور بود که صاحب دانشگاه شد! عملکرد اداره «معارف» که بعداً به «فرهنگ» و در دو سه دهه اخیر به «آموزش و پرورش» تغییر نام داد، در گیلان سابقه خدمات درخشان و نمایانی را نشان می‌دهد و همپای آن فرهنگیان و مدرسان ممتازی در رشته‌های مختلف علمی ظهور کرده‌اند که اتفاقاً بیشتر آن‌ها به صفات برجسته انسانی و اخلاقی مجهز بوده‌اند.

جمع تخصص و تعهد در وجود این معلمان مخلص دلسوز و آموزگاران پاک باخته دیروز موجب شد تا سطح دانش و فرهنگ و هنر در جامعه گیلان و نسل جوان آن رشد کند، معلمان تلاشگری چون چمنی، تائب، دکتر بهزاد، ازگمی، آذرنوش، آقابخش، دکتر بخرد، دکتر رسا، هندی، لقمان، باباهادی و... که برخی از ایشان هنوز در قید حیات‌اند و ایام کهولت عمر خود را در گمنامی و گوشه‌گیری اثنا با سرفرازی و غرور سر می‌کنند. اینان و تعداد زیادی دیگر که متأسفانه اشراف بیشتری به نام عزیزشان ندارم از نسل ممتاز فرهنگیان گیلان بودند که توانستند شاگردان بزرگی را در مکتب تربیتی خود بیورانند که بعدها با سمت‌های علمی و عملی، اجرایی و اداری در گوشه و کنار گیلان و ایران پراکنده شدند و سالها منشاء امور خیر به ایران و ایرانی بوده‌اند. جوانان مستعد گیلانی حتی تا این اواخر هم بیشترین توفیق را در مسابقات کنکور سراسری احراز می‌کردند و دانشگاه‌های کشور از دانشجویان گیلانی پر بود.

اگر چه در ترکیب نسل ممتاز معلمان و مدرسان آموزشگاه‌های گیلان از اواخر حکومت پهلوی دوم، نوعی دگرگونی منفی پیش آمده بود

ولی هیبت آن نه چون گذشته پویا، اما ایستا، برجا بود، یعنی اگر پیش نرفت، پس نزد، در جا ماند.

بعد از انقلاب دگرگونی به شکلی دیگر شتایی قهقرازی گرفت. بسیاری از دبیران کارآزموده و مجرب و متخصص بر اثر کهولت سن یا سرآمدن خدمت اداری به جبر یا اختیار یازنشسته شدند، برخی بعلی به تهران و شهرهای دیگر و یا خارج از کشور مهاجرت کردند. تعداد بسیار زیادی مشمول تصفیه‌های اداری قرار گرفتند. در هر حال جای خالی آن‌ها هرگز با جایگزینی نیروی جوانتر که از دانش و تجربه کافی بی‌بهره بود، پر نشد.

تغییر شکل کمی و کیفی در سیاست آموزش و پرورش کشور از یک‌سو، اعمال سلیقه‌های مقطعی و پیاپی در سیاست آموزش و پرورش منطقه و نابسامانی کاملاً نمایان کار در آن از دیگر سو که عارضه‌های روحی و روانی شلبدی در اوان انقلاب در بخش فرهنگی جامعه بر جای گذاشت همراه بروز تورم و گرانی ناشی از عوارض جنگ که برگرده معلمان افتاد، پدیده مدارس غیرانتفاعی و دانشگاه آزاد و مشابهات آن که همه موازین آموزشی و پرورشی را بر اساس پول و شهریه برهم زد و بسیاری عوامل مشابه دیگر و بویژه آزمایشگاهی شدن آموزش و پرورش گیلان بعنوان واحدی که نخستین نمونه‌های تجربی آموزشی و پرورشی کشور باید در آن تست می‌شد و جسواب می‌داد نظیر همین پدیده مدارس غیرانتفاعی، طرح نظام جدید، منطقه‌ای کردن طراز آموزشی و... امثال آن موجب شد تا گیلان به موازات پسرقت در زمینه‌های دیگر از کاروان آموزش و پرورش هم عقب بماند و افت تحصیلی در میان دانش‌آموزان گیلانی به حد اعلی خود برسد و به‌صورت فاجعه‌ای بزرگ نمودی زشت پیدا کند.

گزارشی که تقدیم حضور خوانندگان می‌شود

توسط گروه کارشناسان سازمان سنجش و آموزش کشور با توجه به عوامل مختلف، آمار و شاخص‌های موجود از جمله شاخص‌های برگرفته از نتایج آزمون سراسری سال ۱۳۷۵ استخراج و تهیه شده است. مطالعه دقیق این گزارش و نیز توجه به نتایج و میزان قبولی داوطلبان استان گیلان در آزمون سراسری سالهای گذشته (۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱) بیانگر این نکته است که استان گیلان علی‌رغم داشتن استعداد‌های گسترده در بخش‌های مختلف در زمینه‌های علمی و فرهنگی، متأسفانه در عمل میزان قبولی داوطلبان این استان در مقایسه با سایر استانها از پایین‌ترین میزان برخوردار است! به‌عبارت دیگر از سال ۱۳۷۱ میزان قبولی داوطلبان استان گیلان همواره سیر نزولی داشته است. آمارها نشان می‌دهد که درصد پذیرش کل کشور برای آزمون سال ۱۳۷۵ برابر ۱۱/۶ درصد است حال آنکه استان گیلان با درصد پذیرش ۹/۵ درصد، رتبه ۲۱ را در میان سایر استانها دارد.

... امید است واقعیت‌های موجود در این گزارش با تأمل و موشکافی عمیق به دور از موقعیت‌های شغلی، از جنبه‌های گوناگون مورد توجه و بررسی مسئولان و نمایندگان محترم استان، بویژه دست‌اندرکاران نظام آموزشی قرار گرفته و با اتخاذ شیوه‌های مناسب برای رفع آنها و نیز زمینه گسترش مطلوب نظام آموزشی (کمی، کیفی، امکانات کمک آموزشی و...) در برنامه‌ریزی‌های آینده علی‌الخصوص برنامه پنج ساله دوم توسعه فراهم آید.

این گزارش از طریق روابط عمومی و ماهنامه خبری دانشگاه گیلان در اختیار گیله‌وا گذارده شده است و نظر به اهمیتی که موضوع آن برای جامعه گیلانی دارد لازم دیده شد به چاپ آن در سطح گسترده اقدام شود.

استان گیلان در آزمون سراسری سال ۱۳۷۵

استان گیلان با جمعیتی بالغ بر ۲۳۰۸۱۰۸ نفر به لحاظ فراوانی جمعیت، نهمین استان کشور محسوب می‌شود. این استان از ۱۲ شهرستان، ۳۵ منطقه شهری و حدود ۱۰۰ دهستان تشکیل شده است. مؤوسسه هایی که در حال حاضر در استان گیلان از طریق آزمون سراسری پذیرش دانشجو مینمایند، عبارتند از دانشگاه گیلان، دانشگاه علوم پزشکی، دانشگاه پیام نور (واحد شهرستانهای رشت و صومعه سرا)، و آموزشکده فنی رشت.

تعداد داوطلبانی که از استان گیلان در آزمون سراسری سال ۱۳۷۵ شرکت نموده‌اند مجموعاً ۴۶۰۱۳ نفر هستند، از این تعداد ۴۳۷۲ نفر موفق به ورود به دانشگاه شدند و بنابراین بطور متوسط از هر ۱۰/۵ نفر داوطلب گیلانی، یک نفر در آزمون پذیرفته شده است. آمارها نشان می‌دهد که درصد پذیرش کل کشور برای آزمون ۷۵ برابر ۱۱/۶ درصد است، حال آنکه استان گیلان با درصد پذیرش ۹/۵ درصد رتبه ۲۱ را در میان سایر استانها دارد و فقط ۴ استان کرمانشاه، خوزستان، سیستان و بلوچستان و لرستان را در رتبه‌های نازلتر از خود می‌بیند. در ادامه وضعیت شهرستانهای استان گیلان را در هر یک از گروههای آموزشی مرور می‌کنیم:

گروه آزمایشی علوم ریاضی و فنی :

جمعاً ۸۶۴۳ نفر از استان گیلان شرکت نموده و ۱۴۹۴ نفر پذیرفته شده‌اند. درصد پذیرش داوطلبان گیلانی در این گروه آزمایشی ۱۷/۳ درصد می‌باشد که این عدد از میانگین درصد پذیرش گروه ریاضی و فنی در کل کشور ۱۸/۹ درصد کمتر است. بیشترین تعداد شرکت کننده از شهرستان رشت با ۳۰۵۷ نفر و کمترین تعداد شرکت کننده از شهرستان شفت با ۴۳ نفر می‌باشد. با بررسی درصد پذیرش هر یک از شهرستانهای این استان مشاهده می‌شود که در گروه ریاضی و فنی، داوطلبان شهرستان لنگرود توفیق قابل توجهی نسبت به سایر شهرستانها داشته‌اند و آمار قبولی آنها اختلاف فاحشی با بقیه دارد. شهرستان مذکور با ۴۹۰ شرکت کننده و ۱۲۲ قبولی (درصد پذیرش ۲۴/۹ درصد)، از هر ۴ داوطلب یک نفر قبولی داشته است. شهرستانهای بعدی به ترتیب آستانه اشرفیه با ۲۱/۶ درصد و رودسر با ۱۹/۴ درصد هستند. از آن طرف، شهرستان شفت را باید ضعیفترین شهرستان به حساب آورد که از نظر درصد پذیرش اختلاف زیادی نسبت به سایر شهرستانهای استان دارد (درصد پذیرش شفت ۲/۳ درصد). به این معنی که از کل شرکت کنندگان این شهرستان که ۴۳ نفر بوده فقط یکی از آنها پذیرفته شده است. حال می‌توان فاصله عمیق بین شهرستان لنگرود را با شفت (مقایسه قویترین و ضعیفترین شهرستان) اینطور بیان کرد، در حالی که از هر ۴ نفر لنگرودی در گروه ریاضی و فنی یک نفر قبول شده‌اند این نسبت برای داوطلبان شفت یک نفر از بین ۴۳ نفر است یعنی میزان پذیرش داوطلبان لنگرودی بیش از ۱۰ برابر داوطلبان شفت می‌باشد. شایان ذکر است که صرفنظر از شهرستان شفت، هیچیک از شهرستانهای استان گیلان درصد پذیرش پایین‌تر از ۱۱/۱ درصد ندارند و این فاصله زیاد بین آمار پذیرش شهرستان مذکور را با سایر شهرستانهای استان نشان می‌دهد. از طرفی هنگامی که آمارهای ریاضی و فنی را از نظر جنسیت شرکت کنندگان بررسی نماییم نتایج قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. از بین ۲۲۷۳ نفر شرکت کننده زن، ۵۶۸ نفر پذیرفته شده‌اند و این یعنی درصد پذیرش معادل ۲۵ درصد. به بیان دیگر از هر ۴ نفر داوطلب زن گیلانی در گروه ریاضی و فنی، یک نفر قبول شده در حالیکه داوطلبان مرد با داشتن ۶۳۷۰ نفر شرکت کننده، ۹۲۶ نفر پذیرفته شده دارند که در نتیجه درصد قبولی آنان ۱۴/۵ می‌باشد و این حاکی از موفقیت افزون‌تر زنان نسبت به مردان در این گروه است.

گروه علوم تجربی:

جمعاً تعداد ۱۲۲۸۴ نفر در آزمون شرکت نموده و ۱۵۱۰ نفر پذیرفته شده‌اند، بنابراین درصد پذیرش داوطلبان استان گیلان در گروه تجربی ۱۲/۳ است که در مقایسه با درصد پذیرش گروه تجربی کل کشور که ۱۲/۵ درصد می‌باشد اندکی کمتر است. بیشترین درصد پذیرش در میان شهرستانهای استان، از آن آستانه اشرفیه با ۱۶/۱٪ است و پس از آن شهرستانهای لاهیجان (۱۴/۹٪) و لنگرود (۱۲/۴٪) رتبه‌های دوم و سوم را دارند. از سوی دیگر شهرستان شفت که ۲/۲٪ پذیرش داشته، آخرین رتبه را در بین سایر شهرستانهای استان داراست. پس از شفت، از فومن با ۸/۸٪ پذیرش باید نامبرد. در این گروه نسبت میزان ورود به دانشگاه داوطلبان آستانه اشرفیه بعنوان بهترین شهرستان در مقایسه با شفت بیش از هفت برابر است. نیز، مقایسه جنسیت داوطلبان و قبولشدگان در این گروه مجدداً نشانگر موفقیت نسبی داوطلبان زن است. از ۸۰۷۳ نفر شرکت کننده زن، ۱۰۰۹ نفر قبول شده (درصد پذیرش ۱۲/۵٪) و از ۴۲۱۱ نفر داوطلب مرد ۵۰۱ نفر پذیرفته شده‌اند (درصد پذیرش ۱۱/۹٪).

گروه علوم انسانی

در این گروه آزمایشی از استان گیلان ۲۲۲۰۲ نفر شرکت نموده و ۱۳۴۷ نفر پذیرفته شده‌اند و پذیرش استان در گروه علوم انسانی معادل ۶/۱٪ است. با توجه به درصد پذیرش گروه علوم انسانی کل کشور که ۵/۹٪ است، اختلاف نسبتاً زیادی بین موفقیت استان گیلان در گروه انسانی با میانگین پذیرش کل کشور مشاهده می‌شود. موفق‌ترین شهرستان در گروه علوم انسانی شهرستان طوالش است که ۲۱۹۱ شرکت کننده، ۲۲۲ نفر پذیرفته شده دارد و بهترین درصد پذیرش را (۷/۹٪) و لنگرود

(۶۱/۸٪) قرار دارند. باز هم شهرستان شفت، ۲/۷٪ پذیرش (۱۰ نفر قبول شده از ۳۶۸ نفر شرکت کننده) در رده آخر این گروه قرار گرفته است.

آمارهای موجود حاکی از آن است که در گروه علوم انسانی داوطلبان مرد استان، موفقیت بیشتری نسبت به زنان دارند؛ چرا که مردان گیلانی در این گروه ۱۰۳۱۹ نفر شرکت کننده، ۶۹۲ نفر قبول شده و ۶/۸٪ پذیرش داشته‌اند، در صورتیکه زنان گیلانی ۱۱۹۸۳ نفر شرکت کننده، ۶۵۵ نفر پذیرفته شده و ۵/۵٪ پذیرش دارند.

گروه هنر

در گروه هنر، شهرستانهای آستارا، رودبار، صومعه‌سرا، طوالش، فومن و شفت، با وجود تعداد قابل توجهی شرکت کننده، هیچ قبول شده‌ای ندارند. در بین سایر شهرستانها، بندر انزلی با ۵ نفر قبول شده از بین ۲۷۷ نفر شرکت کننده و درصد پذیرش ۱/۸٪ رتبه اول و لنگرود با پذیرش ۱/۳٪ پذیرش رتبه دوم را داراست. آمارهای تفکیکی جنسیت باز هم نشان از توفیق نسبی زنان دارد. ۱۶ نفر قبول شده از بین ۱۶۲۳ نفر شرکت کننده و درصد پذیرش معادل ۱٪ حاصل کار زنان گیلانی است و مردان ۱۲۶۱ شرکت کننده، ۵ نفر قبولی و ۰/۴٪ پذیرش داشته‌اند.

مجموع چهار گروه آموزشی:

نتایج بدست آمده از چهار گروه آزمایشی، شهرستان طوالش را موفق ترین شهرستان استان گیلان در آزمون سراسری سال ۷۵ نشان می‌دهد. از شهرستان مذکور در مجموع ۱۱/۱۵٪ از داوطلبان به دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی راه یافته‌اند. پس از این شهرستان، آستانه اشرفیه با فاصله کمی (۱۱/۱۱٪) در رتبه دوم استان و بندر انزلی با ۱۰/۷٪ در جای سوم قرار دارد. در مقابل این شهرستانها، همانطور که از توضیحات مربوطه به هر گروه آزمایشی انتظار می‌رود، شهرستان شفت ضعیف ترین درصد پذیرش را دارا می‌باشد، که با ۲/۵ درصد پذیرش شاید یکی از ضعیف ترین شهرستانها حتی در سطح کشور به حساب آید. هنگامی که به آمارهای تفکیکی جنسیت بنگریم مشاهده می‌شود که در مجموع چهار گروه آزمایشی، اختلاف چندانی بین داوطلبان زن گیلانی با داوطلبان مرد این استان وجود ندارد. درصد پذیرش داوطلبان زن استان معادل ۹/۴٪ (۲۳۹۵۲ شرکت کننده، ۲۲۲۸ قبول شده) و درصد پذیرش داوطلبان مرد برابر با ۹/۶٪ (۲۲۰۶۱ شرکت کننده، ۲۱۲۴ قبول شده) می‌باشد. ذکر این مطلب نیز جالب است که داوطلبان زن استان گیلان با درصد پذیرش فوق الذکر نسبت به زنان سایر استانها در جای بیست و سوم مردان گیلانی در مقایسه با مردان استانهای دیگر در رتبه بیستم می‌باشد و همانطور که می‌بینید هیچیک در موقعیت چندان مناسبی قرار ندارند.

جدول آمار شرکت کنندگان و پذیرفته شدگان شهرهای مختلف استان گیلان به تفکیک گروههای آموزشی

گروه آزمایشی	علوم ریاضی و فنی			علوم تجربی			علوم انسانی			هنر			مجموع	
	شرکت کننده	پذیرفته شده	درصد	شرکت کننده	پذیرفته شده	درصد	شرکت کننده	پذیرفته شده	درصد	شرکت کننده	پذیرفته شده	درصد	شرکت کننده	پذیرفته شده
آستارا	۲۶۰	۳۸	۱۴/۶	۳۰۰	۳۲	۱۰/۷	۲۳	۵۰۲	۲/۶	۷۲	۰	۰	۱۱۳۴	۹۳
آستانه اشرفیه	۳۱۵	۶۸	۲۱/۶	۴۲۹	۶۱	۱۶/۱	۹۳۵	۶۲	۶/۶	۱۲۱	۱	۰/۸	۱۸۰۰	۲۰۰
بندر انزلی	۹۱۲	۱۵۸	۱۷/۳	۱۱۷۳	۱۴۰	۱۱/۹	۱۱۱۷	۶۹	۶/۲	۲۷۷	۵	۱/۸	۳۴۷۹	۳۷۲
رشت	۳۰۵۷	۵۳۱	۱۷/۲	۴۲۲۴	۴۹۸	۱۱/۸	۵۸۵۷	۲۷۷	۴/۷	۱۱۱۷	۹	۰/۸	۱۴۲۵۵	۱۳۱۵
رودبار	۳۸۶	۴۳	۱۱/۱	۴۴۲	۵۵	۱۲/۴	۱۰۵۲	۸۳	۷/۹	۸۷	۰	۰	۱۹۶۸	۱۸۱
رودسر	۸۷۲	۱۶۹	۱۹/۴	۱۴۹۵	۱۸۷	۱۲/۵	۳۱۸۸	۱۷۰	۵/۳	۲۷۹	۱	۰/۳	۵۸۳۴	۵۲۷
صومعه‌سرا	۴۳۳	۶۰	۱۳/۸	۷۶۸	۸۶	۱۱/۲	۱۶۷۷	۱۱۲	۶/۷	۱۵۸	۰	۰	۳۰۳۶	۲۵۸
طوالش	۴۶۲	۸۸	۱۹	۶۹۲	۷۸	۱۱/۳	۲۱۹۱	۲۲۲	۱۰/۱	۱۳۴	۰	۰	۳۴۷۹	۳۸۸
فومن	۴۲۱	۷۴	۱۷/۶	۳۲۹	۲۹	۸/۸	۹۸۹	۵۷	۵/۸	۱۱۸	۰	۰	۱۸۵۷	۱۶۰
لاهیجان	۹۹۱	۱۴۲	۱۴/۳	۱۴۹۵	۲۱۸	۱۴/۹	۲۱۹۳	۱۱۶	۵/۳	۲۸۲	۲	۰/۷	۴۹۶۲	۴۷۸
لنگرود	۴۹۰	۱۲۲	۲۴/۹	۸۴۶	۱۱۶	۱۳/۴	۲۱۳۲	۱۴۶	۶/۸	۲۲۳	۳	۱/۳	۳۶۹۱	۳۸۷
شفت	۴۳	۱	۲/۳	۹۱	۲	۲/۲	۳۶۸	۱۰	۲/۷	۱۶	۰	۰	۵۱۸	۱۳
مجموع	۸۶۳۳	۱۴۹۴	۱۷/۳	۱۲۱۸۴	۱۵۱۰	۱۲/۳	۱۳۴۴۷	۱۲۲۰۲	۹/۱	۲۸۸۴	۲۱	۰/۷	۴۶۰۱۳	۴۳۷۲

۱۰۰۰ تعداد قبول شدگان . درصد پذیرش
تعداد شرکت کنندگان

منظور از شرکت کنندگان، حاضرین در حلقه آزمون در مرحله اول است.

از قضا در منطقه کوهستانی اشکور بالا به این قبیله اشعار «په لوی Pelevi» می‌گویند^۱ و بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت که «په لوی» شکل دگرگشته همان «فهلوی» سابق است.

ترانه‌های عامیانه

نمونه‌هایی دلگش از سراینندگان ناشناخته

از ویژگیهای ترانه عامیانه سادگی و روانی کلام است به نحوی که برای درک آن نیاز به تأمل نیست و به آسانی قابل فهم است. شاید بتوان سادگی و کوتاهی ترانه را به نوعی با ارزش وقت در جامعه روستایی مربوط دانست؛ که در چنان جامعه‌ای نه نیاز به گفتار در پهلوی و پیچیده است و نه وراجی و روده درازی خریدار دارد.

در گفتار روزانه مردم روستایی نیز به شرح و توصیف اجزای یک موضوع، جز هنگامی که قصه‌گویی مورد نظر است، کمتر توجه می‌شود. در مکالمه، گفتگوها فشرده و کوتاه اما کاملاً گویا و راست؛ هم از این رو صراحت در گفتار در میان این قبیله مردم بیشتر به چشم می‌خورد و هم این صراحت سبب شده است که ساده‌لوح جلوه کنند و یا ساده‌لوحی را به آنان نسبت دهند.

باری... ترانه نیز که از چنان جامعه‌ای برخاسته است نمی‌تواند مغایر با دیگر پدیده‌های آن جامعه باشد. اما «تصنیف» (به مفهوم مورد نظر ما) می‌تواند بلندتر باشد و چون این قالب، خواه از ترانه شکل گرفته باشد و خواه از سطرهای جداگانه بیشتر در کشتزار و علفزارها و یا در جشنها و آیینها خوانده می‌شود، لابد جنبه سرگرم‌کنندگی آن نیز در نظر گرفته می‌شود و اینکه چندین ساعت کار و فعالیت در کشتزار و علفزار و یا چند ساعت شرکت در جشن و آیین، به نحوی باید سپری شود.

ترانه‌ها و به ویژه تصنیفها، بیشتر در برگزیده یک رویداد تاریخی، عشقی، حماسی و... یک ناحیه است. در ترانه‌ها و تصنیفها اغلب به نوع معیشت و

دیدم نگار خود را می‌گشت گرد خانه
برداشته رسایی، می‌زد یکی ترانه
بازخمه‌ای چو آتش، می‌زد ترانه‌ای خوش
مست و خراب و دلگش از باده شبانه
مولوی

خواننده می‌شوند به نظر می‌رسد که تفکیک ترانه و تصنیف از موسیقی امکان‌پذیر نیست.

ترانه در زمانهای دور «فهلوی» نامیده می‌شد. استاد ملک‌الشعراء بهار، پس از اشاره به این نکته که در قدیمترین مأخذ اسلامی مانند تاریخ قم و المعجم فی معاییر اشعارالعجم و راحته الصدور راوندی به دویتی نام «فهلوی» و جمع آن «فهلویات» گفته می‌شد، می‌نویسد: «... ولی معلوم نیست که در میان خود مردم ایران و روستاییانی که این اشعار را خاص آنان است این اسم معروف باشد. چه تا جایی که تحقیق کردیم چنین اصطلاحی به دست نیامد و این نوع از اشعار را در جنوب ایران «چهار بیتو» یا «دو بیتو» به تصغیر می‌نامند، یعنی دو مصراع از این اشعار را که یک شعر عروضی کامل باشد دو بیتو و چهار مصراع را که دو بیت عروضی است چهار بیتو می‌نامند...»^۲

ترانه به شعری گفته می‌شود که دارای چهار مصراع و بر وزن ترانه‌های بابا طاهر است. در اغلب ترانه‌ها مصراع اول و دوم و چهارم همقافیه‌اند و گاهی هر چهار مصراع. در مواردی، البته به ندرت، دیده شده است که مصراع اول با مصراع دوم و مصراع سوم با مصراع چهارم همقافیه است؛ یعنی وزن ترانه رعایت شده اما قالب آن به مشوی گرایش پیدا کرده است. اینکه ترانه همان «تصنیف» و یا «قول» است، سخن بسیار است.

حسینعلی ملاح می‌نویسد: «... این لفظ (تصنیف) را برخی معادل کلمه «ترانه» اختیار کرده‌اند، در صورتی که ترانه یکی از مشتقات «تصنیف» است»^۱

استاد ملک‌الشعراء بهار می‌نویسد: «... نوعی از اشعار هجایی که قبل از اسلام در ایران رایج بوده است از همان جنس شعری بوده که ما امروز آن را «تصنیف» می‌گوییم و آن را به اصطلاح بعد از اسلام «قول - ترانه» می‌گفتند...»^۲

نگارنده عقیده دارد که «ترانه» و «تصنیف» با هم فرق دارند، اما این وجه افتراق به قدری ظریف است که گاهی مشکل می‌توان آنها را از هم تمیز داد. شاید بتوان گفت یکی از فرقها شکل ظاهری آن دو است، چرا که ترانه به طور معمول دو بیت است در حالی که تصنیف اغلب از چند سطر کوتاه و بلند و گاهی از چند ترانه شکل می‌گیرد که در فاصله‌های معین آن یک یا دو سطر به عنوان «ترجیع» به چشم می‌خورد؛ یا لاقلاً امروز این چنین به ذهن متبادر می‌شود.

ترانه و تصنیف را از جهت موضوع و مضمون به عاشقانه، حماسی و... به شکل لالایی و انواع دیگر نیز می‌توان تقسیم کرد، اما آنچه در همه انواع آن مشترک است گونه‌ای موسیقی است، و چون به آواز

زرد ملیجی نیشته کنار گوشه
عجب عطری هنه عطر بنوشه
بشی یارا بگون خدا نکوشه
شوانه نصب کونم هنم تی کشه
zarde malijay mîste kenâre gûşe
ajab atri hane atre benoşe
başı yâre bogun xoda nokuşe
soane nesb konem hanem ti kaşe

نمونه یک ترانه عامیانه
از اشکور

قناریها کنار و گوشه نشسته‌اند
عجب عطری می‌آید، عطر بنفشه
به یار بگو [اگر] خدا مرا نکشد
شب را به نیمه می‌برم و به آغوش می‌آیم.



تمبر و سوره شازر پستی در دوره انقلاب جنگل

مهران اشراقی

تمبر برای پاکتهایی که از کشورهای خارج به گیلان و یا از گیلان به نقاط دیگری فرستاده می‌شد مَه‌ری مخصوص که روی آن عبارت (پست دولت جمهوری شوروی ایران) حک شده بود تهیه کرد و پاکتهای



رسیده به پست گیلان را به آن مهرور و بعد به مقصد می‌فرستادند. بدستور وی برای ابطال پاکات از مهر مخصوص دیگری هم که عبارت (ارتباطات مجاهدین قشون سرخ ایران) در آن نوشته شده بود استفاده می‌شد.

تمبرهای نهضت جنگل در ۵ قطعه با یک طرح ولی در قیمتهای متفاوت (۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ۲۴ شاهی) منتشر شده بود. امروزه این تمبرها دارای ارزش معنوی بالائی هستند چرا که این تمبرها که حدود ۷۶ سال پیش طراحی شده‌اند به بهترین نحو بازگوکننده اهداف طراح و نهضت انقلابی جنگل در آن دوره است. کاغذ تمبر گاهی و رنگ متن آن کرم کم‌رنگ یا نخودی است و بر رویهم کاره آهنگر را نشان می‌دهد با پرچم سرخی که در دستش است. تمبر با مَه‌ری به متن «گیلان ۲۵ ثور ۱۲۹۹» سورشازر شده



مَه‌ری که به وسیله آن پاکات رسیده به پست را سورشازر می‌کردند و بعد به مقصد نهایی می‌رساندند.

تمبرها نوعی آثار ملی از یک مملکت و تاریخی بدون انکار هستند، تمبرها بازگوکننده رویدادها و وقایعی هستند که در زمانهای بسیار دور یا معاصر اتفاق افتاده. از جمله این تمبرها می‌توان از تمبرهای انقلابی نام برد.

در بعضی از نواحی ایران گروه‌های مخالف دولت مرکزی تمبرهایی چاپ می‌کردند و یا حتی روی تمبرهای چاپ دولت که به ادارات پست آن نواحی می‌رسید سورشازر می‌کردند. (ششی مُهرمانند که جنس آن از فلز یا لاستیک بوده و جهت تغییر قیمت یا معرفی آن برای مصارف دولتی، خیریه یا بهنگام تغییر حکومت و سلطنت و موارد مشابه تهیه نموده و بر روی تمبر می‌زدند) البته پاکتهای دارای این نوع تمبرها از طرف ادارات پست مرکزی هم قبول و مبادلات پستی انجام می‌شد.



از جمله تمبرهای انقلابی ایران که می‌توان بعنوان نمونه بیان کرد تمبرهای انقلابی ستارخان چاپ ۱۲۸۷ ه. ش است و آزادستان ۱۲۹۸ ه. ش در تبریز (ستارخان - شیخ محمد خیابانی) با طرح پرچم سه رنگ ایران است.

در سال ۱۲۹۹ در ناحیه شمال ایران که مردم گیلان به رهبری میرزا کوچک خان به مخالفت با اجانب و حکومت مرکزی برخاستند و حکومت جمهوری اعلام داشتند تمبر معروف و مخصوصی که دارای عکس کاره آهنگر و پرچم قرمز و جمله (پست انقلابی ایران) و (گیلان ۲۵ ثور ۱۲۹۹) روی آن سورشازر شده بود چاپ کرده و منتشر نمودند.

میرزا کوچک خان جنگلی که بانی این نهضت انقلابی بزرگ به حساب می‌آمد علاوه بر چاپ این

شکل‌های محیط زیست، چگونگی آب و هوا و مسائلی از این قبیل نیز اشاره می‌شود و حتی گاهی برخی از آنها حاوی رویدادی است با جنبه داستانی قوی که یک یا چند تن نقشهای اصلی را به عهده دارند و شخصیت‌های فرعی نیز در آن راه می‌یابند. تنها در این قبیل ترانه‌ها و تصنیفات که می‌توان با تأمل و دقت و البته پس از پژوهش کافی، خاستگاه ترانه یا تصنیف را پیدا کرد و حتی گاهی به هویت قهرمانان و شخصیت‌های داستانی آن پی برد. اما چون ترانه‌ها نیز مثل افسانه‌ها و دیگر شاخه‌های فرهنگ عامه از طریق مسافران و تاجران و در برخی نقاط دراویش دوره گرد و کولیان و کوچ‌کنندگان از جایی به جای دیگر می‌روند، از این رو گاهی همرنگ محیط درمی‌آیند و بی آن که خط اصلی داستانی خود را از دست بدهند، عناصر جدیدی را پذیرا می‌شوند. از این رو گاهی روایت‌های گوناگون از یک ترانه یا تصنیف به دست می‌آید که البته پژوهشگر دقیق پس از تأمل بسیار روایت اصلی را می‌یابد.

گاهی ترانه‌ای از جامعه روستایی به جامعه شهری کوچ می‌کند و چون جامعه شهری با صراحت جامعه روستایی بیگانه است، چونان «بازین» در آن دخل و تصرف می‌کند و برخی از واژه‌ها و حتی سطرها را «سانسور» می‌کند و واژه‌های مورد نظر خود را به جای آنها می‌نشانند. این شیوه، به ویژه هنگامی که آوازخوانی قصد بازخوانی ترانه‌ای محلی را دارد، بیشتر احساس می‌شود. در چنین حالی نکته اینجاست که، آیا خواننده یا آهنگساز حق دارد در ترانه یا تصنیف محلی، که دارای مفاهیم خاص فرهنگی است، دست ببرد و به دلخواه خود آن را شکل دهد؟ نگارنده بر این عقیده است که، چنین حقی به آوازخوان و آهنگساز شهری و شهرنشین داده نشده است. حق این است که آن ترانه یا تصنیف به شکل اصلی، که پس از پژوهش دقیق و شناسایی خاستگاه آن به دست آمده است، خوانده شود و در غیر این صورت ترانه‌ساز می‌تواند براساس آهنگ آن، شعر بسازد و قید کند که این شعر براساس آهنگ فلان ترانه محلی ساخته شده است.

با این امید که به ترانه‌ها و تصنیف‌های محلی حرمت نهیم و دخل و تصرف در آنها را، که از فرهنگ جامعه روستایی نشأت می‌گیرند، جایز ندانیم.

- ۱ - ملاح، حسینعلی، تصنیف کهن‌ترین پیوند شعر و موسیقی، فصلنامه هفت هنر، شماره ۲، بهار ۱۳۴۹، ص ۲۸.
- ۲ - ملوک‌الشعراء، بهار، محمدتقی، شعر در ایران، بنگاه مطبوعاتی گوتبرگ، تهران، ۱۳۳۳، ص ۶۰.
- ۳ - گلین، محمد، بهار و ادب فارسی (مجموعه ۱۰۰ مقاله از ملوک‌الشعراء، بهار، جلد اول، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۱، ص ۱۳۰).
- ۴ - سادات اشکوری، کاظم، ترانه‌هایی از اشکور بالا، یادگارنامه فخرانی، به گوش رضا رضازاده لنگرودی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۵۶۶ - ۵۶۱.

سال تحویل

جواد شجاعی فرد

خودا بیامورزه بموردای ولی
لا لیمه او نه گاز گیت نه لقت زا
به قول می مار مچه داشت مگو بو
برنج الک زا کلا کونه دوشو^۱
موز و میال آخر سر چالا بون
سرش سه یه پول و پلایی بنده
پوله جی پی عینه نقاره خونه
ای بره میمه هچی مالش ندیم
گرچی بموردتی اون جا خالیه
که می سرا در نشو خونه سونی^۲
چیسون فیسون بگوده پوردک و پوز
الماسی تازه کت دیگما دزا
گردن تیفه سر هلی بنیشته^۳
ته کیری پی کفشا وازا جیغ جیغی
سر پور و ساز نقاره و بیله بام
تو مرا جون بزن و مو ترا جون
گازن نمک میسواکی^۴ عینه صدف
بلوط^۵ مین پورا بو بو زردینی
عید دیدنی دورین بما میرزالی
میرزالی در آستونه ور جا دکت
سربه سیلاقه هر سوال جواب زن
جواب بدا حال؟ اونه نی^۶ ای دوره؟
افلیجه دس، چگری مچه^۷، کوچی
باد دپیچسته، همه چی، بورده بو
پورسه اونا، چی خوردری، او کنار
جواب بدا یارو بگیر که هچی^۸
می حالا خای؟ می دس ومی لوجه بین^۹
اما همه خوشکابو عینه سکت^{۱۰}
میرزالی یاد آرم می داغ تازه بون
خوبه و نچیشست امی عید مز^{۱۱}

مرا یاد آیه می خاله مرد میرزالی
شینده دونه بو خور دبوگب نزا
بی چیکه پر سا کیت و دم به تو بو
برنجکوبی کنگاسرا روز و شو
آدمی دس خالی وابولالابون
بلن گو مین صدا اگر بولنده
می پیر دردم دنبون تی چونه
بدا خولاصه بکونم کش ندیم
اصل می مطلب سر میرزالیه
یاده مرا دوره ی نسوجوونی
عیدره تا طیلای بویم سینزه روز
شلواره دم پا سودفا تا برا
سر پرا فینی کوتیکای^{۱۲} والیشته^{۱۳}
مو کج راسته بگینته تیغ تیغی
تا واخو و ابوم رادیو بگوت دام
سورخ کولی پرس لب نو قلدون
می دیم کوله ترا بو از فیلی کف
کلوچه و مین پور و چو باردینی^{۱۴}
گندمی^{۱۵} از دهن نوشو به گولی
همه ویرسان ماچ و میچ را دکت
بعده موبارک گوتن و گلاب زن
وافرسی پیر تی اصل حال چطوره
قدیمه گوتن یدنه یالو نچی
وشنایه جی ایسابو آرد خور ده بو
دور از شما یته فوضول رادوار
با ای دس و لمچ و ای باد، یالونچی
ایسه امی کارا کتای^{۱۶} آ حسین
یا علی همره و ویرسا را دکت
از او زمت هر دفته سال تازه بون
خودا بیامورزه چی حرفی بزا

بندر ماهشور - اسفند ۷۳

- ۱ - شینده دونه = دانه آختی یا پتم ۲ - لا لیمه او = آب ولرم ۳ - مچه داشت = حرف نمی زد (تازه عروسهای شمال تا از افراد خانواده داماد هدیه بگیرند با آنها حرف نمی زنند)
۴ - دوشو = دوشاب ۵ - موز و میال = مضمحل ۶ - اصطلاحاً یعنی قابلیت هم ندانته باشی ۷ - بره میم = موم سیاه ۸ - خونه سونی = زن و زندگی
۹ - کوتیکای = توله سگ ۱۰ - والیشته = لب زده ۱۱ - مانند آلوچه ای که روی تپنی گیر کرده باشد ۱۲ - ته کیری پی = تخت کانا جویی ۱۳ - حمد بگر را بغل کردن
۱۴ - نمک میسواکی = با نمک دندان را مسواک کردن ۱۵ - مین پور - چو یاردینی « دو نوع شیرینی محلی در گیلان شرق ۱۶ - بلوط = دیس - بشقاب بزرگ
۱۷ - گندمی = نوعی شیرینی محلی ۱۸ - اونه نی = آتیم ۱۹ - چگری مچه = لبی که به فلج عصب مبتلا شده باشد ۲۰ - کوچی = دهان گج شده در اثر فلج عصب صورت
۲۱ - رادوار = راهگذر - عابر ۲۲ - امی کارا کتای = حال حکایت مامت ۲۳ - می لوجه = لب کج مرا ۲۴ - سکت = چوب خشک - شمع جویی ۲۵ - ونچیشست = مزه مزه نکرد
۲۶ - مزه = مزه

گیلان جان

گیلان جان! ته بچارون آو دونه
ته آو اسپه رو، دایم روونه
بچار کارون همیشه در مشقت
اوشون قدر و قربا کس ندونه
رودبار - فریدون قاسمی
اسپه رو = سیدرود

گیلان جان تی زمستانم بهاره
تی کوه و دشت و دره لاله زاره
به می چشمان، تمام باغ رضوان
ایتا گوشه جه تی دریا کناره
رشت - مرتضی مستعار

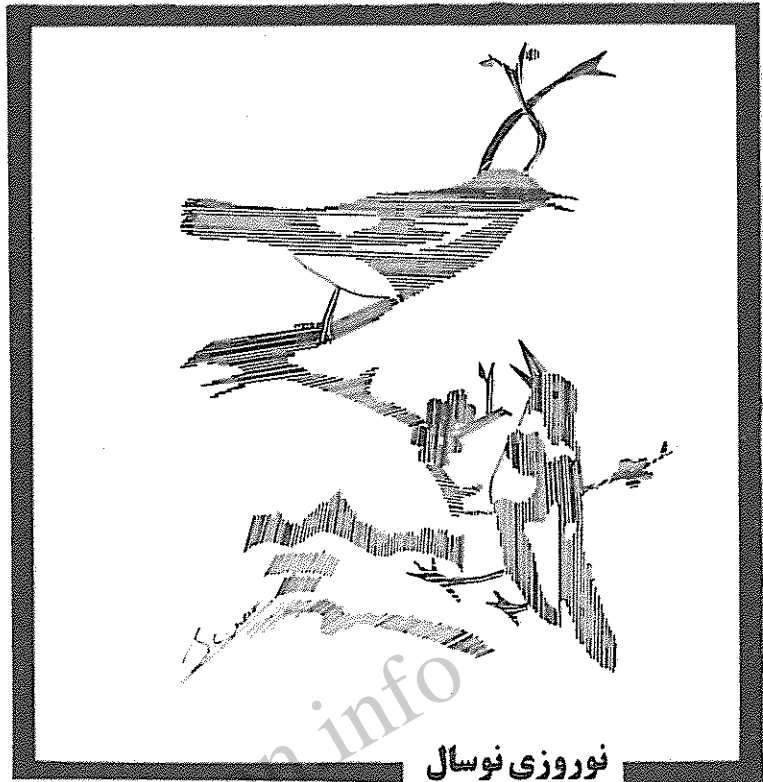


کوکوتی تی بخاندم تا کپورچال
غریبنده بوشوم پاییز امسال
غریب و بی کسم در می ولایت
کسی پیدا نیبه واپرسه می حال
□ □ □

ستاره تی چومان جا جو خوفته
گره مهتاب تی شانه رو بو خوفته
وآنکون دانگوراش تی چومان
دو تا شاخته اون میان دو خوفته

تهران - منوچهر جراحزاده

(۱) کوکوتی تی = نوعی لمری در گیلان - کپورچال =
آبادی بزرگ سر راه بندرانزلی به تالش - غریبنده = منظور
امامزاده غریب بنده از بقعه‌های معروف در رضوانشهر.
(۲) گره مهتاب = مهتاب کمربند و بریده - دانگوراش =
صدف، گوش ماعی.



نوروزی نوسال

دوخونین:

نوروزی نوسالا بگوین
گند گال خوشینی

تکون بدی

اون خاکا فوکونه

بیلا چله که بشون

بزنه سوز تیجی

صارا علف

اون پوست سر رسه

تازه بهار.

دوخونین:

نوروزی نوسالا بگوین

دیل خوشی

خوش بداره

خو حیاط،

گون پامچال بکاره

که بهار آمادره

که بهار آمادره

زانویه ۹۷ - هامبورگ

جواد رحمتی برفجانی



۲۲



غاز

ساعت چن ته زنگ بزه. اون صدا غاز به چي قشنگي بوا. چي گوشنواز بو او صدا!! چي دلنشين بو او صدا!! غاز ساعتا نياء بئوده، بعدن بئوته: قاه، قاه... قاه قاه!!... هوتو داد بئوده كه رشته نخ اين تيك دور، پاره بئو. كاس برارا مات بئورده: چي زوري تي جئون دره!! كوٽراجي ايسه، خودا دونه!... تام بزنن پسر!

غاز يكته ده داد بكشه: «قَناه. قَناه... قاه قاه قاه!!!». يكته فاري يكته وانت آبي رنگ اوره پيسا. شهرداري مامورئون اون مپناجي پيرين بمان. زناكي چاشوكمر، كپسه كولا گيته، ده بودو. اين گولدار دسمال وا بوبو.
- برا جيما كون، جيما كون!!

مامورئون كه برسین يكته مهی فروش زيبيل گوشا پيټن، پياده روميئن فاكيشين. نېصفه مهی بكالسه بو؛ زيبيله تودان ماشين ميئن. مهی فروش ايشون دونبال سر دئوس. قسم آياز خورد: «به خُدا آقا، مو هف سر نئون خور دانم، ريز و دُرشت عين كولي. مه نياء كؤن. مي رنگ رو پين، ده ناټم، غلط بئو دم... هما پيټم، قرض جي بيټم. به خُدا آقا، والله بيټم...» او طرف پياده رو ميئن يكتفرده بيته بئون. سونفر اونا دورا گوده بئون. او يكته سيه ائوچين اناټ داشت كه چن بوكس سيگار اون ميئن ويشته دئسو. اونان دورا گودن و بټن وانت طرف بوشئون.

غاز هي تو كه بئوته: «قَناه. قَناه!»؛ كاس برا يكته اون سر ميئن بزه، غاز هنده خو پيش رو ماشينونا نياء گوده: قَناه. قَناه! . كاس برا يكته ده اون سر ميئن بزه: «لالابو!؛ خَني هما ايره جيما كوني؟!». «كلاج مَلاچي» غاز هيچي نئوته. ماشينون صته صته شئونو - امان گودن. حيون نئونس چي پيش بئا. اين چيشمون حيرون بومونسه بو. هنده خو صدا يكته ده هكش بدا: «قَناه. قاه. قاه!!»؛ كاس برا، يكته اون سر ميئن بزه: «بين الون تي همره چي كوٽم؛ تو خاني مي دسا ايره بندا كوٽني!!». بعدن يكته سفيدي رشته نخ، خو نيمدار قوبه جيف ميناجي، پيرين بارده، چن دور غاز سيه تيكافيسپته: «ايسه ته تيني داد بكش»
- اوي برا، برا، او تو چي كاري؟!، غازا چره كوشتري؟!.

كاس برا او زناك سپه نيفتنا نياء بئوده بئوته: «تو تي بارا بفروش مري، مه كار ندار.»
زناكي خئو گولدار دسمال تيكو ويته خئو مچه سزر خنده پوكا گوده! غاز گيلي مپناجي داد بئوده: «قَه قَه... قَه قَه...»
شهرداري قديمي ساعت خو گنبدی كله همره او جئوراجي هما نياء كادبو. نه اوشونا بلکه هر چن نفرا كه اوره كاسي كادبئون؛ از سبزي فروش و مهی فروش يگي تا آغوز فروش و خالي رُب فروش. حتا غازا كه مات بئورده، كرک چيك پَر زني او طشتك ميئن؛ كه اون دور و بر خون دپاچ بو، پاس؛ هما نياء كادبو.

پیشاپیش کرک فروش خو طشتک و کرکونا تودا بو ماشین
 بوشت بوشویو. کاس برارن خو غازا کیشا گیتنه اون دونبال سر
 دئوس بلکه ماشینا سوارایی. اما یک نفر غاز په کولشا، اون پشت
 سراجی فاکشه. ای فاکش، او فاکش. بالاخره زور مینت بَسریو.
 غاز او تین کاس برار همره ببوردن ماشین مئن، ده نه کاس برار مینت
 بدن، نه اون که خو گیلی پوسا گیت. جن نفر ده ایشون همره بئون.
 یک نفر یکنه جعبه داشت که جن دسته «کاکرج» اون مینن دچیبه
 نابو. از او سر یک نفر یکنه ارابه دستی سبزی داشت، دئوسه دبو.
 مامور اونا گوت: ردآ بو، بزَن بشو. مامور دس، کاسب پوشت میشتا
 خورد، ارابه چی گوت، خئو آقا، خئو! شودرم.
 - آهه بشو.

- خئو شودرم!

- ته گوئم بزَن بشو!!

یکته پیش دبو، او یکنه دونبال، تُند تنده به شو دبتون.
 غاز کله که کاس برار دس مینن دبو، هوتو شیون گود. «قه قه...»
 قه قه...»

ماشینون هوتو شئون و امان گودن. مامورئون ایشون انائون
 ماشین مینن بکاله بئون. خوشونان ایشون همره اون جعبه سبزی،
 هل و شیوید و جعفری؛ او طرف یکنه زیپیلکه مرغونه، غازی،
 اوردکی و کرکی؛ جن دنه کولی با سیفید مهی، آتی کان آغوز و سیر
 ولگ و خالی رُب... خولاصه ماشین پُشت بُبو بازار روزا!

یکته مامور، غازا خو کشه مینن قایام بپته داشت. همته ته ای
 بیرنا نیاء کادبتون. وارون تم نمی وارسه دبو. کاس برا وارونا نیاء
 بشوده، هوتو فیکراشو: تنان بوار آمه دیله به! یک نفر تلخ خنده
 بشوده!

غاز جئورا نیاء بشوده، یکنه داد بشوده. اوکش واکش مئن این
 لکه وریس وایوبو. این چیشم آسمون جئور دبو. جن ته کبتر
 اوراره شو دبتون. خؤشه خیال مینن یک رج غاز گیلی بده که دم به
 دم شو دبتون. این چیشم برق بزه، خو پرا توکون بده، هده بشوده
 ویرسی اما مینس، مامور کشه مینن گبیر بشوده بو. کاس برا اونا نیاء
 بشوده خؤشه بثوته: بیچاره غازی!

همه شهرداری مینن جیر آردبتون. این دم، اون دم جبر امان بو
 که یک ده فاری غاز جن ته داد بشوده: «ققاه. قاه. قاه...». یک ده
 فاری خو پیته همره یکنه فشار مامور سینه سر بده، پر بکشه غاز
 گیلی موسون بوشو جئور، ساعتاً یکنه دور بزه؛ بوشو هوا. کاس
 برارا مات ببورده بو. یواشی بثوته: عجب! آخرش بزنی بوشی!!
 بعدن خؤشه فیکرا شو: آلون بیچارون کاس کاسی کئون. تو
 او جئور دور زیدری، همه دخئوندری. توسه دارون و گالی پوش
 خونانا نیاء کادری. تی پری آفتوجبر برق زیدره؛ تی دیل شادی
 جی پر گشیره، اما مو چی؟! آلونان یکنه داد نشودم!

* * *

اسفند ۷۳ - لاهیجان

ولگانا کشاگیره

بوجور بره

تا دار لچه، پاییز باد.

دار هتو ولگ فوکونه.

رشت - کورش رنجبر

برگ ها را در آغوش می گیرد / نالایمی برد / نافرار
 درخت / نادانیزی / درخت همچنان برگ می ریزد

پیش بهار، تاریک صوب

تلا یو قوقولی قو

یه چیکال شورم

خو دم واسی خوشک دار

قزوین - حسین تقوی رزدره

آغاز بهار، هوای گرگ و میش / خروس و بانگ خروس
 / یک کف دست مه / به صورتش مالید، درخت خشک

اساسحر

سرخ دیم کرمجن سبف دنیا

نا بشینه تره بخازدن

نا بشینه تره دیم هادائن.

سبب سرخ کرمو هستی دنیا! / نه می شود یک گاز از
 تو خورد / نه می شود بدورت انداخت

گیمه

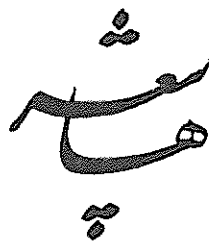
امسال زمسنم بهار ذووئیه

امسال دل پنی هم تموم

کهنه ورف طاقیت کوه دینه

گیریم / زمستان امسال هم بهار نشود / دلواپسی
 امسال هم تمام / تاب تحمل برف کهنه را از کوه
 بپرس.

نوشهر - جلیل قیصری



گرده کلای،

کو تو م جئور، گلّه چاله ور

گاز بوسوسه خوکون بور دگته، نعجی

ایشون دیل مین دشکنیم.

با حلقه زدن / بالای کومه، پیرامون آتشدان / آرزوی
 خوکهای وحشی کمین کرده در تیغستان را / در دلشان به یأس
 بدل کنیم.

الف. پزمان



۱

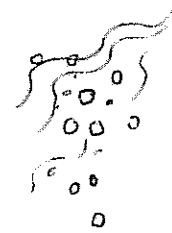
سرد بو

دس

مو بو

برف

چفتن!



سيفيد چادري!
جان گين برفي!
كوي شوئدري؟

۲

باهاز صدا بو آمويي!

حج حجن

پر بزه ئيد

ايجايي!



رُو بامو - هسا - ده زمستان
شادي واره هنده جه آسمان

انار داز گوله؟

اون بوسوخته جوله!

بست سروی

داران تی تی:

سيفيد چادري!

همه چادري؟

گوليا دوبو عيد بازاره!

تيفيلا كونه بچ ده بچاره!

به باهاز ناچه خواره باره!



دار بگفته،

چو دگفته!

انار داز گول!

توسه داز شي!

بست سروی!

داران تی تی! -

بفشه نوبو؟

زمستان روزان

روخانه كولان

راخاسی دويو!

شيشه پوست در چه پوست
ای بنه دارا

دئن نشاستی

ای دنه گولا

چئن نشاستی

تا، چوم کودی کار

نابو ديفار



چی چی زن

تا به تا

سیمان برق لا

- درچان پوست -

بينشيد!

- باهاز ناچه

- جيك جيك مزه...

به توکا گفته...

چی دانستيد؟



او هوئی... ی... ی...

سيفيد چادري

جان گين برفي!

دور شران

دريا ڪوله يي

شير مستي به

مانده ڪوله يي

ادس جي جا به لاکو!

آئي هيزاران سال جاجيگا لاکو!

□

پاجيره

پاڻيزه

ولگت خوش خشي!

دار خال

باد به باد

دس زنه

دسي!

□

سرمائي تزه

توقايي تزا!

چله گوم گومه،

گوليائي تو!

برفائي يو

ديل به خايي تو!

اي ذنه گولي!

اناجه گشيمي

در چهان پوست!

جيگ جيگ مزه!

اناجه داريمي

چي چي توک...!

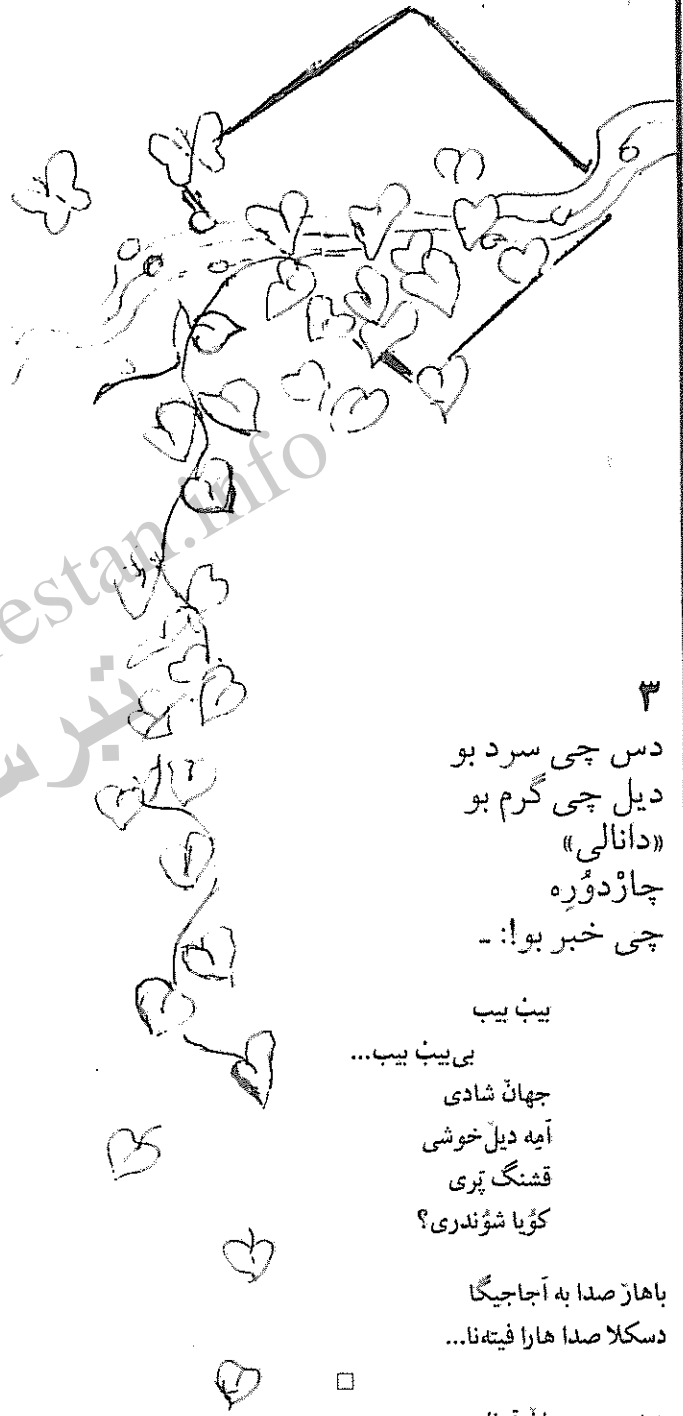
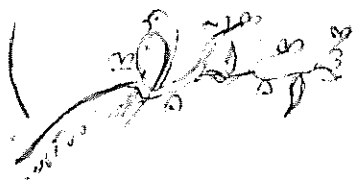
□

داران تي تي!

جان گتن برفي!

امه خوشبختي!

کينه واگردي؟



۳

دس چي سرد بو

ديل چي گرم بو

«دانالي»

چار دوره

چي خبر بو! -

يب يب

بي يب يب...

جهان شادي

امه ديل خوشي

قشنگ پري

کوبا شو ندری؟

باهار صدا به آجايگا

دسکلا صدا هارا فيته نا...

□

هنده موردومان قواله يي

بيج بينه آل عطش زواله يي

رشت - ۱۳۷۵/۱/۱۲

* - ايتا بيجار کاري شعر ميان بامو داره:

«بنفشه گول بوکود بامو باهاران خولي چادر بزه کونج و گناران»

چفتن: بيخندان - جان گتن: سر و تن، بدن - بنه: اصله، واحد شمارش درخت - دانه: عدد - چي چي تن: گنجشکان - حج حجڻ: پرستو ها - رُو: ويران، خراب - جول: لُب - شي: شبنم - وي: درخت بيد - گوليا: غلغلہ - چو: شاخه - رو خان کولان: جوي گناران - را خاسي: رقص - دانالي: بقعه معروف داناي علي در رشت که کاروان عروس و داماد در آخري شب جشن عروسي به دور اين بقعه طواف مي کنند. - چار دور: اطراف، اکتاف - جا جيگا: سرزمين، خاک، آشيانه - فيته تا: بيچيده است - زواله: نيمروز گرم تابستان - دور گسر: دور دست - گوله: موج - شير مستي: حالت کيف و سرمستي که پس از خوردن شير به گوساله دست مي دهد - مانده ڪوله: گوساله کوچک - جيجا: زخم - خال: شاخه - توقايي: خاطر خواهي، عاشقانه - گوم گومه: بيچيه.

مشته ابای - گبله تقی

(مفتعلن مفتعلن، مفتعلن مفتعلن)

جعفر بخشی زاد محمودی

= مشته آباجان چی بو هو^۱ ته دسامه سر بنخی^۲
 جمعه روزا ته تیلرا ایچه مرا قرضا دخی^۳
 کبلا تقی ان تیلرا، من دو کرور^۴ پول بدامه
 ولله ان قسطان^۵ جا تا به هسا جنرا مامه^۶
 کبلایی جان مه تیلرا من چره با قرضا دخم
 من چره با مه نزولا هی نزول سر بنخم
 تو چره با کبلا تقی انهمه سختی بیدینی
 دو نزه^۷ کرورا فدخی^۸ تا ایتا نیسان بیخینی^۹
 = مه ابوله ی دیل نکشه باغ و بجارا فرسه
 تاکی دینه پیشکاولا، پا اون شین پیش وپسه
 ترما^{۱۰} دخه^{۱۱} ان اتولا، باذ مانستن فرانہ
 گازا دخه جاده میان، باز مانستن پرانہ
 شو همدان سیرا خینه^{۱۲} کرتوپ^{۱۳} زنجاییانی^{۱۴}
 اردبیل پشم نخود^{۱۵}، زیره ی کرمانیانی
 بارا گنه خو اتولا، هر جا بواس^{۱۶} آوا گنه
 تا در و دیهات میان کاسیا داوا^{۱۷} کنه
 = کبلا تقی جان هنه ده، بج واسی ارزانا وخو^{۱۸}
 هیچکی امه جانیخینه تا پوچا و و یا پووخو
 ته ابوله ی کار نکنه، ته زناکی جان وانیه
 توکی بمرده بوشویی، ته کفنم مرجانیه
 پس ته بجارا چتره تو واسی امسال بکاری
 تو اجوره کار مره ده نواسی پول بداری
 = ای خدا ان مزدیران^{۱۹} باز و یاقوت بدخه
 هم امرا مشته ابا، ایچه مروت بدخه
 مزدیرانا پول فدخم، تاکی مه ره کارا کنن
 هم بکارن هم بیینن، هم بجا انبارا کنن
 هر چی بخاستن فدخم، هیڈره سختی نجم
 یک شیا^{۲۰} جختر ندخم هته بج سر فکشم
 ایچه اشتر^{۲۱} بینشین، تا ته ره راستا بگویم
 مه پلا خور^{۲۲} ونخاله^{۲۳} مه، پارساله درزا بکوبم

= ره... ترا جان ته ابول، هیچکس ره گفته نوا
 رمز و رموزا نواسی، فاشا کنی درگیله وا
 تو با همش اخما کنی، هته جا گیلوی^{۲۲} بداری
 هم ترا خوب غندا کنی^{۲۳} هم ته بجارا بکاری
 دنسایا مردم قوون^{۲۴} هیچکس ره گوونزن
 تو خایی کاری بکنی تا امه قبرا بکنن
 مه مانسن با ببوخی^{۲۷} ته چما ارسو دبوخو^{۲۸}
 تو وسی نالش^{۲۹} بزنی تا ترا پول مول وسوخو
 = حکم طلایه ته گوان، مه چما بهتر واکنم
 هته ایدانه ایدانه می گوش گوشوار چاکنم
 = تو نییخی کبلایی جان، زرگرانا بو دکفه
 رشت بوتیکدار چما، غرصه جا ارسو دکفه
 شیش کیسه جويا فوروشی، تا ایتا خفتی^{۳۰} بیخینی
 ره... تو سه پونصه^{۳۱} فدخی تا ایدانه شو بیدینی
 ژرژر^{۳۲} چادر فگیری، ته پلا خور پس فدخه
 جنغرز وال و کریکا، هیچی به خوسر ننخه
 تو، چره با ته اتاقا، کبلایی جان گب^{۳۳} و شانی
 سد رجه^{۳۴} کاشی تو واسی ته سر جوره ولانی
 بج اگه ارزانا وخو^{۳۵}، زرگریان تا طیلای بون
 پارچه فروشان دودن، خرازیان با طیلای بون
 پول فوجه شهر درونا، هر کی بتانس جدخه^{۳۶}
 شهری اگر بیج بیخینه، غرصه به خو دیل ننخه
 قیمتا هر چی و کوشن، سوچ نکنه خلقا، هنی
 صف دودن سد نفره، امریکایی کرک خنی
 محمود یا تو ولاکن، تا خو چرندا بوگوویه
 ... داره میدان دکفه، روغن و قندا بوگوویه
 شا ایجوره وعده مره، گبرا مسلمانا کدن
 خشک گو امره نشا هیچیا ارزانا کدن

۱ - بوهر = می شود ۲ - بنخی = بگذاری ۳ - قرض دخی = قرض بدهی ۴ - کرور = پانصد هزار ۵ - قسطان = قسطها ۶ - جنراممه
 = رها نشده ام، خلاص نشده ام از مصدر جوامستن ۷ - دونزه = دوازده ۸ - فدخی = بدهی ۹ - بیخینی = بخری ۱۰ - ترم = حرکت،
 جابه جایی ۱۱ - دخه = می دهد (ترما دخه = به حرکت در می آورد) ۱۲ - خینه = می خرد ۱۳ - کرتوب = سیب زمینی ۱۴ - نی = هم
 ۱۵ - پشم نخود = نخودگردار، دانه سویا (در رشت: پشم باقلا) ۱۶ - بواس = شد ۱۷ - داو = رسم ۱۸ - اوخو = بشود ۱۹ - مزدیر =
 مزدور، کارگر روزمزد ۲۰ - شی = شاهی، واحد پول قدیم ۲۱ - اشتر = این طرف تر، نزدیک تر ۲۲ - پلاخور = مجازاً به معنی زوجه
 است ۲۳ - ونخاله = نمی گذارد ۲۴ - گیلوی = گلایه، شکوه ۲۵ - غند = پُر، آغنده = صاحب اندرخته ی زیاد ۲۶ - فورن = می بلند
 ۲۷ - بیوخی = باشی ۲۸ - دبوخو = بوده باشد، داخل شده باشد ۲۹ - نالش = ناله ۳۰ - خفتی = گردنبد، سینر یز ۳۱ - پونصه =
 پانصد، سه پونصه = یک هزار پانصد ۳۲ - ژرژر = ژرژت = پارچه ی چادری زنانه ۳۳ - کب = حصیر ۳۴ - سد = ۱۰۰ ۳۵ - وخو =
 بشود ۳۶ - جدخه = می رباید.

ورزاگوله

مشهدی گلمیر - آن دهن کخ باورده به، اکه تا هسا اتویه؟
گیله وا - نانم غورب جه بوقا^(۱)، باموم بیدم، آنال کون ایسا خوسرا
فوکویه ستونا، ناره کنه. مرا کی بیده ساکیت بوبوست، ای موشته
لولوش اوسادم، می دنبال بامو طویله،
مشهدی - درد داره زای، صُب سر انا برم دامپروری، یا شم بیتار
آورم.

گیله وا - ایجور نیگا کنه کی آدم دیل کلایه
مشهدی - حیوانه ده مار، جان داره، درد او نا حالی به، (مکت)
- اصلن نانم ایمسال چی سالیه؟ او خدا پیامورز بمرده پسی آ حیوانم
امرہ مانستان دس و پا دوسته بوبو (مکت) وختی آباغ درون ایسابو،
حیوان آموئی رمش ورناره کودی، نانم چه مهری حیوان دیل
بکاشته بو که بعد از اون اتو بیتابی کنه.
صدای زوزه شغال بگوش می رسد، مشهدی گلمیر فانوس را گرفته تا مقابل صورتش
بالا می آورد و آنگاه به چپ و راست می برد.

مشهدی - او هوی... شاله... هوی... شاله... هوی...
صدای پارس سگ بگوش می رسد. همزمان صدای شغالان که هر لحظه نزدیکتر
می شدند - خاموش می شود، مشهدی سیگاری روشن می کند و می نشیند، سگ با صدای
زوزه مانندی پارس می کند.^(۲)

مشهدی - اسگ چره امشب اتو زوزه کشه؟
گیله وا - او شیم کی ابجی بمرده بو، سگ هتو زوزه کودی.
مشهدی - (به سیگار بک می زند) بگفتم زن تی رنگ وا گردستیه، ویری
دونه نمده تی دور گیرم، شم اسب آورم، ترا برم شهر، گفتی: مشتت کله
یا گرما کون، می دیل هنوز گرمه، (مکت) راست راستیم که ان دیل
گرم بو، او شب سرما به استخوان رسه ای، می دیل نامو انا ببرم،
بگفتم کله ور بشسه بهتره، صبح سحر زرم بجارا، شم ماشین گیرم...
آخ...

گیله وا گریه می کند.
مشهدی - گریه چره کونی زای؟. خیال کونی گریه زاری مره تی
ابجی زنده به، نه مار. دنیا کار هتویه، ای روز آئیم، ای روزم وا بشیم
ده دختر، امان امانت داریم، آجانا وا تحویل بدیم، می نوبتم فارسه،
تی کار چی به؟ تو وا زندگی بکنی زای.
گیله وا - ابجی اگر به دکتر فارسه بی نمردی.

مشهدی - تو چه می دیل چی خبر داری؟ خیال کنی من نخاستیم انا
برم بیمارستان، آخر چره؟ اون خودش نامویی، اون درد فقط رماتیز
نیو کی زای، درد زمین بو، امسال کشت کار درد بو، تی خبری بو.
بگفتم غرصه نخور گاوا فروشم، تعاونی پول فادم، ایذه توم ره نهم



بازیکران:

مشهدی گلمیر

گیله وا

زن مشهدی

دو نفر نوروزی خوان

در تاریکی آغاز نمایش صدای گاو شنیده می شود، نور به آرامی به صحنه می رسد، چشم انداز کلبه ای گالیوش است، خانه در قسمت پائین یک اتاق و ایوان کوچک دارد که از سطح زمین بلندتر ساخته شده، از روی ایوان یک راه پله چوبی قسمت پائین کلبه را به بالا وصل می کند، در بالا درب یک اتاق دیده می شود که ایوان کوچک ترانس مانندی - (تلاز) - دارد، پشت راه پله، راهی است که به آخر ختم می شود، مشهدی گلمیر از درون طویله بیرون می آید، گیله وا روی ایوان است.

الباقی تی رماتیزره خرج کنم، گاو لافتد جه می دس فا گفیت، ای دفا دو دفا، گفنی گاو شکم داره، گاو شکم درون ورزا کوله دره، گفنی امی گاو جقله پسره، گفنی پسر امی یاوره، من اگه بدانسته بیم او شب انی آخری شب زندگیه، چان مره انا بردیم جاده، بروز ندایی.

گاو از درون طویله ناله می کند، مشهدی فانوس را بدست گرفته، بطرف طویله می رود، باد شدیدی می وزد، نور چراغ (هفتی) بر روی ایوان می میرد.

صدای گاو در تاریکی بگوش می رسد، لحظاتی در تاریکی می گذرد، زن مشهدی تکیده و لاغر از اتاق بیرون می آید، بدنش گله واکه چراغ (هفتی) روشن را در دست دارد وارد ایوان می شود.

گیله وا - ابجی بصارا نوشو، ابجی تی حال خوب نیه، ابجی بیا بوجور من شم گاوا سرزنم، آقا جان الان آیه

زن مشهدی روی پله می نشیند، تند تند نفس می زند، دست روی قلبش می گذارد.

زن مشهدی - پور زما ته بشو؟

گیله وا - نیم ساعت نیه. بیده ناره کنی بگفت شم کمک آورم.

زن مشهدی - آسرما میان کویه؟... کی یا بکمک بگیره؟ آدوره کی آدما محال کنه؟

ناله گاو بگوش می رسد، زن مشهدی سعی می کند برخیزد، نیم خیز می شود و دوباره می نشیند.

گیله وا - ابجی بیا اتاق، بیرون سوز داره، تو ساق نیشی کی گاو پس شو ندی. ابجی بیا بوجور

زن مشهدی - چره بشو؟ بشو کی خانه دراز بزنه؟ آسرما درون هیکس جه خو خانه بیرون نایه، چره بشو. خاستی بئسه آ حیوانا فارسه. من مه ره یواشه مردیم ده، مرا چیکار داشتی؟

گیله وا - ان چه جور حرفه ابجی، بیا بوجور، من شم گاوا سرزنم.

زن مشهدی - ترا دس نده مار... ان دردا نانی... آخ مار

گاو ناله می کند، زن مشهدی برمی خیزد و بطرف طویله می رود، پس از چند قدم می افتد. فانوس روشن او خاموش می شود، گیله وا فریاد می زند. نور چراغ هفتی بوسیله باد شدیدی که می وزد خاموش می شود، صدای گاو در تاریکی بگوش می رسد.

گیله وا - (در تاریکی فریاد می کند) ابجی، اوی خدای، آقا جان... های آقا جان...

مشهدی گلبر با هراس از طویله بیرون می آید فانوس روشن او بصرحه نور می دهد.

گیله وا - ابجی... ابجی، آقا جان... ابجی بمرده

مشهدی - (سستی که گیله وانشان می دهد چشم می دوزد و بعد به گیله و نگاه می کند)
گیله وا - (انگار از سفری دور بازگشته به پدرش نگاه می کند و آنگاه می نشیند و می گیرد)

مشهدی - (می کوشد او را آرام کند) گیلی... گیله وا... گریه نکن مار، گاو بزای، هوتو کی تی مار خاستی، ورزا کوله یه زای، ویری، ویری اسفند دود بکن، ویری زای ایزه کله یا گرما کن.

گیله وا - (به پدرش نگاه می کند و در اوج گریه می خندد) هوتو کی اجی خاستی مشهدی - ویری مار

صدای آواز بگوش می رسد، گیله وا و مشهدی نگاه می کنند، گیله وا اشکپاشی را پاک می کند، دو نفر نوروزخوان در حالیکه فانوس روشنی در دست یکی از آنها دیده می شود به خانه نزدیک می شوند و با آهنگی موزون نوروزی می خوانند (۳)، گیله وا چراغ هفتی را روشن می کند یکی از نوروزخوانان مقداری اسفند در ظرفی که بدست دارد می ریزد و می خواهد دود بدهد، مشهدی گلبر ظرف اسفند را از دست او می گیرد و بطرف طویله می رود، نوروزخوانان همچنان می خوانند گیله وا از درون صندوق چوبی (بولگنی) مقداری برنج به آنها می دهد، نوروزخوانان - (گاه با هم و گاه تک صدایی می خوانند)

ای سبزه به او سبزه
پروانه کونه غمزه
بولبول خونه آوازه
تی دیل دکنه لرزه
نوروز ته مبارک بی بی
تی عید ته مبارک بی بی
سال نو مبارک

* * *

ای خونه به او خونه
مشدی ملک دونه
مورغونه چهل دونه
ای بخشه بوزرگونه

نوروز ته مبارک بی بی
تی عید ته مبارک بی بی
سال نو مبارک (۴)

صدای چند تیر پیاپی بگوش می رسد، مشهدی از درون طویله بیرون می آید نوروزخوانان هم به درو نگاه می کنند، صدای تیرهای مستد و گاه تک تیر بگوش می رسد.

گیله وا - جیر محله یه پتر
مشهدی - جنگل، جنگله

نوروزخوانان - سیه کل مزار (یکی از آنها ظرف اسفندش را از مشهدی می گیرد و هر دو با هم در حالیکه دعا می کنند از خانه دور می شوند)

مشهدی - (به دیوار اشاره می کند) آعکس چی بویو؟

گیله وا - پاره بوسته بو فیشادم.

مشهدی - فیشادی؟ کویا؟

گیله وا - نانم، خانه یا جارو پارو کودان دبوم خرت خشال مره فوکو دم او باغ پیش

مشهدی با فانوس بطرف محلی که گیله وا اشاره می کند می رود و درون آت آشغال را جستجو می کند.

مشهدی - بیده بی من لا کتاب تی مارا بگفتم آن گوشه یا بیجسبانه کی پاره نبه، هزار جور دشمند ایسا

پوستر پاره ای را از درون آشغال بیرون می کشد.

مشهدی - اصلن آ پدرسگ صاحب چیکار بکار تو داشتی؟

مشهدی در حالیکه پوستر را بدست دارد بطرف ایوان می رود و از درون دیگ چند دانه برنج پخته برمی دارد و پشت پوستر می مالد آنگاه عکس را روی دیوار می چسباند. نور خاموش می شود.

۱- بوقا = بقعه، زیارتگاه محلی که گورستان محل هم در جوار آن واقع شده است.

۲- این صدا شبیه زوزه گرگ است کشاورزان شمال آنرا بدشگون می دانند.

۳- نوروزخوانی یکی از مراسم و آیین و سنن ایرانیان است که تا این اواخر در مناطق روستایی شمال ایران رایج بوده و هنوز هم کم و بیش رواج دارد. چند شب مانده به تحویل سال نو دو یا چند نفر از هنگام غروب در ده براه می افتند و با خواندن اشعاری موزون وارد محوطه خانه های روستایی می شوند و نوید رسیدن بهار را می دهند، صاحبخانه ها یا بقول گیلک زبانان (خانها) هر کدام به تناسب وضع و حال خود هدیه ای بعنوان چشم روشنی به آنها می دهند. در دوران اخیر این کار به کسب درآمد نیز تبدیل شده.

۴- تصنیف استفاده شده روایتی است از آقای محب الله پرجمی که در تشریح گیله و شماره هشتم ونهم (بهمن و اسفند ۱۳۷۱) چاپ شده است.

* این نمایشنامه هرچند که مستقلاً بعنوان یک کار کوه ناه عرضه شده، بخشی است از یک کار بلند بنام «گیله وا». استفاده نمایشی از آن بدون اجازه نویسنده بابدون ذکر مأخذ (مجله گیله وا) مجاز نیست.



شیرین ناجه

ترسم می خاب چم نایی
 می دیل باب چم نایی
 شیرین بینشته ناجه یی
 می پیچ و تاب چم نایی
 باور نداشتیم عاقبت
 هیتا جواب چم نایی
 می هر تا شعر امره یی
 اما کیتاب چم نایی
 من تی گیل گولدانمه
 گول نه گلاب چم نایی
 غنچه مانستان تشکوفی
 کار صواب چم نایی
 بی غم نه، بی سامانمه
 خانه خراب چم نایی
 شاید «شواله» شناسی
 آ خسته خواب چم نایی
 گفتن تی امره مشکله
 حرف حساب چم نایی
 ۷۵/۱۰/۱۸ - انزلی



می رضا مقصدی ره
 کی دور جیگا ایسا

بیگفته پر

بهار جه را آمون دره
 ولی مه ره چی دیلخوشی
 کی او قشنگ یار می شین
 ستاره امره بال به بال
 به آسمان بیگفته پر!
 خمام - مهرداد پیلهور

دو تا غزل جه

محمد فارسی

تی سایه خیال

غم چم دکفتم اگه تنه ایم
 می قسمت هنه تا تی خاطر خایم
 نه سنگم دس و دیل دوسته به گیل
 مرا بیکی بشکنه بی پایم
 بگشته مرا تنه ای جوم جومه
 هچین پس نینشتم رایا بسپایم
 من او هیست کوجه پیچاک گیلیم
 بچسم اگه هرکسا واندا ایم
 نسیم گولی نرم آواز ره
 زواله وناشته مرا را با ایم
 الاله مانستان مرا ول دره
 ایستا تازه سرخ نیگا رافایم
 اگه گر بگرده تی سایه خیال
 من او گرد خاک تی خرم رایم
 «شواله» کتاب دیلاک بزّه
 ایواردم نیویشتان دره تنه ایم
 ۷۵/۱۱/۱۰ - اهواز

آهه فانوس شويم، کس نڏونش
 يگالم آرزو ٿي کس نڏونش
 صوب دم وختي که تيفنگ صدا گود
 آهه «کاکي گوره کو» ٿي کس نڏونش
 تھان - علي صبوري

بھار بامو نشاء وخته بچار کار
 واسي توم سوزابه، وگ بزنه دار
 نانم خورشيدا ايمسال چي بيگفته!
 کي باد ابر آورہ، گورخانه رگبار
 رشت - ابراهيم پنگاه



توقامند

دکالسه ديلم

دباخته روزگار.

بکالسيم

تو که تو که - خون آرسو
 زندیگی خاکه میان.
 وامختيم آينه، دريا بياجيم
 واسوختيم عين آيار خوشکلات
 فوزانه عروس - پورتفاق
 بي زاماييم.

واستن بخرجه نواستنه.

شوئن جه ايسان.

دوچولکسه بوله ٿييم

بمانسه، بچمسه، بي قرار.

پيله دونيا گول باغه

اما اون توقامند

به گوگول ديل ددويم؟

آزمانه يه پريپرا بوئن.

رشت - هوشنگ عباسي

اردشير پرهيزکار (بوران)

همه چي به!

تسیرکمانم نوبوسته، سنگم به
 روخانه گرد سنگ فشنگم به
 بس پیشی زای تی شین پلنگم به
 دس امچ کشکرت تورنگم به
 ناز بدار، خوش آب و رنگم به
 وختی میدان بیده زرنگم به
 روز سخنا تی اسب تنگم به
 شیر میدان و مرد جنگم به
 عرصه یه زندگانی تنگم به
 وختی کی مستابو، مشنگم به
 کار تی شین دیر بوجونبی لنگم به
 کی ته ره باعث نام ننگم به
 ته ره ساتورکی به، کلنگم به
 چنگر، لنگ تی شین آنگم به
 به! نسیه؟ ولاهه فشنگم به
 صومعه سرا - آذرماه ۷۵

گل خوشکار، بی تنگم به
 جلدسی امره ٿي به چي خبی
 تسانه ایشیتیکا پیشی بوستن!
 هرزه سک کی تولا واگردسته
 کوسر رنگ و سو بوشو زاکا
 مثل من پخمه آدم کفکور
 خب دوستی اگر کمرقشاشا
 ای ذره دیل بدی کاشال ترسا
 ته ره کی بی خیال دونیایی
 کرا ترکه جی پورخوری دشمن
 بی بهانه جوخوفتایی خانه
 ویری یا علی بگو فران ترسا
 تیجا کون تی موران بزه دازا
 کش بزن دشمن، نوا ترسان
 نوا «بوران» نیه نیه گوفتان

گل خوشکار = شکار خوب تر ایشیتیکا = گریه وحشی دس امچ = رام، آموخته
 کاشال = شغال موران بزه = زنگ زده چنگر لنگ = کتایه از پای باریک و ساق لاغر

دکالسه = فروریخته بکالسه = ریخته فوزانه = فراری داده
 زاما = داماد بوله = جوانه توقامند = خاطرخواه، عاشق

گندوکاوی در گویش گیلکی

۱ - شناخت گویش گیلکی

پیش از ورود بدین مقوله لازم است که تعاریفی را برای «زبان» و «گویش» و «لهجه» قابل شد و تمایز بین آنها را نیز تعیین کرد.

زبان از ساختارهایی بنام آواها و واجها یا الفاظ (Morphemes و Phonemes) تشکیل می‌یابد و دارای قواعد و دستورات خاص خود است. ما این ویژگی زبانی را در زبانهای خاص فارسی، عربی، انگلیسی، آلمانی، چینی بوضوح درمی‌یابیم.

گویش استفاده‌ای از واژه‌ها و کلمات و دستور یک زبان اصلی است مانند گویش گیلکی و کردی و بلوچی. اینکه فارسی را اصل بدانیم و گیلکی را متفرع از آن جای بحث فراوان دارد. هر قدر زبان در پرداخت مفهوم از جزئیات بیشتری برخوردار باشد و شاخ و بان ظریف‌تری داشته باشد می‌گوئیم آن زبان از غنای بیشتری برخوردار است. مثلاً در برابر «انداختن» فارسی در گیلکی «فوکو دن» «فیشادن» «تاوادان» و «بگادان» داریم که انداختن را بر مبنای فاصله و جنس و وزن معلوم می‌دارد. «فوکو دن» انداختن دور و «فیشادن» پرت کردن اجسام ریز و مایعات و «تاوادان» انداختن اجسام بزرگتر و «بگادان» انداختن جسم سنگین‌تر مانند تنه حریف در کشتی و یا انداختن درخت تلقی می‌شود. مایه‌ی توانیم برای هر یک از افعال چنین ریزه‌نگاری‌ها و ظرافت‌کاریها را در گویش گیلکی جستجو کنیم و نیز حالات و احساساتی را که جای آنها در زبان فارسی جز خلاء چیزی نیست در گیلکی با یک کلمه روشن کنیم. مثل «تاسیان» یعنی جای خالی عزیز سفر کرده در جمع و «یاقا گیفتن» یعنی مطالبه آمیخته با نوعی از وقاحت و بسیاری از کلمه‌ها و واژه‌ها که در برابر مفهوم آن باید جمله‌ای طویل از کلمات فارسی را کنار هم چید.

با این احتساب اگر تصور شود زبان رسمی کشور یعنی فارسی که زبان رسمی دو کشور دیگر افغانستان و تاجیکستان نیز می‌باشد از گیلکی منبعث شده است حمل بر گزاره گویی نخواهد شد. هموطنان گیلک ما حتی در مفاهیم علمی جزء نگاری‌های دقیقی در محاوره‌های خود داشته‌اند. ما در فارسی به صدای احساس شده در گوش بدون محرک خارجی می‌گوئیم وزوز گوش یا صوت گوش ولی گیلک‌ها این صداها را با پیریک پیریک که دقیقاً حرکت پرده صمناخ و شیوراستاش و انقباضات ماهیچه‌های استخوانچه‌ای می‌باشند از صدای «وو» در گوش داخلی منفک کرده‌اند این نمونه‌ها حکایت از این دارند آنچه که ما تحت عنوان «گویش» از آن نام می‌بریم به مراتب از زبان مادر یعنی فارسی سرشارتر و پربارتر است.

لهجه عبارتست از آهنگ و ریتم گفتار که در مناطق مختلف با زبانها و گویش‌های متفاوت حاصل شده است. در فارسی: مثل لهجه‌های اصفهانی، مشهدی یا همدانی که در ترکیب جمله‌بندی و دستور زبان با فارسی پایه تفاوت ماهوی

ندارند، در گیلکی: وقتی که یک گیلک به زبان فارسی صحبت می‌کند می‌گوئیم این گیلک با لهجه گیلکی، فارسی حرف می‌زند.

۲ - اتیمولوژی گویش گیلکی

گویش معاصر گیلکی از نشانه‌های اصلی زبانهای ایرانی بشمار می‌آید که با گویش‌های شمال‌غربی مثل کردی و بلوچی (از نظر زبان‌شناسی جزو شمال‌غربی است) و با آذری کهن پیوندی تنگاتنگ دارد. بعضی از افراد صاحب‌نظر گیلانی گویش‌های تالشی، گالشی و نیز مازندرانی را در رده گویش گیلکی و به عبارتی بهتر در خاندان زبانهای شمال ایران جای می‌دهند. گویش مازندرانی و گیلانی هر چند اختلاف ظاهر نمایانی دارند بطوریکه آن را بگونه دو گویش مستقل نشان می‌دهند، نمودار تغییرات تدریجی شکل‌گیری زبانی در روند فاصله‌های جغرافیایی از طریق ولایات و دیارهای مختلف در شرایطی که ارتباط مواصلاتی و وسائل نقلیه سریع‌السير نبوده‌اند هر یک هویت خاص یافته‌اند از این رهگذر چون دسترسی به مناطق کوهستان صعب‌العبور دشوارتر می‌باشد گویش‌ها و حتی فرهنگ‌های کوهپایه‌نشین‌های گیلان که بدانها گالش می‌نامیده‌اند با گویش و آداب دشت‌نشین‌های سرزمین گیلان که بدانها گیلک می‌گفته‌اند تفاوت‌هایی پیدا کرده‌است. تراکم جمعیت و آبادیهای انبوه در فواصل شهرها سبب گوناگونی گویش‌ها و لهجه‌های مردم گیلان زمین شده است. این تفاوت‌ها نه تنها در دو شهر بلکه در آبادیهای بین هر دو شهر که فواصل بسیار اندکی بهم دارند مشاهده می‌شود. چنین وضعی را می‌توان در جاهای دیگر دنیا مثلاً در هلند و بلژیک دو کشور کوچک با وسعت‌های تقریبی گیلان و مازندران در فلامون‌های شمال بلژیک و جنوب هلند نیز یافت.

گویش‌های تاتی و تالشی را در عین حال که در یک خانواده جای دارند (با قدری تغییر پارامترها و معیارها) می‌توان شاخه‌های مستقلی فرض کرد. گویش گیلکی اصیل دو شاخه عمده دارد یکی بیه‌پیش (اینسوی آب ورود) و همانست که در هسایگی گیلان در نام Biaini (جایگاه آب) می‌یابیم نام بیائینی نام قدیم دریاچه وان و نیز نام کشور اورارتو (Urartu) در آذربایجان است پسوند ini در زبان اورارتو (آتری = آذری بسیار کهن) به معنی جایگاه می‌باشد که قرائن فراوانی بر این امر در دست است که این پسوند در فارسی در نامهای نائین - قانن و نظایر آن بر جا مانده است. اینکه گیلکی با زبان اورارتو و تیبانی (Tiani) و خوریانی (Khuriani) پیسوند دارد در خورس مقاله جداگانه‌ایست و برای اهل اندیشه همین اشاره در اینجا کفایت می‌کند. در حقیقت گیلکی آمیزه‌ای است از زبان اقوام هند و اروپایی در ناحیه گیلان با زبان اقوام بومی که آنها را بطور کلاسیک جزو خانواده غیرهندی و اروپایی و زاگروکاسپین تقسیم‌بندی می‌کنند. تحقیقات و قرائن انسان‌شناسی نشان

می‌دهد اقوام هند و اروپایی و زاگروسی خزری بهم‌مانندگیها داشته چه بسا خود شاخه یک درخت کهن‌تر باشند. در حقیقت نظریه Nostranic گویای همین سخن هم هست. (البته در این نظریه طبیعت زبانهای بیشتری جای می‌گیرند) بهر تقدیر اقوام زاگروکاسپین احتمالاً پیش آریایی (Pre Aryan) باشبیه آریایی (Para aryan) بوده‌اند.

در مورد ریشه‌های ناب هند و اروپایی بحث روشن است. می‌مار گیلکی «ما مر فرانسوی» می‌پر گیلکی «شن پر» فرانسوی. واژه‌ها از جمله ضمائر و اعداد بوضوح هند و اروپایی می‌باشند. تی نا گیلکی = تو فارسی = دو (du) ارمنی = thon انگلیسی. به اعداد نظر بیافکنیم، دو، سه، چهار الخ همان مانند ضمائر فارسی ریشه فارسی باستانی - اوستایی - سانسکریت و هند و اروپایی آنها آشکار است.

جز این مانندگیهای زیادی در گویش‌های محلی شمال با زبان‌های اروپایی وجود دارد که اقباسی نیست و اصالت واژه در زبان مردم شمال می‌باشد. بعنوان مثال «لیو» به معنی برگ درخت در تاتی و Leaf و Leaves انگلیسی - روش به معنی شتاب آب (Rush انگلیسی به معنی یورش و شتاب) «کاتول» به معنی جایگاه گاو و گوسفند در آمل و در انگلیسی Cattle و لاگو (دختر) در گیلکی بالرکی در اردو و گرل Girl انگلیسی و کالا و کیلا (Kala و Kila) در بعضی لهجه‌های تاتی تأمل برانگیز است.

دریای خزر، دریای کاسپین (Caspian) نام داشته یعنی دریای کاسپا و هنوز در گیلان کاس آقا و کاس خانم به افراد چشم‌زاع و مویور گفته می‌شود به طوری که کاسپا شعبه‌ای از اقوام هند و اروپایی می‌باشند که در بخش‌های وسیعی از دنیا از جمله گیلان - عراق - تبت - هندوستان و چین و نیز آسیای میانه از خود رد پا گذاشته‌اند. نامهای کاشغر - کاشمر - کشمیر (که یکی از اروپاییان هم به‌خاستگاه کاس آن اشاره دارد) کارکاشی (بنارس) کارکاشی (همدان) کشور کاستنیا (در عراق و بابل و کردستان) پارگ کاشی در لپاسای تبت به این موضوع اشاره کرد. کاسپا سهم بزرگی در معماری جهان داشته‌اند و نامهای کاشی، کازا (کاز فارسی خانه) Casa nova و حتی کاستل Castle انگلیسی و قصر عربی هم‌خانواده‌اند.

کاس‌ها گروهی از اجداد گیلگ‌ها بوده‌اند و نام دریای خزر در اصل دریای کاسپان بوده است. (cas + p + ian) علامت انتساب و جمع در گروه هند و اروپایی و تیبانی و خوریانی زاگروکاسپین است.

در گویش گیلکی به آب افتادن دهان را، «تال» افتادن می‌گویند. تالاب همان استخر است و تالش منطقه کنار دریا این همان واژه Thal است که در زبانهای پیش‌یونانی و یونانی Thalاس دریا را ساخته و در ناحیه هند و چین هم به معنی دریا و خلیج و اصولاً آب فراوان بکار می‌رود. فراموش نکنیم پیتال بزاق دهان و پیتالین آنزیم بزاقی است. از جمله واژگان گیلکی اسامی مکان است که با «لم»

دکتر عبدالکریم گلشنی

بنسابت چهارمین سال خاموشی استاد نمونه ریاضی

موسی آذرنوش، فرزند لایق گیلان

(۱۲۹۵ - ۱۳۷۱ شمسی)



بنسابت صدمین سال (۱۲۵۲ - ۱۳۵۲ شمسی) تأسیس این مؤسسه آموزشی کهن تدوین گردید، هیچ اشاره‌ای به خدمات آذرنوش در این سنوات نشده است. (۱) استاد احمد بیرشک، پیش‌کسوت دبیران ریاضی و مترجمان کتابهای علمی، درباره زنده‌یاد موسی آذرنوش چنین گفته است: «آذرنوش نمونه حسن رفتار، جدیت و علاقه به تدریس و شاگردانش بود. هرگز نشد که لحظه‌ای دیرتر از شاگردان به کلاس وارد شود.» (۲)

آذرنوش از بنیانگذاران مدارس خصوصی در ایران است و گروه فرهنگی آذر (روزانه و شبانه) را با همکاری دوستانش در دهه ۳۰ تشکیل داد (۳) و با این اقدام فرهنگی نیروهای جوانتری از میان دبیران کشور جذب نمود. او بعدها به تأسیس دبیرستان آذر، در تهران همت گماشت که هنوز هم فعالیت دارد. آذرنوش در سال ۱۳۳۲ به عنوان نماینده دبیران آموزش و پرورش کشور در «شورای عالی فرهنگ» عضویت داشت. دکتر مهدی حائری یزدی، استاد مسلم فلسفه، در مصاحبه‌اش با «نامه فرهنگ» در این باره گفته‌اند: «... در آن شورا که بنده معرفی شدم، دکتر سیاسی، دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ، دکتر معین، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر سبحانی و دکتر غلامحسین مصاحب و آن ریاضیدان مشهور رشتی که گویا اسمش آذرنوش بود، نیز حضور داشتند.» (۴)

یکی از دوستان نزدیک استاد، آذرنوش را «تدریس مسلم اخلاق» دانسته و «حذت ذهن و نظم و تربیت حرفه‌ایش را سرمشقی برای نسل جوان» معرفی کرده است و نامه پرسوز را که در سوک آن معلم دانشور نوشته، اینچنین به پایان می‌برد: «... به همه دوستان یکدل آن فقید ارجمند و شاگردان قدرشناس و همسر غمیش تسلیت باد و تأکید بر اینکه نام و خاطره آذرنوش پیوسته در سینه تاریخ فرهنگ این مملکت منقوش است، یادش که زاده سرلند گیلان بود به خیر و نام پرآوازه‌اش در دفتر خاطرات روح و دلمان ماندگار.» (۵)

پانوش‌ها

* با سپاس از خانم پروانه آذرنوش، همسر گرامی استاد، که بعضی اطلاعات و اسناد را در دسترس اینجانب گذاشته‌اند.

- ۱- سده نامه دبیرستان البرز (۱۲۵۲ - ۱۳۵۲)، تهران ۱۳۵۴
- ۲- دانشمند، سال ۳۱ (شماره یابوی ۳۶)، مهر ۱۳۷۱، ص ۵۸
- ۳- دانشنییا، سال ۱۵ (شماره مسلسل ۲۷۱)، تیر ۷۲، ش ۱، ص ۵۹
- ۴- نامه فرهنگ (فصلنامه تحقیقاتی در مسائل فرهنگی و اجتماعی)، سال ۴ (شماره مسلسل ۱۷)، شماره ۴، بهار ۷۴، ص ۱۰۷
- ۵- هفته‌نامه گادج، (چاپ رشت)، دوره هشتم، شماره ۲۷، ۱۹ بهمن ۱۳۷۳، ص ۲۴

شادروان موسی آذرنوش، ریاضی‌دان مشهور، در فروردین ۱۲۹۵ شمسی در رشت دیده به جهان گشود. از تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه را در زادگاهش طی کرد. سالهای چهارم و پنجم شعبه علمی را در دارالفنون تهران گذراند و کلاس ششم متوسطه را با احراز رتبه اول، در خرداد ۱۳۱۱ در رشت به پایان برد و از اداره معارف گیلان به دریافت جایزه و عنوان «فرزند لایق گیلان» نایل آمد. آذرنوش با آنکه در رشته طب پذیرفته شده بود، بخاطر عشق و علاقه شدید به ریاضیات، در دانشسرای عالی ثبت‌نام کرد و در خرداد ۱۳۱۴ با کسب مقام اول در رشته ریاضی و علوم تربیتی، دانشنامه لیسانس خود را گرفت. استاد بعد از چندین سال تدریس، به فکر تألیف کتابهای درسی افتاد و با همکاری مرحومان باقر نحوی و محسن هنریخش و دیگران ۳۲ جلد کتب آموزش ریاضی انتشار داد و تحولی در این رشته مهم علمی بوجود آورد. او از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۵۹ شمسی، بمدت ۴۴ سال بدون وقفه به تدریس و تعلیم اشتغال داشت و از قبول پست‌های اداری و مشاغل اجرائی شانه خالی کرد و کلاس درس را بر ریاست و معاونت ترجیح داد. وی پس از ۷ سال خدمت شایان تقدیر در مدارس پایتخت و دبیرستان نظام کرمانشاه، به اداره فرهنگ استان گیلان انتقال یافت و از ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ در دبیرستانها و دانشسراهای مقدماتی رشت به تعلیم دانش‌آموزان پرداخت. از نتایج درخشان کوششهای فرهنگی معظم‌له در این سنوات، ایجاد شرایط مناسب برای پرورش و رشد استعداد و نبوغ جوانانی چون حسن اکبرزاده، قهرمان نذافی، ابوالحسن اعتمادی و مرحومان محمدرضا دستمالچی و آذر اندامی بود. فقید سعید در شهریور ۱۳۲۵ به همکاری با دبیرستان البرز تهران دعوت شد و همراه دکتر محمدعلی مجتهدی، رئیس، استاد محمود بهزاد، معاون، دکتر ذبیح‌الله صفا، استاد ادبیات و دیگر فرهیختگان معارف ایران، سالهای متمادی در آن کالج به تدریس علوم ریاضی ادامه داد. در «سده نامه البرز»، که

خاتمه می‌یابد. مثل اسامی - کتالم - دیلم - تولم - استکلم - سیالم. (lam) در اصل به معنی خوابگاه بوده و بعداً به «لان» و «ران» تبدیل شده مانند سیلان و تهران و در زبانهای اروپایی به گونه lan و lin در آمده است (برلن - دویلن - بروکلن - Portland - Newzeland - England - Netherland). موضوع خویشاوندی زبانهای زاگرسی خزری و گیلکی و نیز فارسی نیاز به کتاب علیحده دارد بطوری که بتوان ضمایی مانند umina و umanike و ti ایلامی را با تی گیلکی و نوی فارسی thou انگلیسی ریشه‌یابی کرد. شادروان سرتیب‌پور بخش‌هایی از شباهت‌های واژگان سومری و گیلکی را در یک تحقیق اتیمولوژی دریافته بود.

آقای مهریخ از مازندران و آقای هومن از همان سامان تعداد فراوانی لغات مازندرانی و سومری مانند هم را نشان دادند که از جمله آنها siala به معنی گوسفند و گله گوسفندی باشد که در فارسی هم ریشه دارد. واژه اوستایی کرکتاس به معنی مرغ در گیلکی به گونه کرک (kark) و در ایلامی باستان کوکتاش و در انگلیسی cock تشابه دارد. ریشه ایلامی shak (پسر) همان zak گیلکی است (از سوی دیگر به نظر می‌آید «ک» که در زاگ پسونند تصغیر باشد که به «زای» فرزند اتصال یافته است مانند مردک - زنک - زاگ)

پاره‌ای از واژگان گیلکی در پزشکی و ویژگی خاصی دارند: خنجر xangar یعنی قی چشم در گیلکی که بخش اول آن kan با کابنه فارسی kaine به معنی چشم و kanu در اویسی و xan بسراهویی و ken و keen انگلیسی هم‌ریشه است و بخش دوم کلمه از gar تشکیل یافته که به معنی تروح است مانند شوره‌سر (گری) که شاید با گریس (grese) به معنی چرب و تروح چرب اشتراک دارد.

بحث پیرامون قواعد دستوری و شباهت واژگان گیلکی با زبانهای هند و اروپایی آنچنان گسترده است که در حد یک مقاله نمی‌تواند بلکه در خور یک کتاب است. نگارنده مقاله حاضر را انگیزه‌های در فراهم کردن همه مفایده و نقطه‌نظرهای صاحب‌نظرانی می‌داند که بتوانند در تکوین و تدوین چنین کتاب که جای آن در فرهنگ و زبان کشور ما خالی می‌نماید راهگشای نویدبخشی باشند.

* در نگارش این مقاله از هم‌اندیشی و رای‌زنی دوست دانشمند و گیلکم آقای دکتر عبدالحمید حسین‌نیا فراوان سود جست‌ام.

مشترک عزیز

تقاضا داریم برای ادامه کار گیله‌ها نسبت به واریز حق اشتراک مجله اقدام فرمایید. گیله‌ها به هیچ سازمان و موسسه دولتی یا غیردولتی وابسته نیست و فقط از طریق تک فروشی و قبول اشتراک تغذیه مالی می‌شود. واریز حق اشتراک به حساب مجله یکی از راههای تداوم گیله‌ها است. اگر روش و محتوای آن مورد قبول دلخواه شماست این راه را بر آن نیندید.

دربای بی کرانه

یادی سزاوار از استاد نقاش رضا فروزی

بر یوتدها نوشته‌اند، گلها را نجیبند.
اما، باد که خواندن نمی‌داند!
«از یک ترانه ژاپنی»

گفته بودم اگر عمری باقی باشد و توفیقی دست بدهد از زنده یاد استاد رضا فروزی نقاش هنرمند دیارمان یادی به سزا خواهیم کرد و از احوال او خواهیم نوشت اینک به عنایت فرزند کامگارش مهندس پرویز فروزی که گوشه‌هایی از حیات پُر دغدغه پدرش را بمن نوشت مجال سخن یافته‌ام تا زندگی‌نامه او را چنانکه باید نه آنچنانکه شاید شرح کنم که تنها داستان زندگی یک مرد نیست بلکه بیشتر روایت یک عشق است عشقی که عاشقانه‌ترین حال و هوای طلب را آفرید - مشتاقی و مهجوری بار آورد - لذت وصل را با درد دریدری در کام جان عاشق ریخت و سرانجام از آن قیامت‌گاه شور و شیدایی و شیفتگی یادی ماند و یادگارهایی که جاویدان باد.

کتاب گیلان حاصل سالها تلاش و کوشش یک گیلانی نجیب و عاشق و پژوهشگرانی دانشمند و آگاه است که بصورت یک مجموعه جامع و بسیط در بستر دشواری‌ها و وانفسای گرانی و گرانجانی به گنجینه ادب پارسی پیوند یافته است. اما دریغ که مثل هر اثر گلان دیگر از فزود و کاست‌هایی هر چند اندک پیراسته نیست و با همه دقت و وسواس عاشقانه‌ای که در جمع‌آوری اجزاء آن به کار رفته به علت وسعت کار مواردی هم از قلم افتاده است؛ از آنجمله در جلد سوم این کتاب فصل پانزدهم مقاله بسط و ممتعی است درباره تاریخچه هنر نقاشی و نقاشان گیلان از استاد جلیل ضیاءپور که طی آن از بیست و سه هنرمند نقاش پیش کسوت و پُر آوازه و پنجاه و چند تن آینده‌ساز نقاشی در گیلان بشایستگی یاد شده سهل است حتی پیشه‌وران هنرمند گیلانی نیز از حافظه موشع و قلم عالمانه ایشان دور نمانده است اما از نامبردار آشنایی بنام استاد رضا فروزی نه نامی است و نه نشانی که اگر از سر تعارف یا تسامح نباشد که نیست - نشان نامهربانی است و دلنگی آورده است.

رضا فروزی در سال ۱۲۹۰ شمسی در محله کرف آباد رشت به دنیا آمد. دوران کودکی او مقارن بود با آشفته بازار سیاسی مملکت و گیرودار حکومت‌هایی که در سایه ستم و سرکوب دست به

دست می‌گشت پس به جای آنکه با بی‌خبری و سبکیالی بگذرد در او ایلی حق‌طلبی و جنگ و گریزهایی که با طلوع نهضت جنگل آغاز شد و با غروب غم‌انگیز آن بسر آمد گذشت و لاجرم در ذهن تأثیرپذیرش اثری ماندگار بر جای گذاشت چرا که وقایع ناگوار آن روزگار روزنه جدیدی بود برای نگریستن و درگوش نسلی که تازه بره می‌افتاد - مزمه نه - فریاد کردن.

فروزی به مدرسه رفت، تحصیلات ابتدایی و دوره اول متوسطه را در دبستان دولتی و مدرسه متوسطه نمره یک رشت پایان برد. در این ایام بود که خط فکری او شکل گرفت و میل پرواز در همه وجودش جوانه زد. چون استعداد سرشارش در هنر نقاشی بر سایر دروس فزونی داشت و همواره تحسین و تشویق مدیر و معلمش را برمی‌انگیخت از طرفی طبع حساس هنرمندانه‌اش با درستی‌ها و ناهمواری‌های حاکم بر جامعه سازگار نبود در سال ۱۳۰۷ که فقط هفده سال از عمر او می‌گذشت در عین نوجوانی تصمیمی جانانه گرفت و با همه آشفستگی وحشتناک و ترسی که در مرز ناامیدی قرار داشت در تراکم تاریکی‌ها و بی‌نشانی‌ها راهی «مسکو» شد و مدت سه سال در هنرستان نقاشی آنجا به فراگیری زبان روسی و رشته مورد علاقه خود هنر نقاشی پرداخت و ضمن تحصیل «علیرغم دور بودن از وطن -

با حساسیت - نارسایی‌های حاکم بر حرکت‌های هنری ایران را زیر نظر داشت و با نوشتن مقاله‌های پُر محتوای هنری در برابر آنها آئینه‌داری کرد. سلسله مقالات او که در شماره‌های سال ۱۳۰۹ روزنامه «کوشش» به چاپ رسیده‌اند نمایانگر تلاش‌های مسئولانه وی در برخورد با این نارسایی‌ها - ارائه رهنمود و فراخوانی عام برای رفع آنهاست «از نشریه نقش قلم چاپ رشت شماره ۶۱۵ سال ۷۰»

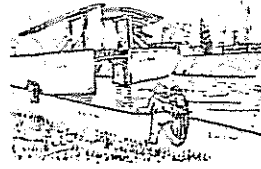
در سال ۱۳۱۰ از هنرستان مزبور فارغ‌التحصیل شد و بلافاصله در دانشکده هنرهای زیبای «سوریکوف» پذیرفته شد و زیر نظر استادانی چون: برونی، دنیکا - پاولینوف و ناورسکی به آموزش پرداخت.

دوره این دانشکده را در سال ۱۳۱۶ با احراز تخصص در رشته طراحی - چاپ سنگی و نقاشی گرافیک به پایان برد و در همان سال پس از سه سال دوری از وطن به ایران آمد؛ وقتی می‌رفت تنها یک موج بود و در بازگشت دریایی که کرانه نداشت.

رضا فروزی به محض ورود به خاک وطن طبق معمول آن روزگار که برای بررسی احوال مهاجرین! و در حقیقت معاودین به ایران قرنطینه سیاسی برقرار بود به زندان رشت منتقل شد و در سال ۱۳۱۷ پس از آزادی از زندان و تأسیس آئلیه نقاشی در رشت ازدواج کرد. هنوز به درستی سر و سامان نیافته بود که

نامشای وان کوک

رضا فروزی



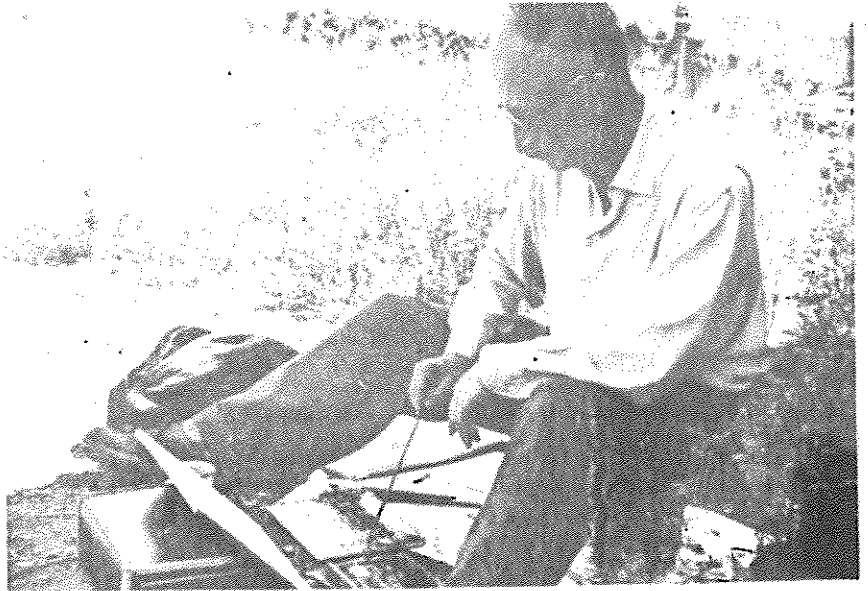
۶ نوامبر ۱۳۱۷
ترجمه رضا فروزی

پل سزان

شبی
نقاشی
پایه هیاوان




رضا فروزی



منگام کار در طبیعت گیلان، ۱۳۲۴ شمسی

پدرش را در زمینه هنر آفرینی می‌ستاید و می‌نویسد: «پدرم هیچگاه از تلاش راستین و صمیمانه خود دست برنداشت و به موازات تمامی ناروایی‌ها در کمال شکیبایی به خلق آثار ارزشمند و تعلیم هنرجویان و ترجمه و تألیف کتاب و نوشتن مقاله‌های هنری همت گماشت و اکنون که قریب سی سال از خاموشی او می‌گذرد همچنان در آئینه آثارش فروزان است.»

شادروان رضا فروزی متجاوز از صد قطعه اثر کپی‌های رنگ و روغن از آثار اساتید نقاشی جهان دارد که به اعتقاد بنده تابلوهای جنگ چالدران و اسکندر بر روی نقش دارا نفیس‌ترین آنهاست.

نیز آثار رنگ و روغن و آبرنگ و رنگ گواش که بیشتر از مناظر گیلان است به اضافه طراحی با میداد و چاپ سنگی و حکاکی و پژوهش و تهیه اتود برای چهره خداوندگار سخن حکیم ابوالقاسم فردوسی از مجموعه کارهای اوست. در اسفند سال ۳۴ دی‌ماه سال ۳۶ نمایشگاهی از این هنرمند گیلانی در باشگاه مهرگان برگزار شد. در بهمن سال ۳۹ نمایشگاه دیگری با تفاق استاد حبیب محمدی، بهروز گلزاری و سیمین خاکپور در انجمن ایران و امریکا ترتیب داد. همچنین دو نوبت در بیتال نقاشی تهران شرکت



رضا فروزی و محمود نامجو، ناموران هنرمند گیلانی با جلوه‌گاشی کاملاً متفاوت و سرنوشتی تقریباً مشابه

به خدمت سربازی احضار شد و به دنبال آن بیکاری و تنگی معیشت و نداری که نفس‌گیر بود. به ناچار در سال ۲۱ با وجود تحاشی و اعراض دلیری کرد و به استخدام در خانه پیروزی متفقین تن در داد؛ خوب یک روز می‌رسی به جایی که دیگر خواستن توانستن نیست و تو می‌خواهی اما نمی‌توانی.

بقول یک نویسنده «یک پیشه‌ور یا کشاورز در هر رژیم سیاسی استبدادی می‌تواند خودش را با وضع موجود تطبیق بدهد و به اصطلاح موافق جریان آب شنا بکند، زندگی راحتی داشته باشد و در عین حال افکار خودش را، ولی اینکار برای یک هنرمند هرگز میسر نیست او یا باید تسلیم بشود و زیر بیرق طبقه حاکم درآید یا فرجامی دگرگونه را بپذیرد تن به گرسنگی و درددلی بدهد و احياناً در نخستین فرصت مساعد کشته شود.» و مهندس پرویز می‌نویسد: پس از تأسیس آتلیه در موطش رشت جو اجتماعی بیگانه از هنر و روابط و محیط ناپذیرای آن به زودی وی را از این شهر گریزان کرد و به تهران کوچانید که آنجا نیز در کنار پذیرش مسئولیتهای سنگین زندگی از گزند آسیب‌های تلخ ناشی از فقر فرهنگی محیط برکنار نماند.»

ار غنون ساز فلک رهزن اهل هنرست چند از این غصه ننالیم و چرا نخروشیم؟ استاد در سال ۱۳۲۶ به اتفاق پرفسور ابرمان موفق به برپا کردن آتلیه هنری «پویا» شد که چندان دوام نیافت و به بیکاری و استیصال در سالهای ۲۸ و ۲۹ انجامید؛ این درست است که «هنر برج عاج نمی‌سازد اما آیا این دریای بی‌کرانه فقط می‌تواند آدمها را مسحور و شیفته و شیدا در کرانه بگذارد و رها بکند؟

از سال ۲۹ موفق به تدریس درس نقاشی در شبانروزی کانون کار و آموزش شد که تا سال ۴۶ یعنی آخرین روزهای عمر کوتاهش همچنان به تدریس در دبیرستانهای تهران، سازمان سمعی و بصری و هنرستان‌های هنرهای زیبای کشور گذشت. پرویز عزیز در جای دیگر قابلیت بالندگی

داشت.

از دیگر جلوه‌های درخشان تلاش صادقانه او در پای بندی به ارزشهای هنر، کتاب «نامه‌های وان گوگ» است که در سال ۴۰ ترجمه آن را پایان برد و ظاهراً به چاپ سوم رسید. در سال ۴۶ به ترجمه کتاب «پل سزان» نوشته پرفسور نورنبرگ دست یازید و پس از آن کتاب «پایه‌های یادگیری نقاشی» که این هر دو پس از مرگ استاد بهمت مهندس پرویز فروزی چاپ شد با شرحی درباره مترجم و خدمات هنری او و پیش‌گفتاری نغز که طی آن انگیزه ترجمه نامه‌های وان گوگ را ارادت ویژه پدرش نسبت به این نابغه هلندی و کتاب «پل سزان» را حاصل کوششهای آخرین سال زندگی پُرثمر او می‌داند.

شادروان رضا فروزی سیمایی روشن و طبعی لطیف و حساس داشت. صفا و مهربانی از نگاهش می‌تراوید و به مخاطب آرامش می‌داد مثل طبیعت صاف و صادق بود و در همه احوال خرسند و شکیبا؛ جعبه آبرنگش همیشه در دسترس و دوربین آماده عکس‌برداری حامیل شانه‌اش بود. به یاد دارم در سفر چند روزهای که در سالهای دهه سی از صفحات شرقی گیلان به غرب مازندران داشتیم شبی در چاخان سر مهمان دوست فقیدم ضیاءالدین هاشمی بودیم. صبحدم که خورشید هنوز از پشت البرز نمایان نشده بود و باغهای چای زیر پرنیانی از قه صحگاهی خفته بود بیدار شد و با جعبه آبرنگش بیرون زد. چند لحظه بعد منم به دنبالش رفتم و بتماشای استادم. اسباب کار فراهم بود چشم به منظره زیبا داشت و قلمش می‌چینید. تا پایان کار ساکت و آرام در کنارش ماندم و آفرین گفتم و بالأخره یک روز آن تابلو به مناسبت و به رسم یادگار نصیب شد که قشنگترین خاطره صفا و محبت اوست.

سرانجام در بیست و هشتم تیرماه ۴۶ در سن ۵۶ سالگی دامن در کشید و به مهمانی خاک رفت و این پایان نامه غم‌انگیز همه کسانی است که «امید به زندگی را در نگاه لافزن و دروغگوی زمانه جستجو می‌کنند»

نیز گفتنی است اولین سالگرد درگذشتش تیرماه سال ۴۷ در محل هنرستان هنرهای زیبای پسران تهران برگزار گردید که ضمن آن تعدادی از آثارش به نمایش گذاشته شد و چند تن از صاحب نظران پیرامون شخصیت هنری او سخنانی ایراد کردند «مجله خوشه شماره ۲۲ سال ۴۷» و سیزده سال بعد در سال ۷۰ بسخاطر بزرگداشت این هنرمند فقید گیلانی نمایشگاهی از آثار نقاشان معروف کشور: شهلا حبیبی، فریده لاشایی، جلیل ضیاءپورا مهدی ویشکایی، صادق بریرانی و حسین محجوبی در رشت برپا گشت. یاد و یادگارهایش گرمای باد.

در چشم ما اگر چه بظاهر غروب کرد

بشکوه و سرخ در ابدیت دیده است

گیله‌وا ویژه تاریخ

فتح گیلان

شهر قزوین، در هجوم شادی ناگاه،
گشت از فتح الفتوح دیگری آگاه!
بادۀ گلرنگ را در جام زرین ریخت،
یاغیان را بر طناب دار مرگ آویخت

شاه عباس

آمر شد از مرشد آگاه،

نوکران ویژه درگاه،

شراب ارغوانی در قدح ریزند.

بر فراز هر دُکان،

صدها چراغ روشن آویزند.

زنده خواران چگینی، گوش بر فرمان!

قورچی‌ها، یوزباشی‌ها، بله قربان! بله قربان!

قبلۀ عالم سلامت باد!

خسرو گیتی‌ستان، خندان!

*

فتح شد گیلان،

بر نمی‌خیزد صدا از سینۀ مردان؛

خانه‌ها در قبضۀ شمشیر خونریز قزلباشان؛

می‌گریزد «خان احمدخان» ز لاهیجان.

محمود پاینده لنگرودی

تیرماه ۱۳۷۴

شماره آینده گیله‌وا (ویژه تاریخ)

بامطالبی بگر و ناگفته از گذشته‌های دور و نزدیک

تاریخ گیلان و مازندران

هفته اول اردیبهشت ماه ۱۳۷۶ منتشر می‌شود

این ویژه‌نامه برای کلیه مشترکان داخل و خارج کشور ارسال خواهد شد.

پیشنهاد گیله‌وا مبنی بر تأسیس کتابخانه مرکزی رشت و پاسخ اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان

مدیر محترم نشریه گیله‌وا

سلام علیکم

عطف به نوشته مندرج در شماره ۳۷ و صفحه ۲۸ آن نشریه به‌عنوان
"رشت در فقدان یک کتابخانه بزرگ و مرکزی" مقتضی است نسبت به درج پاسخ
ذیل در اولین شماره بعدی آن نشریه و در همان صفحه با توجه به مواد مصرح در
قانون مطبوعات اقدام لازم معمول گردد:

اینکه داشتن کتابخانه بزرگ و مرکزی، با توجه به سوابق فکری و
فرهنگی مردم گیلان از حقوق مسلم مردم این منطقه است نه تنها منکری ندارد
بلکه مسئولین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز بر این امر وقوف کامل و
پیگیری تحقق آنرا دارند و به‌همین دلیل در سالهای اخیر تلاشهای گسترده‌ای
صورت گرفته و با وجود تأمین اعتبار ساختمانی، عموماً به‌علت عدم امکان تهیه و
تملك زمین مناسب و مورد نیاز که لزوماً باید در نقاط مرکزی و حساس شهر باشد
و دستیابی به آن مشکل می‌نماید کار ساختمان کتابخانه بزرگ و جامع شهر رشت
معوق مانده است.

ضمناً لازم به ذکر است که اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان
هم‌اکنون تصدی بیش از پنجاه باب کتابخانه عمومی استان را به‌عهده دارد که از
این لحاظ در سطح کشور در ردیف‌های اول است و نیز علی‌رغم اینکه تأمین
کتاب، هزینه و نیروی اداری و تجهیز این کتابخانه‌ها بیشترین اعتبار سالانه این
اداره کل را به‌خود اختصاص داده است. از سوی دیگر شهر رشت علاوه بر
کتابخانه‌های عمومی دایر فعلی: بازسازی کتابخانه شماره ۱ در سبزه‌میدان و
ساختمان کتابخانه نسبتاً بزرگ مجتمع فرهنگی و هنری را در اول خیابان سعدی در
پیش‌رو دارد و کتابخانه‌های، حضرت امیرالمؤمنین (ع)، کتابخانه ملی و
کتابخانه‌های مراکز دانشگاهی نیز جوابگوی نیاز بخشی از مراجعان عزیز می‌باشد.
بدیهی است هم‌اکنون نیز چنانچه افراد نیکوکاری در هریک از محلات
شهر، زمینی برای احداث کتابخانه در اختیار اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی
گیلان قرار دهند، این اداره کل آمادگی لازم برای همکاری در ایجاد کتابخانه
عمومی مناسب دارد.

ابراهیم انصاری

مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان

گیله‌وا

با عنایت به حسن نظر مدیریت محترم اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی
گیلان مبنی بر اعلام آمادگی تأسیس کتابخانه‌های عمومی در محلات مختلف
شهر رشت و دیگر شهرهای گیلان، جای امیدواری است که افراد خیر و
فرهنگدوست شهر و استان از این امر استقبال کرده برای گذاشتن نام نیک و
اثر خیر از خود و بقای صالحات کوتاهی نکنند.

دوستان مازندرانی‌ها

گیله‌وا صفحات آن متعلق به شماست. با ارسال مطالب کوتاه و
متنوع مربوط به زادگاه خود در زمینه‌های فولکلور، ضرب‌مثل‌ها و
چیتارهای محلی، شعر و قصه‌های بومی، اخبار فرهنگی و هنری
گیله‌وارا یاری دهید و صفحات آن را پربارتر و خون‌تندی‌تر کنید.

جای «نقد و معرفی»ی: کتاب‌های گیلکی، کجاست؟!

نشریه‌ی فرهنگی - هنری نه تنها در ایران که در هر گوشه‌ی جهان است. عملکرد کلیه‌ی نشریات فرهنگی - هنری ایران و سایر کشورهای جهان و شیوه‌ی اجرایی آنان نیز جز این، بیانگر موضوع و مطلب دیگری نیست.

حال با در نظر گرفتن این که «گیله‌وا» در وهله‌ی نخست، نشریه‌ای است فرهنگی - هنری، (و مشخصاً تنها نشریه‌ی اختصاصی‌ی ایران در زمینه‌ی فرهنگ، هنر، ادبیات، و گویش بومی‌ی گیلان) نبود بخش «نقد و معرفی‌ی کتاب» را در این نشریه، چه گونه می‌توان توجیه - و بارور - کرد؟! و نهایتاً نقد و معرفی و بحث کتاب‌هایی چون «نسیم نرم آواز» را که به گویش گیلکی هم هست، به کدامین نشریه باید بُرد و به چاپش رساند؟ نشریات فرهنگی - هنری فارسی‌زبان مرکز یا نشریات هفتگی‌ی گیلان؟ کدامیک؟

نشریات فرهنگی - هنری فارسی‌زبان مرکز که - گذشته از موارد نادر و استثنایی - رویکرد کلی‌شان، فقط به زبان، فرهنگ، و هنر و ادبیات فارسی‌ست. این نشریات در حوزه‌ی کارکردشان به زبان، فرهنگ، و هنر و ادبیات بومی و منطقه‌ای چندان اعتنایی ندارند و رغبتی برای چاپ آثار غیرفارسی (منجمله گیلکی) و یا بحث در چند و چون این آثار، از خود نشان نمی‌دهند.

نشریات هفتگی‌ی گیلان هم، گو این که یکی دوتایی از آنان برای آرایه‌ی آثار گیلکی، و یا بحث در باره‌ی این آثار، گه گاه به تلاش‌هایی دست می‌یازند اما از عدم پی‌گیری‌شان به صورت جدی در تدارم بخشیدن به این تلاش‌ها، می‌توان دریافت که دغدغه و دلمشغولی اصلی‌شان در مجموع، نه گویش گیلکی‌ست و نه ادبیات بومی‌ی گیلان.

بنابراین چاپ و انعکاس مطالبی از جنس نقد و معرفی‌ی کتاب‌های گیلکی در این نشریات نیز، خود به خود منتفی است!

«گیله‌وا» از این همه که گفتیم خوب آگاه است و به دلیل همین آگاهی‌ست که حتی در یکی از سرمقاله‌هایش،^(۱) به درستی از عملکرد نشریات گیلان و این که آنان نسبت به «مسایل گیلان‌شناسی، فرهنگ بومی، و پرداخت به زبان و ادبیات گیلکی، بی‌تفاوت و کم‌التفات‌اند» گله می‌کند اما معلوم نیست که چرا خود متأسفانه در مقوله‌ی گرافندری به نام کتاب، که پرداخت به آن پرداخت به زبان و ادبیات است «بی‌تفاوت و کم‌التفات» می‌ماند؟! یا از سوی دلمشغولی‌اش را «دلمشغولی اختصاصی به فرهنگ و ادبیات بومی‌ی گیلان...»^(۲) می‌داند، و از سوی دیگر در صفحاتش جایی برای نقد و معرفی‌ی کتاب‌ها، به ویژه کتاب‌های گیلکی، باز نمی‌کند؟

مدتها بود که گیله‌وا مورد نقد و بررسی قرار نگرفته بود و حرکت آن جز در محافل خصوصی و روشنفکری که مورد انتقاد شفاهی برخی گیلان‌ها قرار می‌گرفت بازتاب نوشتاری به خود نگرفت. در واقع بعد از دو سه مورد نقدی که در شماره‌های نخست سال اول چاپ شد دیگر نقدی بر کار آن وارد نگردید و گم‌گم این توهم پیش آمده که گیله‌وا از چاپ نقد بر خود برهیز دارد اما حقیقت آن است که اصلاً نقدی به دست ما نمی‌رسید جز گیله‌های شخصی و کلامی و شفاهی که به گوشان می‌خورد که به کرات و مصراحت از منتقدان خواسته می‌شد تا با فرصت کافی و تراخت بال آنها را به صورت مقاله در آورده جهت چاپ و درج در مجله بفرستند اما متأسفانه این افراد چون معتقد به صداقت گفتار و صداقت عمل در نوشتار نبودند فقط به آوردن ذهن این و آن بسنده کردند.

اینک خوشحالم بعد از مدتها انتظار، یکی از اهالی سرشناس قلم و کاغذ و دوات این دیار که عمری در این راه موسسید کرده است و خود مدیر یکی در جنگ و نشریه خوب و به یادماندنی در گیلان بوده است پشت میز تحریرش نشست، نه که در حرف، بل در عمل، دستی به کاغذ رسانده و گفته است آن چه را در دلتش آبار شده بود. نه بد گفت نه بیراه، نه حمله کرد نه باج داد، مستدل نظرش را بیان داشت ما هم چه راحت کلام او را گرفتیم و عیناً او به او چاپ کردیم. هر جا که حق داشت ادعای داشتیم و هر جا که فکر کردیم حق با ماست توجیه کردیم.

نقد برای روشنگری است، برای تفکر است، برای تئویر افکار است، نه خنجر کشیدن، به توپ بستن و از راه به در بردن طرف یا بکسی. آن چنان ترد و شکننده و نازک خیال بودن که دفعتاً از هر خرده ایرادی رنجیده شدن و آن را به منزله تخفیف و تحقیر خود پنداشتن. درد این جاست که بیشتر نقدکنندگان و نقدشوندگان تعریف درستی از نقد ندارند. با هم می‌خوانیم.

یک

این برای چندمین بار است که به مناسبت‌های مختلف پشت میز تحریرم، قلم به دست و رو در روی کاغذ، خشکم می‌زند و سخت در دل و کلافه می‌شوم و عجیب گرفتار «چه کنم چه کنم»های آزاردهنده.

شرح مناسبت‌های قبلی را در این جا چون لزومی نمی‌بینم رهامی‌کنم اما حدیث مناسبت‌گونی را به تربیتی که در زیر می‌خوانید، باز می‌گویم:

دقایق چندانی نمی‌گذرد که مطالعه‌ی «نسیم نرم آواز» گزینه شعر «محمد فارسی» را، با حتی خوب و خوش از سفری گرم و لذت‌بخش، به پایان برده‌ام و در پی‌ی آن شدیداً بر سر ذوق آمده‌ام تا مطلبی در باره‌اش بنویسم. مثلاً با ذکر نمونه‌هایی، از «زبان» لطیف و پالایش‌یافته، از «مضامین» بکر و تازه، از «تصاویر» جذاب و چشم‌نواز، و از «واژه‌های» شکیل و خوش‌تراش شعرهای این گزینه بگویم و کم و بیشی هم به نقاط ضعفشان به پردازم. البته بی آن که در مورد «هنجارشکنی» و «نوآوری» فارسی را در گزینه‌ی مزبور، و کلاً در شعر گیلکی، نادیده بگیرم.

اما تصور این مسئله‌ی به ظاهر ساده که پس از نوشتن، نوشته‌ام را کجا به چاپ رسانم دستم را در نوشتن مطلب پیش گفته، بسته و در چنان وضعیتی که

در آغاز برشمردم، قرارم داده است. آخر نوشته‌ی اشاره شده - که هنوز از ذهنم به روی صفحه‌ی کاغذ نیامده - نقد و معرفی‌ی گزینه شعری‌ست به گویش گیلکی که این نقد و معرفی برای چاپ طبیعتاً مکان خاص و فضای مناسب و آشنای خود را می‌طلبد، مکان و فضایی که در آن بتواند به راحتی نفس بکشد و به شیرینی رُخ نماید و در همین حال مخاطب واقعی‌اش را هم گم نکند!

به راستی این مکان و فضای خاص و مناسب و آشنا را در کجا باید جست؟ شکی نیست در «گیله‌وا»، اما درد این جاست که «گیله‌وا» با «نقد و معرفی‌ی کتاب» اصلاً میانه و الفتی ندارد و از چاپ آن بدون استثناء و به شیوه‌ی ناباورانه‌ای که از ابتدای انتشارش برگزیده است، سر - باز می‌زند.

دو

شیوه‌ی «گیله‌وا» در قیال کتاب و نقد و معرفی‌ی آن، از هر زاویه‌ای که نگریسته شود شیوه‌ی درست و مقبولی به نظر نمی‌رسد، چرا که کتاب، از شاخص‌های عمده و والای فرهنگ و هنر هر قوم و ملتی‌ست. به همین خاطر اختصاص بخشی در نشریه به این شاخص خاص و گرانبها، و پرداخت به آن، از اصلی‌ترین وظایف و از اساسی‌ترین اهداف هر

با تجارب به دست آمده از رهگذر چهار دهه کاری نشر - و نگارش - تردیدی ندارم که نقد و معرفی ی کتاب به لحاظ برخورد مستقیم با آثار معاصران، بسیار حساسیت برانگیز است و عوارضی از نوع دشمن تراشانه! هم در پی دارد.

گفتنی است که کار این عوارض، گاه به خاطر بروز پاره‌های کم ظرفیتی‌ها، به کینه‌توزی نیز می‌انجامد. فی‌المثل آنکه اثرش مورد نقد در نشریه‌ای قرار گرفته، به دست‌آویز پاسخگویی، در هر جا و مکانی که امکانی بیابد و فرصتی، با به کارگیری کنایه‌هایی زشت و الفاظی زننده، از هیچ کوششی در تخریب شخصیت منتقد و گرداننده‌ی نشریه‌ای که به چاپ و نقد یاد شده همت گماشته، دریغ نمی‌ورزد.

اما مجموع این مسائل، گذراست و طبعاً آنچه که برجای می‌ماند قضاوت نهایی‌ست، قضاوتی که ره بر نفوذ و تأثیر هرزه‌گویی‌های هر مقوله‌ی پرت و عوضی و بی‌ریشه‌ای، می‌بندد و زبان به بیان واقعیت نامیرا و روشن و سرفراز، می‌گشاید.

به هر حال با حساسیت‌های برخاسته از نقد و معرفی ی کتاب هم - مثل دیگر حساسیت‌ها و عوارض موجود در هر کار فرهنگی - هنری (به ویژه انتشار نشریه) به نحوی می‌توان کنار آمد، اما درست و پذیرفتنی نیست که در رابطه با این حساسیت‌ها و مولود ناخواسته‌اش! اصل مهمی را از نشریه‌ای کنار نهاد یا حذف کرد.



از همه‌ی آنچه که گفته شد - و آنچه که ناگفته ماند - بگذریم از یادآوری و تذکر این نکته‌ی بسیار حایز اهمیت نباید گذشت و غافل بود که «گیله‌وا» نشریه‌ای است مردمی که چرخ انتشارش حتی، با کمک‌های مالی‌ی خواننده‌گان فهیم و وفادارش می‌گردد. اغلب این خواننده‌گان هم، خواستار جدی نقد و معرفی ی کتاب - خصوصاً کتاب‌های گیلکی - در «گیله‌وا» هستند. احترام به خواست منطقی و اصولی‌ی این عزیزان، خود به تنهایی گشایش بخش «نقد و معرفی ی کتاب» را در «گیله‌وا» ضروری‌تر می‌کند.

و در انتها باید خاطر نشان ساخت که «نسیم نرم آواز» و انگیزه‌ی نوشتن در باره‌ی آن، باعث آمد تا کلاف حرف‌های در گلو مانده و دیر پایم را با «گیله‌وا» باز کنم، و این حرف‌ها را عیناً و به گونه‌ی نامه‌ای سرگشاده، به حضورشان عرضه بدارم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

رشت - ۲۵/۱۰/۷۵

پانویس:

۱ - «گیله‌وا» شماره‌ی پنجم آبان ۷۱

۲ - همان، شماره‌ی اول، تیرماه ۷۱

لابد علتی دارد!

(۱) نقد بی‌ریای آقای صالح‌پور ما را بر سر شوق آورد تا آن را علم کرده‌خود را از زیر سؤال شفاهی نکته‌گیران دیگر بدر آوریم. همان‌طور که ایشان نوشتند وقتی اندیشه‌ای، احساسی، چیزی در ذهن و میخیزد هنرمند یا نویسنده‌ای می‌شنید باید اطمینان داشته باشد که جایی برای عرضه آن وجود دارد. اگر باز تاب این ذهنیت جایی برای انتقال نداشته باشد در بن‌بست می‌خسکد. نهال ادبیات گیلکی که شأت گرفته از ذهن سیال گیلکی پر دازان هنرمند است بحاضر فقدان چنین پایگاهی تاکنون چقدر خشکیده و از بین رفته‌اند خوشبخت؟ درست در یک چنین شرایطی است که گیلانی ادیب و هنرمند باید به اهمیت وجود پایگاه و جایگاه عرصه تولیدات فکری خود مثل گیله‌وا به نیکی پی‌برد. شاعر گیلکی سربلندترین شعر گیلکی را بنویسند و نویسنده گیلکی پر داز زیباترین قصه را هم خلق کند اگر جایی برای عرضه آن نداشته باشد چه سود؟ شاعر و نویسنده به زبانی روی می‌کند که محل عرضه آن وجود داشته باشد در این صورت است که فارسی‌می‌نالد و گیلکی در آن مستحیل می‌شود. گیله‌وا، و بیشتر دامون، درست به همین خاطر رخ کرده‌اند، که جایی برای عرصه تراوشات فکری و دوقی و هنری گیلانی باشند و به همین خاطر است که از بدو تولد هر دو نشریه، صفحاتی از آنها به شعر و قصه گیلکی اختصاص یافته است. یعنی مرحله‌ای که طی آن باید انواع متون ادبی و تجربیات لازم آن آزمایش شود و براساس این تست‌ها و نمونه‌ها، نقد و بررسی بعمل آید. پس این مرحله و گذر از آن کم از اهمیت نیست. قدرش را داشته باشیم. این که آقای صالح‌پور می‌فرماید گیله‌وا «با نقد و معرفی کتاب» اصلاً میانه و الفتی ندارد و از چاپ آن بدون استثناء و به شیوه‌های ناباورانه‌ای که از ابتدای انتشارش برگزیده است، سر - باز می‌زند» لابد علتی دارد!

یک از هزاران

آقای ع. خ. م: نقد حضرت تعالی رسید. نخست خوشحالم آن‌گونه که واقعیاتی را در ارتباط با مطلب مورد نظر به ما منتقل کردید. جای تقدیر و تشکر است. سپس خواستیم با مشورت حضرت تعالی سطور حاشیه‌ای آن را که تند و تیز و جنجال‌برانگیز بود حذف کنیم و به اصل مطلب بپردازیم. بنابراین با صمیمیت و صداقت به آدرسی که پشت پاکت مرقوم فرموده بود دید نامه نوشتیم. متأسفانه نامه شما از طرف اداره پست با ذکر این عبارت که در خیابان فلان کوجه بهمان چنین پلاکی وجود ندارد برگشت خورد. این موضوع ما را نه فقط متکدر کرد بلکه نسبت به نقد شما بدین‌گونه. نامه مکمل شما همراه سند هم رسید (اگرچه در کلیت نقد شما بر مطلب مورد نظر وارد است و ما نیز بر بخش وسیعی از آن اشراف داریم و با شما همراه هستیم) اما این بار حتی از ذکر پلاک کذایی هم خودداری کردید (به گمانمان شماره عوضی ذکر شده قبلی یادتان رفته باشد). فکر نمی‌کنید آیا آن صداقتی را

(۲) اما این که «شیوه‌ی گیله‌وا در قبال کتاب و نقد و معرفی آن از هر زاویه‌ای که نگریسته شود شیوه‌ی درست و مقبولی به نظر نمی‌رسد» ابداً اینطور نیست. گیله‌وا از نخستین شماره تا همین شماره که دست خواننده است در هر شماره صفحه‌ای را به معرفی کتابهای تازه اختصاص داده است و بتناوب در صفحات خبرهای فرهنگی یا صفحه «تازه کتاب» اخبار مربوط به کتاب را چاپ شده و چه چاپ نشده آورده است. معرفی کتاب هم در حد خود در شماره‌های متناوب مجله مطرح بوده است حتی تازه‌ترین کتاب مربوط به گیلان، مجموعه سه جلدی گیلان، در دو صفحه شماره ۲۵ معرفی شده است. گاش منتقد محترم فقط به مورد نقد اشاره می‌کردند و خود را از دین عمل مامی رها نیندند. اما به قول ایشان، راستی نقد کتاب‌های گیلکی را «به کدها همین نشریه باید برد و به چاپش رساند» نشریات فرهنگی - هنری فارسی زبان مرکز یا نشریات هفتگی گیلان؟ کداییک؟

اینجاست که عمق فاجعه برای زبان‌های بومی خود را نشان می‌دهد. هیچ منبع و مرجع و ملجائی وجود ندارد که به زبان بومی بپردازد چه رسد به پردازش نقد ادبیات آن زبان! توفیق گیله‌وا و اقبال عموم گیلک‌زبانان از گیله‌وا بخاطر آن است که محل و عرصه وجود و ظهور ذوق و تجلیات عاطفی، روحی و ملی آنها به این زبان است. آیا گیله‌وا در ۵ سال گذشته در این مورد بخصوص کوتاهی کرده است؟ هرگز! بلکه مشخص و مسجل شده است که نشریات مرکز اصلاً عنایتی به زبان گیلکی و ادبیات آن ندارند و نشریات هفتگی گیلان هم دلم‌مشغولی‌های دیگر را دنبال می‌کنند. پس طبیعی است که بار سنگین نقد برگرده گیله‌وا بیفتد و گردن گیله‌وا هم که می‌داند از مو باریک تر است. چرا گیله‌وا «در صفحاتش جایی برای نقد و معرفی کتاب‌ها، به ویژه کتاب‌های گیلکی، باز نمی‌کند؟» لابد حتماً علتی دارد!

(۳) خوشبختانه عوارض روئایی عدم چاپ نقد در گیله‌وا را منتقد محترم خوب توصیف کردند و ما بنا نداریم آن را تکرار کنیم اما این فقط یک روی سکه است، روی دیگر سکه چیز دیگری است. مسئله این نیست که گیله‌وا بیم آن دارد با چاپ نقد کتاب، عوارض دشمن تراشانه علیه خود ایجاد کند، چه نقد علمی و حقیقت‌بین و روشنگر از منتقدی

که در نامه‌تان بدان استناد می‌ورزیدید مخلدوش کرده باشید. اگر ما تابع احساسات می‌شدیم و ناشیانه آن نقد را چاپ می‌کردیم گیله‌وا را زیر سؤال جدیدی نمی‌بردیم؟ اگر بی‌مشورت شما بخشی از آن را که حاشیه‌ای بود و در عین حال جنجال‌برانگیز حذف می‌کردیم مهم به سانسور و جانبداری از فرد یا جناحی نمی‌شدیم؟ و اگر به این دلیل و هر دلیل دیگر مطلب را چاپ نکنیم به زعم شما (و احیاناً دیگران) آیا اصول دموکراسی را زیر پا می‌گذاریم؟ اگر نامه ما برگشت نمی‌خورد، مطلب پایگانی می‌شد (که شد) شما همیشه به این خیال می‌ماندید که ما تعمداً نقد را چاپ نکرده‌ایم و ما هم اوایل به انتظار تماس می‌ماندیم و بعد به هوای این که منصرف شده‌اید به بهانه واقعی گستر دگی و حجم کار برای همیشه قضیه را مشمول فراموشی می‌کردیم. در این جا، به واقع چه کسی زیر دین می‌رفت؟ صداقت گفتار و درستی عمل لازمه هر کار است. نقد هم باید مزین به این دو باشد.





تازه کتاب

■ ایرانیان ترکمن، پژوهشی در مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی | دکتر اصغر عسگری خاتقاه و دکتر محمد شریف کمالی | تهران، اساطیر، ۱۳۷۴ | ۲۲۳ صفحه، وزیری، ۶۷۰ تومان
یکی از تازه‌ترین منابع معتبر و مکتوب در مورد ترکمن‌های ایران است که در هفت بخش تنظیم یافته. تاریخ قومی و قباایل ترکمن، جمعیت‌شناسی ترکمن‌های ایران، سازمان‌های اجتماعی و سنتی اقتصادی و سیاسی و... از برجسته‌ترین و خواندنی‌ترین بخش‌های کتاب است.

■ مردم‌شناسی (روش، پیش، تجربه) | دکتر اصغر عسگری خاتقاه | تهران، شب‌تاب، ۱۳۷۴ | ۴۲۰ صفحه، وزیری، گالینگور، قیمت؟
مکتب‌های انسان‌شناسی، تاریخ و روش‌های مردم‌شناسی، مردم‌نگاری، انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی، تجربه مردم‌شناسی، زیست‌شناسی و جمعیت‌شناسی انسانی و... عنوان بخش‌های اصلی کتابی است که با شاهد مثال شیرین آفریقا در پایان کتاب، سه رکن

بی‌غرض و عالم و مشرف بر امور، ذهن هر پایه‌سرایبی را می‌بندد و ذهن جامعه‌های راباز و دید آن را وسیع‌تر می‌کند و اتفاقاً باعث تشخیص سره از ناسره، ارتقاء فکر و اندیشه می‌شود و از سطحی‌نگری، عوام‌گرایی و ابتذال جلوگیری می‌کند و اینس از بدیهی‌ترین و عیان‌ترین رسالت‌های مطبوعاتی است که گیله‌وا به آن اشراف و اعتراف دارد.
پس چرا گیله‌وا تاکنون به چنین کاری تن نداده است. لابد حتماً علتی دارد.

گیله‌وا در برنامه‌های انتشاراتی خود در زمان بندی مشخصی را تدارک دیده و رعایت کرده است. گیله‌وا بر این باور بوده است که در مرحله کنونی (حدافل برای پنج سال اول) وظیفه دارد فقط در تولید، عرضه و معرفی کار گرامر دارد. سال‌ها کار ناکرده، حرف‌های ناگفته و حتی اندیشه‌هایی بر ذهن ناموده را در هر شماره تعریف کند. بر این اعتقاد بوده است که فعلاً لازم است هر چه بیشتر تولید گردد و از تنش دور ماند، زمان مشخصاً زمان آشنایی، شناخت و اعلام موجودیت است و بهتر است با همه نقص‌هایش، با همه عیوبش و با همه خامکاری‌ها و بی‌تجربگی‌های اولیه با آن مدارا کرد. مسئله بررسی، نقد، گزینش بهترین‌ها گام دوم و بعدی است که امیدواریم با آغاز سال ششم (شروع پنج سال دوم) همراه با تغییرات کمی و کیفی که در شکل و سطح گیله‌وا پدید می‌آید از وجود نقد علمی و بی‌غرض نیز سود جست. البته این کار آسانی نیست، با اشکال تراشی، دشمن‌تراشی و جنگ اعصاب همراه خواهد بود. حتی ممکن است آنها که امروز دم از نقد و نقدنویسی می‌زنند چه بسا به وقتش خود زودتر از دیگران بشکنند. متأسفانه در جامعه ایرانی و مطبوعات مرکز که در محیطی باز تر عمل می‌کند نقد هنوز خوب جای نرفته است، پیداست گیله‌وا که در محیطی محدودتر و بسته‌تر عمل می‌کند مشکلی به مراتب بیشتر خواهد داشت. خدا پشت و پناهنش باشد (دعایی که خیلی‌ها در حق گیله‌وا می‌کنند).

گیله‌وا

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گیله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

اصولی مردم‌شناسی نوین یعنی روش، پیش و تجربه را به دانشجویان، دانش‌پژوهان و همه علاقه‌مندان علم مردم‌شناسی معرفی می‌کند. مؤلف که خود از مدرسان رشته مردم‌شناسی و انسان‌شناسی دانشگاه است با استفاده از تجارب علمی فراوان، روش علمی و قلی ساده و روان بخوبی توانسته کتابی مرجع و سودمند را پیش روی علاقه‌مندان این رشته قرار دهد.

■ گاهشماری باستانی مردمان مازندران و گیلان | نصرالله هومند | تهران، مؤلف، ۱۳۷۵ | ۱۱۹ صفحه، رقی، ۳۰۰ تومان

پژوهشی است در بیان گاهشماری‌های ایرانی همراه با تقویم باستانی تبری - دیلمی، که در دو بخش تنظیم یافته است. کتاب با جدول‌های مفید نجومی همراه است و در آخر منضم به سالنمای سال ۱۵۰۸ تبری و ۱۵۷۰ دیلمی برابر ۶-۱۳۷۵ شمسی هجری است.

■ پژوهشی در زبان تبری (مازندرانی) همراه با علائم زبان‌شناسی و اشعاری از رضا خراتی | نصرالله هومند | تهران، مؤلف، ۱۳۶۹ | ۱۱۴ صفحه، رقی، ۱۰۵۰ ریال

کتاب شامل دو بخش است: بخش نخست درباره آشنایی با پاره‌یی از مفاهیم دستور زبان تبری و بخش دیگر درباره رضا خراتی و اشعار معنی او و واژه‌نامه اشعار

■ در تاریکی | محمود بدرطالعی | تهران، نشانه، ۱۳۷۵ | ۸۰ صفحه، رقی، ۶۰۰ تومان
مجموعه ۵ داستان کوتاه است با حال و هوای گیلان. از نویسنده، تاکنون دو کتاب دیگر با عنوان «سائل میش» و «بیماران» منتشر شده است.

■ از بیستون تا زردکوه بختیاری | ایزابلا بیشوب، ترجمه میرحباب امیری | تهران، سپند - آژان، ۱۳۷۵ | ۲۴۶ صفحه، وزیری، ۷۲۰۰ ریال

نام اصلی کتاب سفر به ایران و کردستان است و آن شرح سفرهای خانم ایزابلا بیشوب است به گرمناشاه و اصفهان (به اختصار) و منطقه بختیاری (به تفصیل) که در ۷ بخش تدوین شده. قسمت عمده کتاب به اوضاع جغرافیایی چهارمحال بختیاری و نظام ایلی و اداری میان طوایف آن می‌پردازد.

■ فصل سکوت شاخه‌ها | زهرا سیادوش آبکار | تهران، معین، ۱۳۷۵ | ۱۲۸ صفحه، رقی، ۳۶۰۰ ریال
مجموعه ۵۶ قطعه شعر از شاعره گیلانی است که در قالب‌های کلاسیک و نو سروده شده است.

من سرود ایمانم را / از صبح بویا تا شام ایستا / بر دیوارهای زندگی، می‌نویسم / و در آغاز حلاوت خواب / فرزندم / بالایش سکوتم را می‌اندازد / و قلبم بر می‌گیرد / تا در مرور شبانه عشق / زندگی را کج ننویسم...

■ گیلان‌شناسی، مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان | تنظیم: معاونت پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی | رشت، دانشگاه گیلان، ۱۳۷۵ | ۴۹۸ صفحه وزیری، قیمت؟

نخستین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان در روزهای اول و دوم شهریور ماه سال ۷۲ در تالار استاد معین دانشکده ادبیات

و علوم انسانی برگزار شد در حالی که بعد از گذشت سه سال گذشته مقالات آن به کوشش دکتر غلامرضا رحمدل رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان و به اهتمام مالی استانداری گیلان و نیز کمک‌های قابل توجه آقای عباس پورملک آرا نقاش گیلانی حدود ۳۰ مقاله آن جمع آوری، و منتشر گردید.

مقالات دکتر محمد روشن، جعفر خمایی‌زاده، دکتر جلیل ضیاءپور، دکتر علی فروسی، سیدمحمد تقی میرابوالقاسمی، فریدون نوزاد، دکتر سیدمحمدعلی سجادی، دکتر عبدالحمید حسین‌نیا، علی اکبر مرادیان و عده زیادی از نویسندگان و محققان در این مجموعه چاپ گردید است.

بعد از سالها انتظار منتشر شد:

شعرهای کیلیکی افراشته

محمد راد بازنقوی



گردآوری و برگردان به نادرک
محمود پاینده سکرودی

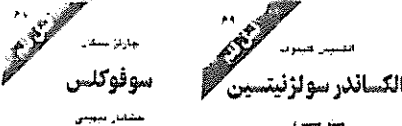
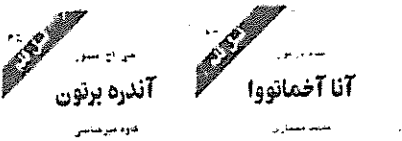
قابل وصول با پست سفارشی از هر نقطه کشور

در ازای ۱۰۰۰ تومان تمبر

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۲۱۶۳۵

نشر گیلکان

انتشارات کهکشان منتشر کرده است:



افراط و تفریط مزمن در صدا و سیمای مرکز گیلان

شاهین عبدلی

رفت، باید ادعان کرد که این برنامه از لحاظ پرداختن به اصالت‌های زبانی، در نوع خود اولین بود و هرچند عمر کوتاهی و محتوای نظامی - ایدئولوژیکی آن از تأثیر فرهنگی می‌کاست مع‌هذا نشان داد که زبان گیلکی خارج از مسائل ادبی، برای بیان دیگر مفاهیم ذهنی نیز کارایی دارد. این برنامه؛ تا آنجا که به خاطر می‌آورم در سال ۶۴ قطع گردید و پس از آن تا پایان دفاع مقدس و حتی سالی پس از آن، گیلکی در صدا و سیمای مرکز رشت بساز هم محدود به برنامه‌های روستایی و کشاورزی شد، برنامه‌هایی که از لحاظ ساخت زبانی از ضعفی شدید رنج می‌بردند و می‌تواند.

در بین سالهای ۶۸ تا ۷۳ صدا و سیمای مرکز رشت (که در سال ۷۱ به مرکز گیلان تغییر نام داد) شاهد ظهور چند برنامه گیلکی با محتوای فرهنگ‌گرایانه بود. نخست برنامه رادیویی «غومچه» که بین سالهای ۶۸ الی ۶۹ روزهای جمعه به مدت نیم ساعت پخش می‌گردید و به شعرخوانی گیلکی اختصاص داشت و سپس جنگ «چهارشنبه بازار» که از سال ۶۹ تا سال ۷۳ همه هفته عصر چهارشنبه‌ها پخش می‌شد و علاوه بر شعر و ادب به نمایشهای رادیویی گیلکی نیز توجه نشان می‌داد. چهارشنبه بازار بدین طریق زبان گیلکی را وارد عرصه نمایش رادیویی ساخت که یقیناً این موضوع جای تقدیر دارد اما باید اعتراف کرد که طنز نازل و سطحی نمایشنامه‌ها و ضعف تکنیکی اشعار، حکایت از ناتوانی نویسندگان برنامه می‌نمود. در همین ایام بود که سیمای گیلان نیز برنامه‌هایی را با عنوان «آفتابخیزان» ارائه داد. آفتابخیزان با آنکه می‌گوید به فرهنگ عامه توجه نماید لیکن به سبب عوامزدگی هرگز نتوانست بُعد فرهنگی خود را بر استناد نمایشنامه‌هایش برتری دهد. نمایشنامه‌هایی که لفظ گیلکی را از زبان کاراکترهایی معیوب و مغشوش عرضه می‌کرد و تکلم ایشان گاه آنچنان اسفناگیز و منزجرکننده می‌شد که از حالت طنز خارج می‌گردید و در راه هجو و افتزای قومی پیش می‌رفت (۲).

پس از «چهارشنبه بازار»، در همان سال ۷۳؛ صدای گیلان برنامه‌هایی ادبی نگر با نام «سراوخان» را به روی آنتن فرستاد. این برنامه که با درجای «نغمه‌ها و ترانه‌ها» ی پیش از انقلاب و «غومچه» بعد از انقلاب نهاده بود، در آغاز امیدواریهایی ایجاد کرد چرا که با توجه به اصالت واژگان کاربردی و نکاتی که برای حفظ خصایص زبان گیلکی به شکل شعر پخش می‌نمود، توانست تا اندازه‌ای نظر ناظران آگاه و گیلکی‌پرداران ناامید از صدا و سیما را به خود معطوف کند اما مرور زمان نشان داد که عوامل تولید این برنامه نیز توانایی اندک در درک مفاهیم ساختاری زبان گیلکی دارند و تنها با ردیف کردن واژگان و قلم‌گویی به اصل برداری مبادرت می‌کنند و غالب اینکه در این راستا تکلیف بر لهجه‌های غربی گیلان، خاضه لهجه صومعه‌سرای کلام خویش را برای اکثر گیلکی‌زبانان نامفهوم و ثقیل می‌سازند و این در حالی است که به باور اکثر گیلکی‌پرداران، جامعه گیلک زبان لهجه‌رشتی را بر اساس معیارهای جامعه‌شناختی و زبان‌شناختی به عنوان لهجه میانه‌ی پذیرفته است و بنابراین هرگونه سعی در جایگزینی تحمیلی لهجه‌ی دیگری نه تنها با توفیق همراه نیست بلکه نوعاً امکان‌ناپذیر و افتراقی جماعت‌شونده و صاحب‌نظران را فراهم می‌آورد.

پاییز سال ۷۴ برنامه‌هایی با نام «یاد و یادگار» با دو زبان فارسی و گیلکی، در کنار «سراوخان» عرضه اندام کرد. این برنامه که ملغمه‌ی از آیت‌های نامتجانس بود، تنها در زمینه

گیلکی، محدود به موسیقی و تا اندازه‌ای شعر می‌شد که به سبب کیفیت و کثرت محدود و ناقص برنامه‌های ذی‌ربط، به حد کافی پاسخگوی اهانتها و تحقیرهای دیگت شده و سازمان‌یافته نیست به قومیت گیلانی‌ها در رسانه‌ها و محافل وابسته به نظام وقت نبود. تصنیفهای گیلکی آن دوره، اغلب حاوی مناسبات عاشقانه باتم روستایی بود که به شکلی ظریف؛ فرهنگ و زبان گیلکی را به روستا محدود می‌کرد و این نکته به خود دباختگی گیلک شهرنشین سرعت می‌بخشید کما اینکه نخستین نسل گیلکان فارسی‌زبان در همین دوره پایه عرصه جامعه‌گذار شدند. این قشر از جامعه گیلک لابد به یاد دارند که برنامه کودک وقت تلویزیون گیلان با نام گیلکی «زاکان» (بچه‌ها)، به زبان فارسی و لهجه ناب تهرانی تقدیم کو دک گیلانی می‌شد و ایشان را ترغیب می‌نمود که هر چه سریعتر فرهنگ و زبان منطقه خود را فراموش کنند (که البته در قیاس با برنامه‌های کو دک فعلی صدا و سیمای مرکز گیلان، حداقل در اسم گیلانی تری بود).

برنامه رادیویی «نغمه‌ها و ترانه‌ها» هم که به شعرخوانی گیلکی اختصاص داشت، به سبب محدودیت زمانی و بی‌بهرگی از جنبه آموزش و نیز بی‌توجهی به قواعد و قوانین زبانی عملاً برای اعتلای ادب گیلکی کارآمد نبود (همچونگه که همینک برنامه مشابه «سراوخان» چنین است) و بی‌تردید دلیلی وجود ندارد تا برنامه دهقان آن روزها را که مشابه «صدای روستا»ی امروز است، عاملی برای بالندگی فرهنگ و ادب گیلکی به‌شمار آوریم و آن را در مقاله‌ی ابرار استحالته فرهنگی نشانیم.

اما پیروزی انقلاب اسلامی را باید مهمترین عامل خیزش ادبیات قومی ایران به‌شمار آورد. چرا که پس از انقلاب، با فراهم آمدن فضای فرهنگی مساعد، علاقه‌مندان و صاحب‌نظران ادبیات قومی، توفیق یافتند که به نشر و بسط عقاید خویش پردازند و در این گذر تنها از ابزار مطبوعات استفاده نمودند، چرا که امکان استفاده ایشان از ابزار صدا و سیما حتی تا سالهای بعد نیز پیش نیامد.

رادیو و تلویزیون ملی گیلان و مازندران، پس از تغییر نام به «صدا و سیمای مرکز رشت» از حجم محدود دیرنامه‌های گیلکی خود باز هم کاست، و با قطع قاطعانه تصنیفهای عاشقانه، گیلکی را محدود به یکی دو برنامه کشاورزی نمود که ابتدا با نامهای «برنامه رادیویی روستا» و «برنامه تلویزیونی روستاییان» و سپس در دهه هفتاد به ترتیب با اسامی «صدای روستا» و «پاوران روستا» از صدا و سیمای محلی گیلان پخش شد و می‌شود.

در نخستین سالهای پیروزی انقلاب و به گمانم سال ۶۰ بود که برنامه‌هایی رادیویی به نام «صدای پاسدار» با محتوایی نظامی و ایدئولوژیکی به دو زبان فارسی و گیلکی روی آنتن

اگر خوب دقت کنیم، جامعه ایرانی را مجموعه‌ی می‌بایم از جوامعی کوچکتر که هر یک به نوبه خود صاحب نمودی از فرهنگ ایرانی است و به این اعتبار جزئی از کل را تشکیل می‌دهد و دقیقاً به همین اعتبار اهمیت می‌یابد و مورد مذاقه قرار می‌گیرد. کنکاش و تحقیق در باره خرد فرهنگهای ایرانی، سابقه‌ی طولانی ندارد و عمرش به یک قرن نمی‌رسد کما اینکه درباره فرهنگ و زبان گیلکی از یکی دو دهه تجاوز نمی‌کند و پُر واضح است که همواره بر میناهای علمی قرار نگرفته، و همین موضوع انگیزه‌گرش را برای این قلم فراهم می‌کند.

ناگفته پیداست که تحقیق علمی، نیازمند آموزش آکادمیک می‌باشد و البته این آموزش به معنای مدرک دانشگاهی نیست بلکه مقصود آشنایی با اصول تحقیق و شناخت مبتنی بر علوم دانشگاهی از مورد تحقیق است؛ ای بسا اصحاب مدرک که از کثرت آشنایی و شناخت بی‌بهره‌اند و در مقابل دانشگاه نرفتنگانی که لیاقت تکیه بر کرسی اسنادی را ندارند. با این همه به سبب گستردگی و جذبه علوم انسانی شاهدیم که گهگاه محضلی علاقمند، پس از توفیق در امتحان انشای «علم بهتر است با ثروت» و یا «تابستان خود را چگونه گذرانید» فذعی القلم می‌گردد و در عین حالی که غبار نکتانده بر جایگاه «فرهنگ، ادب و هنر» تکیه می‌زند، با ظاهری ناخوشایند و رفقت‌انگیز به افاضه فضل نیز می‌پردازد و با این توصیف اگر موجبات رنجش آگاهان به فرهنگ، ادب‌پرداران و هنرمندان را جور نکند، مسلماً امکان مزاح و تفریح ایشان را فراهم می‌آورد که کتمان نمی‌کنیم در جای خود نعمتی است، بالاخص اگر در رسانه بی‌مانند صدا و سیما بروز کند که یکی از وظایف خندانند و به وجد آوردن خلق... می‌باشد، اما با چه قیمتی؟... این سؤالیست که باید از آن شاگرد دمدرسه‌ی‌های علاقه‌مند پرسیده شود.

مطبوعات محلی و کشوری در باره عملکرد صدا و سیمای سراسری و نیز شبکه‌های محلی در قبال فرهنگ و زبان گیلکی، کم بحث نکرده (۱) و تا صاحب این قلم به یاد دارد، بحثهای مذکور همواره به لاج و لجاجی عوامل محترم صدا و سیما منتهی شده است، اما چرا؟ برای یافتن پاسخ این سؤال مناسب است که نگاهی به هر چند گذرا به نحوه کار این رسانه عریض و طویل نسبت به فرهنگ و زبان گیلکی بیاندازیم و به این منظور شایسته‌تر آن است که صدا و سیمای مرکز گیلان را زیر نظر بگیریم.

کسانی که مانند بنده پیش از انقلاب را به یاد دارند، حتماً بر این موضوع واقفند که آن روزها رادیو و تلویزیون ملی گیلان و مازندران، مثبت‌ترین توجهش به فرهنگ و زبان

نمایشنامه‌های مشهور گیلکی توفیقی نسبی به دست آورد که آن هم با پایان سال ۷۴ عمرش تمام شد. در آغاز سال ۷۵ وقفه‌یی در بخش برنامه سزاو خان رخ نمود و برنامه‌های گیلکی صدا و سیما مرکز گیلان باز هم محدود به موضوعات کشاورزی شد، اما با راه‌اندازی شبکه استانی صدای مرکز گیلان در اواخر اردیبهشت ۷۵، دو برنامه گیلکی از آنتن این شبکه پخش گردید. نخست نمایشنامه بی منظوم با نام «دایی حاجی گول» که از لحاظ صنایع شعری پُر از ابراد و اشکال بود و سپس برنامه‌یی با نام «آینده‌سازان» که برای قشر سنتی جوان تولید و پخش می‌گردید. برنامه اخیر به دو زبان فارسی و گیلکی تهیه می‌شد روزهای پنج‌شنبه هر هفته از ابتدای خرداد تا نیمه مردادماه سال ۷۵ نوبت پخش برنامه‌های گیلکی آینده‌سازان بود. این برنامه هر چند از لحاظ وقت محدودیت‌هایی داشت اما سعی می‌کرد تمام جوانب زبان و ادب گیلکی را در نظر بگیرد و البته از آنجا که جوانان را مخاطب می‌ساخت، بسیار مفید و مؤثر به نظر می‌رسید خصوصاً که از لحاظ صحت دستوری کلام، در میان تمام برنامه‌های گیلکی صدا و سیما مرکز گیلان نمونه بود و سرمشقی برای آنان به حساب می‌آمد (۳). اما متأسفانه عمر بخش گیلکی آینده‌سازان به بیش از دو ماه و نیم نرسید و به ناگاه از فهرست برنامه‌های رادیویی گیلان حذف گردید. متعاقب این حذف، نمایش منظوم «دایی حاجی گول» نیز با پایان نیمه نخست سال متوقف شد و برنامه «سزاو خان» که با آغاز مردادماه ۷۵ بار دیگر قدرافراشته بود، همچنان به زبر و رو کردی برنامه‌های قبلی خود و پخش تکراری اشعار، به همراه ارائه صحنه‌های به ظاهر ادبی اما خالی از معنا، عاری از دستور و پُردست‌انداز خویش پرداخت و مانند گذشته، از به کارگیری مطالب مطبوعاتی گیلکی پُر داز - بدون ذکر مرجع و مأخذ - دریغ نورزید (و نسبی و روزد!) (۴).

در همین تابستان ۷۵ بود که سیما گیلان از خواب چندین ماهه برخاست و تلاش خود در عرصه ادب گیلکی را با برنامه‌یی موسوم به «رادوار» (رادوار) نمایشاند. برنامه‌یی که با برخورداری از قسمتهای نمایش، طنز، شعر، مصاحبه، نقل و... می‌کوشید در عرصه گیلکی برداری گام‌هایی بردارد اما افراط‌مثال‌زدنی رادوارها، آنچنان شدید و حیرت‌انگیز بود که این حرکت به ناچار، مانند تب تند زود به عرق نشست، به وصفی که سرآخر در مهرماه ۷۵ گیلکی را که با آن همه حدت و شدت، «زبان» خطاب می‌کرد به درجه «گویش» تنزل داد و سرافکننده از حضور بینندگان خداحافظی نمود. «رادوار» از لحاظ کثرت بزرگترین کاری است که صدا و سیما مرکز گیلان برای فرهنگ و زبان گیلکی انجام داده و بدین جهت لایق بررسی‌هایی عمیق‌تری باشد. از فحوی کلام ایضاً مُغلق و غریب نویسندگان رادوار (که هزاران رحمت برای لهجه برنامه‌های کشاورزی صدا و سیما مرکز گیلان به ارمغان می‌آورد!) چنین بر می‌آید که تنها راه پیشگیری از مرگ تدریجی زبان گیلکی، تکیه بر افراط‌گری است (۵) و شکی نیست که «رادوار» در این راه بسیار بسیار گوش‌نشان داد. در حالی که برخورد دهای افراط‌گرایانه در حیطه فرهنگ و زبان گیلکی آن داستان معروف مشغولی مولوی را در باره دوستی خرمس و انسان به یاد می‌آورد که آخر سر منجر به قتل انسان مهربان به دست خرمس نادان گردید. این افراطها در مثل نقش آن سنگ ربابازی می‌کند که حیوان ابله برای کشتن مگس بر سر انسان خفته گوفت. اکنون سؤال این است که آیا گیلکی نزار طاقت گوفته

افراطی، سطحی و به دور از آینده‌نگری و اندیشمندی، به سایر جریانها و حرکت‌های فرهنگی و حتی به افرادی که به شکل مستقل و سالم به فرهنگ و زبان گیلکی می‌پردازند لطمه‌یی جبران‌ناپذیر وارد می‌کند.

بنابراین پسندیده آن است که تدعیان پرشور فرهنگ و زبان گیلکی در آور دکاه صدا و سیما و یا هر مکان دیگر، به دور از افراط‌گریها و تعصبات بدوی تنها با تمسک به قوانین رایج کشوری و مصالح جامعه اسلامی، آنچنان به فرهنگ و زبان گیلکی بپردازند که مصداق آیه شریفه: «و جلعناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا...» شوند.

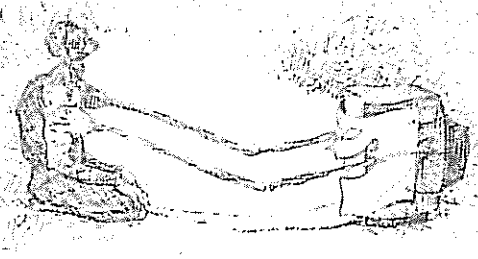
افسوس که عمل صدا و سیما مرکز گیلان در فضای فرهنگ و زبان گیلکی بر پایه افراط و تفریط قرار دارد، گاه آنچنان تیشه بر ریشه این فرهنگ و زبان می‌زند که گیلکی را لهجه مسی‌گوید و فرهنگش را در ظاهر کارا کترهای ناقص‌العقل می‌کنجاند و گاه ناشیانه چنان علمی از آن می‌سازد که بی‌اختیار روایت جنگ جقتل را تداعی می‌نماید و این موضوع شاید به نوعی برخاسته از این واقعیت باشد که هرگز مدیرکل و یا مدیر عاملی صدا و سیما مرکز گیلان، گیلانی و بومی نبوده است تا برداشتی صحیح از نیروهای فرهنگی بالقوه و بالفعل منطقه داشته باشد.

با این تفصیل اکنون بهتر می‌توان پاسخی برای این سؤال یافت که چرا انتقاد مطبوعات از عملکرد صدا و سیما سراسری و خصوصاً شبکه‌های محلی در قبال زبان و فرهنگ گیلکی، موجب لجاج و لجبازی عوامل محترم صدا و سیما می‌شود؟! بی‌گمان خواسانگانی مُصنّف: خوش‌سینانه‌ترین جواب را در محدودیت علمی، علاقه‌مفراط به حفظ موقعیت شغلی، بی‌توجهی و سهل‌انگاری عوامل تولید برنامه‌های گیلکی صدا و سیما در قبال پیامدهای خطرناک افراط و تفریط و همچنین غیربومی بودن مدیر عامل و یا مدیر کل وقت صدا و سیما منطقه، پیدا می‌کند. بهتر آن است که افکار عمومی را آزاد بگذاریم تا خود سره را از ناسره تمیز دهد چرا که به مصداق این ضرب‌المثل شیوایی گیلکی: ججه می‌حسن تا تی حسن سدا تا رسن

پانوشتها

۱ - برای نمونه رجوع کنید به:

- الف - روزنامه جنگل - شماره ۴۸ صفحه ۴۲ و ۴۳ دی ۱۳۵۸ - جعبه صدا و تصویر طوطی نشان (م. پ. جنگناجی)
 ب - ماهنامه گیلوا - شماره ۵ - صفحه ۲۵ - آبانماه ۷۱ - صحبت از صدا و سیما مرکز گیلان است (نهایی عبلی)
 پ - هفته‌نامه حاتف - شماره ۱۳۲ - صفحه ۱۳ - ۱۳۷۳/۱۱/۴ - در نهایت تنها به چند فرضیه دست یافتیم (عنایت‌آبادی... ابدزاده)
 ت - هفته‌نامه حاتف - شماره ۱۳۵ - صفحه ۱۵ - ۱۳۷۳/۱۱/۲۵ - میزان پرداختن به تعلقات فرهنگی اقوام دیگر (کوشیار کوشیای اصل)
 ۲ - ر. ک - هفته‌نامه حاتف، شماره ۷۲ - صفحه ۶ - ۱۳۷۲/۸/۲۵ - برنامه‌های قومی در صدا و سیما...
 ۳ - ر. ک - هفته‌نامه نقش قلم، شماره ۸۵۳ - صفحه ۷ - تعطیلی برنامه گیلکی «آینده‌سازان» ۱۳۷۵/۶/۱۱
 ۴ - ر. ک - هفته‌نامه نقش قلم، شماره ۸۵۷ - صفحه ۶ - اشتباه نابخشودنی، ۱۳۷۵/۷/۸
 ۵ - ر. ک - هفته‌نامه نقش قلم، شماره ۸۵۶ - صفحه ۲ - فارسی یا گیلکی مسأله این است! (حمید خوش‌سیرت) ۱۳۷۵/۷/۱
 ۶ - ر. ک - هفته‌نامه نقش قلم، شماره ۸۶ - صفحه ۲ - اعلام دکتر حشمت در باغ محتلم، ۱۳۷۵/۷/۲۹



شدن سنگی به بزرگی «کینه و عداوت با زبان فارسی» را بر سر خویش دارد؟ مُسَلِّماً خیر و اگر غیر از این بود، «رادوار» مخبور نمی‌گشت که هنگام خداحافظی، شرمسارانه رخت «گویش» را بر تن «زبان» گیلکی بپوشاند و از تمام ادعاهایش به یکباره دست بشوید. رادوار در لغزشی دیگر - به عمد یا به سهو؟ - در مصاحبه‌هایی که با چهره‌های «هنری معرفی شده» انجام می‌داد، از صحبت با کسانی که سالها برای فرهنگ و ادب گیلکی زحمت کشیده‌اند خودداری نمود و در مقابل به شخصیت‌سازی از کسانی پرداخت که چندان مطرح نبودند و گهگاه از عوامل تولید خودشان به شمار می‌آمدند.

رادوارها تا آن اندازه از کار خود خوشنود شدند که به تبه و پخش چندین برنامه گلچین شده و نیز یکی دو ساعت فیلمبرداری و صحبت پشت صحنه با اکثر عوامل این جنگ پرداختند که این عمل بی‌گمان ناشی از اشتباهی در سنجش میزان کیفیت و مطلوبیت رادوار بود. اما اشتباه «رادوار» به همینجا ختم نیافت شگفتی‌سازترین اشتباه «رادوار» آن بود که در یکی از آخرین برنامه‌ها، نویسنده محترم پیلاتو، در مقابل اذهان عرق تعجب بینندگان، با تحریف تاریخ، مرحوم دکتر حشمت جنگلی را در باغ محتلم به دار شهادت آویخت! با اندکی تفکر می‌شد دریافت که نویسنده برنامه، واقعه تاریخی اعدام آن بزرگوار را با صحنه‌هایی از سربانی تلویزیونی میرزاگو چکخان (که در آن هنرپیشه‌گرایی آقای مهدی هاشمی نقش مرحوم حشمت را بازی می‌نمود) اشتباه نموده و پنداشته چون فیلمبرداری آن سربان در پارک قدس (و به بیان نویسنده باغ محتلم) اتفاق افتاده، بنابراین اصل واقعه تاریخی مذکور نیز در همان مکان رخ داده است (بنگرید به انعکاس این مطلب در مطبوعات) (۶)

«رادوار» در چند برنامه آخر خود به تولید و پخش می‌آوردده‌هایی به اصطلاح طنزآمیز نیز پرداخت. ضعف فنی این می‌آوردده‌ها به همراه درونمایه‌های ترحم‌برانگیزشان، نشانی از به ته دیگ خوردن کفرگبر رادوار بود. این نمایشها که اکثراً معطوف به تمسخر پیام‌های بازرگانی شبکه سراسری می‌شد، نه تنها لبی را به خنده نمی‌گشود، بلکه بینندگان آگاه را از بابت ضعف برنامه‌های سیما گیلان غمزده و نگران می‌ساخت.

گذشته از تمام این موارد، واقعیت آن است که حرکت‌های

نوروزی نوسال

روایت لاهیجان

«نوروز نوسال» ذیل که از دوستی خوش ذوق شنیده شده هر چند خالی از لغزش وزن و قافیه نیست اما از اصالت خاصی برخوردار است که بدون کوچکترین دستکاری تحریر و تقدیم شد تا در پیشگاه اهل ادب چه قبول افتد و چه در نظر آید

لاهیجان ... محمدعلی زاهدی

اول گویم که موحمد خدا را، شه کشور علی مرتضی را
امام دومین آن دسته گل، حسن باش سوار گشت دلدل
امام سومین شاه شهیدان، حسین را کشته اند قوم یزیدان
حسین را کشته اند آتش ندادند، گلوی نازکش خنجر نهادند
امام چهارمین زین العباد است، گل باغ حسین نامراد است
امام پنجمین خوانم بیافر، شفاعت می دهد در روز محشر
امام ششمین موسی بن جعفر، همه عالم شده از او متور
امام هفتمین موسی کاظم، که تا در لطف او کاری بسازیم
امام هشتمین امام رضا بی، یقین دانی که جدش مرتضی بی
امام نهمین خوانم تقی را، تقی بخشنده خلق جمیع را
امام دهمین می رفت میدان، ملائک بر سرش می خواند قرآن
امام یازدهم خوانم که عسکر، زمین و آسمان پر شد متور
تموم کردم امام دوزخ امام را، محمد مهدی صاحب زمن را



پوزش و توضیح

با پوزش از شاعر گرانقدر آقای جعفر بخشی زادمحمودی در مورد نامایشنامه منظوم گیلکی مندرج در صفحه ۲۲ شماره ۳۸ که نام و توضیح بابانی ایشان بر قطعه مزبور، به اشتباه حذف شده بود در اینجا نقل می شود:
«تقدیم به هم روستایی گرامی آقای جواد موسوی ضیابری»
لازم است متذکر شوم که حدود ۴۵ سال پیش آقای موسوی یکی از نوغانداران زحمتکش ضیابری در قلدح ارباب خود شعری دلنشین با مطلع زیر سرود که تا مدتها ورد زبان مردم آن سامان بود و هنوز عده ای آن را از برند.

ان باغ بوشام، اون باغ بوشام - پاره گدوم مه تازه پیرهانا، مه... جانا
کج ولک خوره، پسچک زنه، کله جلاخانا، مه... جانا
شعر این رهی بامضمونی دیگر در اقتفای شعر ایشان سروده شده است.

پوزشی دیگر:

هشاعرهای مندرج در شماره ۳۸ به اشتباه بنام شاعر ارجمند کامبیز صدیقی ثبت شده است. تصحیح می شود که قطعه شعرهای مزبور از آن شاعر جوان کامبوز با صدیقی است. با پوزش از هر دو شاعر بخاطر اشتباهی که به علت تشابه حروف در نامها پدید آمده بود.

توضیحی دیگر:

در مقاله «نگاهی به فعالیت زنان در مطبوعات گیلان» نگارش آقای بهزاد موسوی مندرج در صفحه ۳۸ شماره ۳۸، متأسفانه در جمله اول «از انتشار خیر الکلام نخستین روزنامه فارسی زبان در گیلان توسط میرزا ابوالقاسم افصح المتکلمین در سال ۱۳۲۵ ه. ق در رشت ۷۲ سال می گذرد» رقم ۷۲ اشتباه و صحیح آن ۹۲ سال است که بدینوسیله اصلاح می شود.

روایت رودبار

در منطقه رودبار همه ساله رسم بر این بود چند روز مانده به عید و سال نو علاوه بر وره دگنی (بزه انداختن) و مراسم دیگر، نوروزی خوانها در دسته های دو یا سه نفری (که یکی خوش صدا و خواننده اصلی بود و بقیه و آگیرکن و کوله بارکش بودند) در روستاهای مختلف راه می افتادند و خانه به خانه سر می زدند، دسته ای از مردم هم آنان را همراهی می کردند. همراهان در بعضی موارد با خواننده هم آوا می شدند (واگیری می کردند) و از خانه داران هدایایی می گرفتند. به غیر پول نقد، اشیاء، اجناس و یا خواربار را در کیسه هایی که همراه داشتند ریخته و کوله بارکش وسایل را حمل می کرد. تا پس از پایان مراسم نوروزخوانی در بین خود تقسیم کنند. نوروزخوانی در روستاها و مناطق مختلف گوناگون بود. یک نمونه از آن ذیلاً تقدیم خوانندگان گرامی می شود.

نصرت الله خوشدل

دست جمعی

سال نو باشد مبارک
شما را امسال مبارک
شما را هر سال مبارک

تک خوانی

(نوروزی خوانی)

آقا برادر تاج بر سر
آقا برادر تاج بر سر
ته خونای ناهای رای سر
ته خونای ناهای رای سر
جمع
سال نو باشد مبارک
شما را امسال مبارک
شما را هر سال مبارک

تک خوانی

ته ره بیو گل پسر
ته ره بیو گل پسر
ته دستا ببر جیب سر
ته دستا ببر جیب سر
جمع
سال نو باشد مبارک
شما را امسال مبارک
شما را هر سال مبارک

تک خوانی

سیاه سفد سوا بکن
سیاه و سفید را سوا بکن
یک قرن پول پیدا بکن
یک قران پول پیدا بکن
جمع
سال نو باشد مبارک
شما را امسال مبارک
شما را هر سال مبارک

تک خوانی

انا بنه مجمع میون
آنا بنگذار در میان مجموعه (سینی بزرگ مسی
با یه جفت جوراب الون^۱ با یک جفت جوراب رنگین
بر برای نوروزی خون^۲ برای نوروزی خوان بیاور
جمع
سال نو باشد مبارک
شما را امسال مبارک
شما را هر سال مبارک

۱ سیاه و سفید: منظور پول سیاه و سفید است، پول سیاه بی ارزش بود و پول سفید از ۵ شاهی و ۱ شاهی و یک ریالی و غیره تشکیل می گردید که با ارزش بود.
۲ جوراب الون: جوراب رنگی که دست بافت از پشم گوسفند بود و از هدایای بازارش حساب می آمد.

حلوای نوروزی

با نزدیک شدن ایام نوروز و تحویل سال نو مردم مناطق مختلف گیلان خود را برای استقبال از آن و پذیرایی از میهمانان آماده می‌کنند و در این بین تهیه شیرینی و حلوا میان خانواده‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است. یکی از رسمهای رایج در آبکنار (آبادی بزرگی در حاشیه تالاب انزلی) تهیه شیرینی عید یا حلوا است که هر کدبانوی آبکناری اقدام به درست کردن آن می‌کند. بطورکلی سه نوع حلوا در این منطقه درست می‌کنند که عبارتند از:

۱ - دنگ حلوا deng.a halvā

بهترین و اصیل‌ترین نوع حلوا است که بعلمت اینکه تهیه آن با زحمت زیادی همراه است امروزه ندرتاً درست می‌کنند و در گذشته از اهمیت بیشتری برخوردار بود. در این نوع حلوا ابتدا آرد برنج را سرخ کرده آنگاه شکر را به اندازه مورد نیاز در آب ریخته می‌جوشانند تا شیره لازم بدست آید سپس آرد و شیره شکر را مخلوط کرده با دست بهم می‌مالند و بصورت گلوله‌های کوچک در می‌آورند «البته در گذشته خانواده‌هایی که مرفه‌تر بودند به جای شیره شکر، آرد را با شیره عسل مخلوط می‌کردند» این گلوله‌های کوچک را با وسیله چوبی که شبیه به هاون است کمی پهن می‌کنند تا بصورت لایه نازکی در آید سپس چهار عدد از لایه‌ها را در حالی که بین لایه‌ها مخلوطی از مغز گردو و زیره گذاشته‌اند بر روی هم قرار می‌دهند آنگاه سازنده حلوا با همان وسیله چوبی شبیه به هاون که هر دو سرش پهن است بر روی لایه‌ها می‌کوبد تا فشرده شود. پس از فشردن حلوا گوشه‌های آن را با چاقو می‌برند تا بصورت دایره در آید و به این ترتیب حلوای خوشمزه‌ای برای پذیرایی درست می‌کنند. تهیه این نوع حلوا که مهارت و توان زیادی نیاز دارد کار هر کس نیست. در گذشته چندین استادکار زن در قبال گرفتن مزد اقدام به تهیه آن می‌کردند.

۲ - حلوای شیشه‌ای:

یکی دیگر از انواع حلوا است که در حال حاضر تهیه آن از رونق بیشتری برخوردار است. برای درست کردن این نوع حلوا ابتدا آرد برنج سرخ شده و شیره شکر را مخلوط کرده و بصورت گلوله در می‌آورند. بخاطر آنکه در وقت پهن کردن و بصورت لایه نازک در آوردن به شیشه نجسید گلوله‌ها را در روغن مایع داغ فرو می‌برند تا کمی چرب شود آنگاه بوسیله بطری شیشه‌ای گلوله‌ها را پهن می‌کنند تا بصورت لایه نازکی در آید. سپس داخل لایه مخلوطی از مغز گردو و زیره می‌ریزند و آن را از گوشه‌ها تا می‌زنند به این ترتیب حلوا آماده می‌شود. امروزه در ایام عید، در هر خانه‌ای از این نوع حلوا یافت می‌شود که با آن از میهمانان خود پذیرایی می‌کنند.

نامهای قاشی پرندگان

سامک sāmak سی یا سامک siyāsamak = سار زرده تک zardatek = نوعی سار با منقار زرد
چکه نش cēkanēs = پرنده‌ای قهوه‌ای رنگ که جثه‌اش به اندازه جثه یک سار است.
کفات kafāt = پرنده مشهوری که گیلکان بدان نوشت nušt هم می‌گویند.
واشک vāšak = قوش، با یکی از نامهای فارسی آن یعنی باشه مقایسه شود.
کرگز kargaz = کرکس
دال کرگس dālkargas = کرکس - عقاب
شونده کیچه šundakija = پرنده‌ای که به هنگام رسیدن دانه‌های گیاه آقطی از آنها تغذیه می‌کند.
کرنگ karang = کلینگ keling = ذرنا
اینجیله کیچه enjilakija = انجیر خورک
دار دارکو dārdāraku = دارکوب
مرغابی merqābi = مرغابی
بولبولو bulbulu = بوربورو burburu = پرنده‌ای بسیار کوچک اندام که با چابکی و زیرکی زیاد درون بوته‌ها و شاخه‌ها سرگ کشیده و به جستجو می‌پردازد.

بنو *** banu = چکاوک

غارغاری qārqāri = غارغاری qārqāru = لک لک

غفج qaqaj = زاغ

سینه sita = نوعی سار

زرچ zaraj = کبک

اسالم = شهرام آزموده

*** ترانه‌های شمال، علی عبدلی، ص ۵۴

*** اشعار گیلان و مازندران در آثار فرید ریش

روگرت شاعر آلمانی، شهریار شفیقی، گیله‌وا، ش ۲۱

صص ۸ و ۹

*** ترانه‌های شمال، ص ۵۶

حاج جاجی hājājī = پرستو، چلچله
کوکو kuku = فاخته

گند ماهر gandemahar = سهره

گندم خور gandemxur = سهره

زیزا zizā = سینه سرخ

سلبر selbar = سینه سرخ

سینه سورو sinasuru = سینه سرخ - به احتمال

قریب به یقین نام اصلی سینه + سر + و + sina

+ ser بوده که سینه سر sinaser یعنی سینه

سرخ و «و» «o» پوندی به معنای کوچک و

کوچک اندام است.

دوم ویکو dumviku = دم جنبانک

ویشه سوگ višasuk = قرقاول نر

ویشه گرگ višakarg = قرقاول ماده

پوسته کیچه pustakija = گنجشکی به رنگ قهوه‌ای

که در گیلان فراوان دیده می‌شود

کافیره کیچه kāfirakija = چرخ ریسک

بلبل belbel = بلبل

ونا vana = سبزیقا

کونوا kavavana = سبزیقا

آوه کیچه āvakija = نوعی پرنده که در کنار رودخانه

لانسه‌سازی کرده و بر روی رودخانه‌ها پرواز

می‌کند. رنگ یک نوع آن آبی ست و رنگ نوع

دیگر آن خاکستری یا قهوه‌ای که نوع اول

مشهورتر است.

کفتَر kaffēr = کبوتر

کلاج kalaj = کلاج

سیبیا کلاج siyākalaj = کلاج سیاه - کلاجی سیاه رنگ

با جثه‌ای بزرگتر از کلاجهای معمولی

دال dāl = عقاب

غجله qajala = زاغ

کوره‌غو kuraqu = جغد

۳ - حلوای تمشتان Temeštan:

این نوع حلوا را چون در کف تشت درست می‌کنند به این نام معروف شده است. تهیه این نوع حلوا بسیار ساده انجام می‌گیرد. برای درست کردن آن ابتدا آرد برنج سرخ شده باضافه شیره شکر را مخلوط کرده در کف تشت به قطر ۲ الی ۴ سانتی‌متر می‌ریزند، آنگاه بوسیله سنگ صافی کمی آن را فشرده و صاف می‌کنند و بر روی سطح آن مخلوطی از گردو و زیره می‌ریزند و در آخر، با چاقو آن را به شکل لوزی‌های کوچک می‌برند و پس از سرد شدن از کف تشت جدا می‌کنند. این نوع حلوا را بیشتر برای دادن عیدی به کودکانی که در ایام نوروز به خانه‌هایی مردم می‌روند تهیه می‌کنند و در پذیرایی از میهمانان کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آبکنار - محسن بلوطی

فرمانروایان گیلان

مجموعه چهار جلدی پیرامون

تاریخ و جغرافیای گیلان
ترجمه

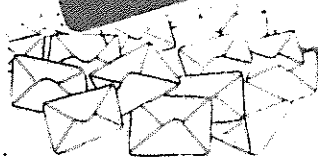
م. پ. جکتاجی - دکتر رضا مدنی

نشر گیلکان

قابل وصول با پست سفارشی

در ازای ارسال ۳۵۰۰ ریال تمیر

نشانی رشت صندوق پستی ۱۷۲۵ - ۲۱۶۲۵، نشر گیلکان



خدمت عربیانی که برای ما نامه فرستاده‌اند می‌رسیم پاسخ به نامه‌هایشان حتی به صورت ذکر نام و نشان برای ما مقدور نیست. اما از لطف یکایکشان صمیمانه سپاسگزاریم. همین ابراز محبت‌ها و بیان دست مریزادهاست که ما را به کارمان امیدوار می‌کند.

علی گندمگون (کرمانشاه) - متأسفانه در شهر شما و یکی دو مرکز دیگر نماینده نداریم اما در بیشتر مراکز استانها و تعدادی شهرستانهای دور دست نماینده ثابت داریم. **رضا مطلبی** - بهتر است برای ارسال نامه‌های عادی هزینه پست سفارشی بپردازید ۲۰ تومان تمبر کفایت پست سفارشی برای ارسال بسته‌های سنگین تر از نامه، کتاب، مقاله‌های پژوهشی و احیاناً عکس و تمبر و سند و امثال آن است که دارای ارزشند و برای اطمینان خاطر لازم است آن را پست سفارشی کرد.

آهو آراسته (تهران) - نوشتید دورگه هستید و ترکی و گیلکی را بخوبی حرف می‌زنید. فارسی هم که زبان رسمی و مشترک همه ماست. پس با دانستن این سه زبان و ترکیب قواعد آنها ذهن شما برای فراگیری زبان‌های انگلیسی و عربی یا هر زبان خارجی دیگر آموذگی دارد! گناش نسل جوان امروز گیلانی به این مسئله که اشاره کردید توجه می‌داشت و خود را از نعمت فراگیری زبان مادری و پدری خویش محروم نمی‌کرد.

این عزیزان برای ما شعر فرستادند که منتظر اشعار بهتر، کوتاه‌تر و شاعرانه این عزیزان هستیم:

محمدصادق ربیعی (تور) - غلامرضا احمدی (گلایچی) - علی گریبی دره جیری (لاهیجان) - داریوش مقصودی (نوشهر) - محمود رحیمیان امام (اعلیش) - علیرضا علی‌گیری (چالوس) - حسن وحدانی (خشک‌رودار شاندرمن) - ولی ونوش (نوشهر) - مرتضی آقایی (لوشان) - رحب پورمحسن (شوش) - میرحسن الف (گسکرمجله رودسر) - کامبیز فروتن (کرج) و سیدهاشم نبی‌زاده (رشت) - صادق ربیعی (قالم‌شهر) - سینامدربنیا (زنجان) و...

ضمناً ترجمه شاعرانه و دقیق اشعار و معنی واژه‌ها فراموش نشود.

از میان نامه‌ها

در زمستانی که هوایس ناجوانمردانه سرد است. جناب آقای چکناجی جای سپاس و درود فراوان است که شما در بگشوده و به سلام‌هایمان پاسخ می‌دهید. وجه گرم و دلنشین است در این سوز سرما سر از گریبان بدر آورده و در تجلیل از هنر و ادب و مفاخر و مشاهیر گذشته جامعه ما در گردآوری دستاوردهای گرانقدر و معرفی هنرمندان گیلان در گیله‌ها، دستها را می‌فشارید.

با اینکه قطار زمان دیربازی است از پیچ جاده‌ای صعب‌العبور گذشته و با برخورد به سنگ و صخره چه بسا سربتیان را بندیده افکنده، اما ما همچنان در ایستگاه ایستاده‌ایم با چمدانی از خاطره‌ها و یادها و نمش عزیزی که روی دست ما و دل ماست. و منتظر قطاری که سالهاست گذشته!

گیله‌ها مرا با گذشته پیوند می‌دهد، هر چند گذشته‌ام چون کتبی گشوده در مقابل من است و هر ساز سرورش می‌کشد. عکس و خاطره شادروان حبیب محمدی مرابید رحمت بی‌شائبه او انداخت. سال ۱۳۳۰ در پیچ بازارچه سره میدان رشت بطرف حمام حاج آقا سرور یک آنتیله نقاشی بود که من روزهایی حرکت در مقابلش نشستم تا پرتو در برابر بوم نقاشی خود به تصویر کشد. گذشت تا بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ روزی او را در مقابل کافه نادری تهران دیدم و از آن تصویر جو یا شدم؟ گفت در خانه صلح در میان شعله‌های آتش یلداد سوخت. ولی من آنروز بر زحمت آن هنرمند دلم سوخت. همیشه یادش بودم تا اینکه در مجله ۳۷ گیله‌ها خواندم که از این جهان رخت برسته یادش جاودانه و گرامی باد.

امیدوارم گیله‌ها ازگردیدادهای تند در امان باشد.
رشت - ۷۵/۷/۹ - غبارراه

تصحیح زیرنویس یک عکس تاریخی

مدیر محترم مجله گیله‌ها

... در مقاله «گو جصفهان، عروس بی‌خانمان» نگارش آقای رحیم چراغی مندرج در شماره ۲۵ و ۲۴ آن حریده شریفه عکسی چاپ شده است تحت عنوان «گو جصفهانی‌ها در دهه پیش» که بازاربان، معتمدین و رؤسای ادارات پست و آمار وقت گو جصفهان را با ذکر اسامی و القاب آنان نشان می‌دهد که آقای کیوان رسول پور برای چاپ در اختیار نگارنده مقاله گذارده بود. این عکس از آن جا مورد توجه من قرار گرفت که نسخه دیگری از آن را در خانواده خودمان داریم. در این عکس شخصی بنام کر بلائی عباس کنعانی حضور دارند که من نوه دختری آن مرحوم هستم. ضمن تشکر از آقایان چراغی و رسول پور خواستم به عرض برسانم که در مورد شعل پدر بزرگ بنده مرحوم «کر بلائی عباس کنعانی» اشتباهی رخ داده و ایشان معروف به کر بلائی برآز بوده‌اند نه عطار. شعل برآزی نسل اندر نسل در خانواده ایشان موروثی بوده و هم‌اکنون نیز بعضی از برادرزاده‌های آن مرحوم در بازار شهر رشت برآزی دارند. مراتب صرفاً بخاطر صحت در ارائه اسناد تاریخی ذکر شده است...

با احترام، علیرضا شاملی‌راد

خرس‌بان

... در صفحه ۸ شماره ۲۹ - ۳۰، تحت عنوان «چند آئین نوروزی در شمال ایران» از آئین تقریباً متروک «خرس آبیونی» در تنگابن مطلبی داشتید. بنظرم «خرس آبیونی» نادرست و درست آن «خرس‌بانی» (خرس‌بان بر وزن باغبان، شتربان و...) است

بیادمی آورم که در سالهای ۲۳ - ۱۳۲۱ که ۱۰ - ۱۲ ساله بودم، در رشت در بعضی از روزهای سال و بیشتر در تابستانها، بدون مناسبت خاص، گروه‌های دوره‌گرد دو نفره که «خرس‌بان» نامیده می‌شدند به محلات مختلف می‌آمدند با یک قلاده خرس که زنجیرش در دست خرس‌بان بود... یا بسا در آوردن دایره زنگی یا بوق اهل کوچه و محله را باخبر می‌کردند و پس از گرد آمدن اهل کوچه و محل که بیشتر زنان و کودکان بودند، با ادای کلمات و عبارات شعرگونه - که متأسفانه بیادمانده است - خرس را وادار به انجام حرکات نمایشی از پیش آموخته مثل بالا رفتن از درخت و آینه‌داری... می‌کردند. تماشاگران بفراخور حال مختصر پولی به خرس‌بان می‌دادند و او به کوچه محله‌های دیگر می‌رفت.

به عید نوروز که نزدیک می‌شدیم. تقریباً همزمان با «نوروز و نوسال‌خوان» ها، حضور خرس‌بان‌ها هم بیشتر می‌شد.

نکته‌ای که یاد می‌آید اینست که خانواده‌ها از حضور دختران و زنان جوان بویژه زیبا و بدون چادر و حجاب در میان تماشاگران جلوگیری می‌کردند چه براین عقیده بودند که خرس «خوشگل‌بند» است و اگر از دختر یا زنی خوشش بیاید حتماً او را می‌زباید

تهران - محمود اسحاق گیلانی

مدیر عزیز مجله بانمک گیله‌ها

من در شهرستان کرج زندگی می‌کنم پدر و مادرم گیلانی (سیاهکلی) هستند. حتماً فکر می‌کنید فقط فارسی بلدم صحبت کنم، نه، من زبان شیرین گیلکی را از پدر و مادرم و مادر بزرگم به ارث بردم، دایمی برایم گیله‌وای شما را می‌خواند. و از همه بهتر مادربزرگ پیری دارم که خیلی قصه و شعر و چیستان گیلکی می‌داند. می‌خواهم چند تا از آنها را به کمک دایمی ام به شما هدیه کنم. به بچه‌های گیلانی و آنهاپی که در شهرهای غیر از استان گیلان زندگی می‌کنند سفارش می‌کنم گیلکی را یاد بگیرند که آن «دل‌نمک» است. حدحافظ دوست کوچک دبستانی گیله‌وا.

هومان شعبانپور بر فغانی از کرج

چیستان

- ۱ - دار دره شیمی ور، شاخه دره آمی ور، میوه آره سی دته، هیچکه توخوره به دته.
- ۲ - ای سر قالی، او سر قالی، مین زشته اوستا غلام‌علی
- ۳ - جیر سنگ، جور سنگ، جور دو لوله‌ی تنگ، جور دو دانه انگور، جور تر تخت سلیمان، جور تر جنگل بیابان.
- ۴ - اون چیه شاه شه، لشکر نشه.
- ۵ - اون چیه تا اون دوما نگیری، گچه نشون.

جواب:

- ۱ - ماه رمضان - روزه
- ۲ - چراغ
- ۳ - کله انسان (دو فک - دماغ - چشم - ابرو - مو)
- ۴ - آب رودخانه - شن و سنگ ته رودخانه
- ۵ - قاشق



بیچاره معلم
(داستان منظوم گیلکی)

محمد شریفی (فانی)

کرا رشت گشتی مه ره زن دوبوم
مغازاناکم کم مه ره دن دوبوم
پاورچین پاورچین مه ره بیش و کم
هزار فکر امره کرا زم قدم
هاتو را بوشام را بوشام تا بیدام
کی سیگار فروشان راسته ایسام
آراسته هچین صارای ماشره
هزار دس فروش آ دور و بیره
جی قند و جی شکر جی تاید و صابون
جی شامپو و ریکا بیگیر تا روغون
جی کپسول بیگیر تا پمادتی توشک
تی قونداق طفل غذا شیرخوشک
خلاصه بگم هر جی تی دیل خایه
آیا، پول فادی، بی کوپن گیر آیه
آتیگه کونه جوش سیگار فروش
تی مغزا خورید تا بدی ایچه گوش
تی گوشاکونی تیر دینی اون کله
ایتا ری زنه داد: «هُمای فله»
ایتا داد زنه: «تیر و بهمن دارم»
ایتام داد زنه کی ونیستون دارم
ایتا داد زنه: «تیر ساده برار»
ایتام جیغ کشه کی «هُما فیتله دار»
ایتا داد زنه: «مالبورو مالبورو»
ایتام گه یواشه: «ونیستون بامو»

ایتا گه: «همه جور سیگار دارم»
بائید شربت سینه ابرار دارم
* * *
جوانی بیدام من در آگیر و دار
کی بسوخت مشغول خوکار
جوانی سیاتابه هایکل دُروشت
بولن قد چهارشانه پیلدانه موش
شولوغی میان در او گوش کنار
کرایبی سس و دم فوروخته سیگار
بسوگفتم: سلام آئی جوانِ هُمام
مرا خنده امره بوگفته: «سلام»
واپرسه: «داری تو چی امری آقا»
بوگفتم: «ای پاکت بیزامت هُما»
مُؤدب ای پاکت هُمائی او ساد
دودستی اونسا می دس تان دگاد
خلاصه مرا خیلی تحویل بیگفت
اون کردکار در می دیل جا بیگفت
میان شولوغی و اون هممه
بوکودم مه ره در می دیل زمزمه
ا جور کی آ مردای کونه ماسرت
قناری یسا در پیرهن کشکرت
اون کردکاران ایجور دیگره
جی خو همقطاران ایزه بهتره

بظاهر دورسته کی سیگار چیه

یقین آن اون شغل اصلی نیه

بوگفتم چقدر به؟ بوگفت بیس تومون

فادام بیس تومونا بزم گب بازون

بوگفتم برارجان مرا تو ببخش

اگر من ایسم ایچه پُروو ببخش

جسارت نیبه من سئوالی دارم

درون می دیل قیل و قالی دارم

بوگفته بفرما بگوشم آقا

بزن گب بفرما تی دیل هر چی وا

بوگفتم مہره رُک بوگو تو کی بی

دانم هر تا فرقه ایسی ان نی بی

نسمانی تو سیگار فروشانا هیچ

می شاهد تی کردار و تی فیک و فیچ

* * *

مرا ایچه بیسنا نیگاهی بوکود

جی خو دیل ایتا زرخ آهی بوکود

سیگاری وساد و به خوب بنا

ببودون افاده مہره گب بزا

بوگفته مرا کی تی قربان بشم

تہره راس بگم بسندہ فرهنگی یم

حقوقہ می شین توک به توک چار تومون

می خانہ کرایا جی اون کسرا کون

مانہ یک تومون با ہزار مشکلات

می خانہ آیا مدرسہ تولمات

صف تخم مرغ وصف خواربار

صف مرغ و گوشت و ہزار زہرمار

بیدام وضع خرابہ حقوق فانکشہ

می باطری خرابہ می بوق فانکشہ

بسوستم بسناچار سیگار فروش

صُبان مالِمم بعدظہر دست فروش

ہزار تاک تومون بندہ می کیف دارم

ای خروار بازون قرض و تکلیف دارم

آ پولہا تما تو بونی سر بسر

نیبه پول توجیبی می پسر

آخر آن حقوقہ کی دولت فادہ

اونم با ہزار جور ملامت فادہ

قضات بوکون آن نیبه مسخرہ

بسولا گدا وضع جی من بہترہ

اگر من نبم واللہ ماندس نیبه

پزشک و وکیل زبردس نیبه

چراغ آکشور جی من روشنہ

سواد جی ما بہتران ازمنہ

اگر من نبم علم و دانش نیبه

نیبه ابراگر برف و بارش نیبه

بازون آن سزاوارہ من بی نصیب

بیمیرم جی فقر و فلاکت غریب

الان شیش مایہ من نیدم رنگ گوشت

دینم رنگ گوشتا می چوم بہ دوروش

می زن خانہ دارہ می طفلان کوچیک

سہ سازای دارم من ماشااللہ آجیک

دوتا دانش آموز ایتا گارہ خوس

دوتاری ایتا کربنام و نوس

الان شیر خشکا گیدی صد تومون

صد و سی تومون می حقوقہ بازون

می پول شیرخشک می دختر نیبه

اگر من نبم دس فروش پس کی بہ

تسوزم کراشان درہ آسمان

ولی می حقوق باز نوخوردہ تکان

حقوق می ایتام زخم مرحم نیبه

تی جانگ شکم بار پول ہم نیبه

حالا کفش و جوراب خوہرچی بتر

حالا خانہ اسباب خوہرچی بتر

مرا یادہ داشتیم ایتا ہم کلاس

شیش ابتدائی بنام عباس

اون نمرہ بویست بی دو ہمیش

جی درس و جی تکلیف دررو ہمیش

عباس ناشتہ املا ویجا درک و ہوش

اون نمرہ بو شنبہ صفر دوگوش

آخر شنبه املا امان داشتیمی

جی املا همش امتحان داشتیمی

جی بس تنبلی داشته خانه خراس

جریمه مُدام داشته طفلک عباس

خولاصه اوسال طفلکی ردا بو

بازون ترک تحصیل بوکود و بوشو

اون پسر بوکود از غضبناکی لچ

بوگفته بوشو صافکاری آی گمج

بقول اون پرها عباس گمج

الان کسارگاهی داره در کرج

می یکروز حقوقا عباس با چوکوش

ای دِنقه کونه کسب بی حرص و جوش

ایستا خانه آلان داره دیگشا

چی خانه! بهشت برین کساخ شا

ایستا بسنز آخر مُدل هم داره

شمیران جوری هتل هم داره

می نمره جی نوزده ده کمتر نوبو

کلاس هیشکی املا جی من سر نوبو

ولی من بقول می مالم زرنگ

بوشام درس دونبال نویستم مشنگ

آنم حاصل می زرنگی دینی؟!

اونام داستان مشنگی دینی؟!

دینی از زرنگی چی بیچاره یم

دینی در خیابان چی آواره یم

انم از می هوش و ذکاوت ابای

انم از می عقل و درایت ابای

مرا یاده دیپلم فاگیتتم بوشام

هزار شوق امره معلّم بوبام

نسانستم معلّم یانی آنقدر

بلانست مالمان خاک بسر

آخر می معلّم نشه جا خطر

مرا یاده داشتی خوره کز و فر

آمه مدرسه با هزار کبکبه

می چشمما بیگفته اون دبده

کراوات بز، کفش خوشگل دوکون

کت و شلوار از جنس فَرَنل دوکون

سیل چاخماخی خوشخن، مو طلا

خوش اندام و جول سُرخ و دندان طلا

بسپا جور واجور دایمن پاوزار

چومان عاین چشمان آهو خومار

خوره داشته ظاهر دمی دسگائی

اون امره داشتی مزه را شائی

اون بصرق ظاهر می چشمما بیگفت

جی می کله می عقل و هوشا جیگفت

نوگو طفلک پوز همچین عالیه

فقط پوزه، جیان همه خالیه

بسوخردم فریب کراواتا من

به صلوات بدام من می امواتا من

ببردم جی پور چانگی تی سرا

ابای خایلی خایلی تو بخشی مرا

نوگفتی تی شغل و تی پیشه چیه

بفرما تی اصل و تی ریشه چیه

* * *

بوگفتم تمنا و خواهش کونم

تی شین آدمان ابای غش کونم

جی می کار ته ره چی بگم همقطار

منم ماللم از بسد روزگار

جی تی کم حواسی ابای تاجیم

چوتو تو نغامستائی من کی یم

کی درد دیل مالما گوشاده

اون رنگ و رُخسارا کی خوشاده

بجز می مانستن جگر سوخته ای

خوچشما شبان بر تخیل دوخته ای

ابای ناأمیدا نوبو روزگار

داره خایلی بازی حالا دس بدار

ایروز مالم قدرا فامید چیه

خلاصه برید پی معلّم کیه

دیماه ۶۷

حله خبه کی شعر هشت سال پیش بوگفته بویو، و قیمتان اتو بوجور نوشوبو!

گزارش مراسم اعطای جوایز به برندگان مسابقه بزرگ شهر من، دیار من



برندگان مسابقه، از راست به چپ: جواد اسدی - علی صادقی - قاسم غلامی کفترودی - عمران غلامی

ساعت ۱۱ صبح روز جمعه بیست و ششم بهمن ماه مراسمی ساده و صمیمی با حضور برندگان مسابقه بزرگ نشر گیلان با عنوان «شهر من، دیار من» و حضور مدعوین گرامی برگزار شد. نخست مدیر نشر گیلان ضمن خوش آمدگویی به حضار، مجلسی از انگیزه و هدف مسابقه را بیان داشت. وی در سخنان خود گفت نشر گیلان که در شناخت هویت بومی گیلان و عموم مردم گیلان و مازندران از طریق چاپ و نشر کتاب فعالیت داشته و دارد همیشه نیت برگزاری مسابقه بزرگی را در زمینه نگارش بهترین مونوگرافی (تک نگاری) از شهرها و روستاهای شمال ایران در سر می پرورانده است. هدف از این کار تشویق محققان بومی (بویژه پژوهشگران جوان) در تهیه مقاله و رساله و کتاب در خصوص زادگاه یا محل اقامت آنان و ایجاد حرکت و انگیزه در تداوم کارهای پژوهشی بوده است که در این راه با رای زنی و مشورت دوستی گرانمایه و کمک یک گیلانی فرهنگدوست و سخاوتمند دیگر موفق شد متن فراخوانی را تهیه کرده در شماره های متوالی «گیله‌وا» چاپ و به اطلاع عموم برساند.

مطالب رسیده به ترتیب در اختیار هیأتی مرکب از پنج تن از نویسندگان صاحب نظر و آگاه گیلانی آقایان محمود پاینده لنگرودی، جعفر خمایی زاده، دکتر محمد روشن، کاظم سادات اشکوری و مدیر نشر گیلان و نشریه گیله‌وا، پوراحمد چکنجایی قرار داده شد.

از مجموع کارهای رسیده تنها سه مونوگرافی (فقط از میان بخش روستایی) برنده شدند. خوشبختانه همان طور که انتظار می رفت برندگان مختص به مرکز گیلان نبوده، بلکه از سراسر شمال یعنی از قائم شهر مازندران تا غربی ترین شهر گیلان، آستارا در این جا حضور دارند که ما هم اکنون در خدمتشان هستیم و حضورشان را گرمی می داریم. وی در پایان از آقای دکتر علی گرانمایه بخاطر مساعی بی دریغشان در هماهنگی امر و آقای مهندس مهدی مقالچی بانی امر که در شرایط کنونی امکان اعطای جوایز از سوی ناشر وجود نداشت با سه صدر اعتبار این جوایز را تأمین کردند صمیمانه سپاسگزاری کرد.

آنگاه آقای جعفر خمایی زاده به عنوان پیر و استاد و نماینده هیأت داوران که در مراسم حضور داشتند در مورد تاریخ، تمدن، جامعه و مردم گیلان و مازندران، نفس تحقیق و شرایط آن، روش تحقیق و بطور کلی صفات و ویژگیهای یک نفر محقق بویژه محققان جوان بومی سخنرانی کرد و از تحقیقات مربوط به گیلان و گیلان شناسی در داخل و خارج کشور صحبت نمود و ضمن تقدیر از مدیر نشر گیلان و همچنین بانی امر آقای مهندس مقالچی به برندگان جوان مسابقه توصیه نمود که این موقعیت بظاهر کوچک امروز را به فال نیک بگیرند و آن را نقطه عطفی برای کسب موفقیت های بزرگ بعدی تلقی نمایند.

سپس برندگان به شرح زیر معرفی شدند:

آقای قاسم غلامی کفترودی دانشجوی رشته ادبیات از رشت بخاطر نگارش مونوگرافی دهستان پیر بازار از توابع رشت برنده دو سکه طلای تمام بهار آزادی.

آقایان علی صادقی دانشجوی رشته مدیریت و عمران غلامی فارغ التحصیل رشته الهیات (به اشتراک) از

در حاشیه:

برندگان مسابقه که همه از پژوهشگران جوان و خوش آتیه مملکت هستند و از گوشه و کنار گیلان و مازندران آمده بودند آن چنان با هم جوش خورده انس گرفته بودند و در خصوص «شهر و دیار» خود بحث و فحوص می کردند که برای بنیان مراسم بسیار شادای بخش بود. قرار مدارهای آنان با هم و رد و بدل کردن آدرس و شماره تلفن به منظور مبادلات فرهنگی برای «نشر گیلکان» و «نشریه گیله‌وا» جداً نوبد بخش بوده است.

آسمان درخشان و هوای آفتابی شهر رشت در این وقت سال از زمستان تعجب برانگیز بود. یکی از برندگان می گفت هرگز رشت را به این خوبی و صفان دیده بودم، من آفتابی به زیبایی آفتاب امروز به یاد ندارم. فرهنگ بومی چه باصفاست و چقدر دل های ما را که ظاهراً در نقاط دور از هم بصری بریم به هم نزدیک می کند! خاطره امروز را هیچگاه از یاد نمی برم.

در ضیافت ناهار در رستوران بزرگ و مصفاای سپید رود، بیش از صد تن از مسئولان و نمایندگان آزادگان از سراسر کشور حضور داشتند که گویا مهمان استانداری گیلان بودند. آقای مهندس دهقان معاون امور عمرانی استانداری هم در جمع ایشان بود که به دعوت استاد خمایی زاده سر میز ناهار برندگان مسابقه و مهمانان نشر گیلکان تشریف آوردند. آقای خمایی زاده توفیق محققان جوان برنده و حرکت زیبای نشر گیلکان و نیت فرهنگ دوستانه بانی جوایز را در مجموع به عنوان یک حرکت خوب فرهنگی و مردمی بیان کردند و اظهار امیدواری کردند که خوب است مؤسسات دولتی نظیر استانداری، شهرداری، ارشاد و دیگر مؤسسات هم از این امر تأسی کنند.

آقای دهقان ضمن تأیید فرمایشات ایشان، برندگان را مورد تشویق قرار دادند و آرزوی توفیق بیشتر نمودند و از آن ها برای شرکت در جشن بزرگ از دواج ۷۵ تن از آزادگان گیلانی (یکصد و پنجاه زوج جوان) که قرار بود در بعد از ظهر همان روز در یکی از سالن های ورزشی شهر برگزار شود دعوت بعمل آوردند.

قائم شهر بخاطر نگارش مونوگرافی روستای ریکنده از توابع شهرستان قائم شهر (مازندران) برنده دو سکه طلای تمام بهار آزادی.

آقای جواد اسدی دانشجوی رشته جغرافیا از آستارا بخاطر نگارش مونوگرافی روستای باغچه سرای آستارا برنده دو سکه طلا تمام بهار آزادی.

آنگاه برندگان، جوایز خود را همراه لوح تقدیری که از سوی نشر گیلکان تهیه شده بود از دست استاد جعفر خمایی زاده دریافت کردند و در همان حال برای یادبود از این مراسم چند قطعه عکس به یادگار برداشته شد. مراسم اصلی رأس ساعت ۱۳ به لطف بی پایان آقای مهندس عسگری و مساعی بی شائبه جناب آقای منجمی به خوبی پایان پذیرفت. سپس برندگان در ضیافت ناهاری که به افتخارشان ترتیب داده شده بود شرکت کرده و بعد از صرف ناهار از جاهای دیدنی شهر رشت، عمارت کلاه فرنگی، باغ محتشم، آرامگاه میرزا کوچک خان و... دیدن به عمل آوردند و ساعت ۴ بعد از ظهر هر یک از برندگان با خاطره های خوش روانه شهر و دیار خود شد.



یک عکس یادگاری (استاد خمایی زاده در میان جمع)



دعوت به اشتراک کِلک

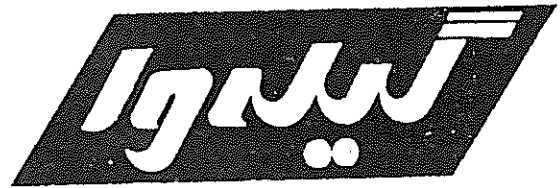
ماهنامه فرهنگی و هنری کِلک مجله‌ای است که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران منتشر می‌شود. مخارج سنگین مجله فقط از محل تکفروشی و حق اشتراک تأمین می‌شود. کمک انتشار دارد در صورتی که آنرا می‌پسندید و ماندگاری آنرا برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری کنید. همانطور که بارها نوشته‌ایم، در صورت ازدیاد مشترکان، مجله دوام می‌یابد، و به‌راه فرهنگی خود ادامه می‌دهد.

شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه ماهنامه کِلک در داخل کشور (۱۲ شماره با احتساب هزینه پست) هفت هزار و هشتصد تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۴ نبش کریمخان زند - میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۹۱۶-۱۳۱۴۵ ارسال کنند.

نام و نام خانوادگی: _____
نشانی: _____

کد پستی: _____
تلفن: _____



برگ درخواست اشتراک ماهنامه گِیله‌وا (یک‌ساله)

(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام نام خانوادگی
مس منزل میزان تحصیلات
نشانی شهر حیابان
کویه شماره کد پستی تلفن

(از شماره فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا با فرکی آن را پر کرده همراه قبض بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گِیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.

- حق اشتراک داخل کشور ۱۲۰۰۰ ریال • اروپا ۴۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۵۰۰۰۰ ریال
- حوزه حلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۳۵۰۰۰ ریال

گیله‌وا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی که دارای نام‌های گیلکی و بومی شمال ایران باشند تخفیف ویژه قابل است.

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است

چای: گیاه‌خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل
سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی

مؤسسه چاپ توکل

پیشگام در امور طراحی و چاپ با کیفیت عالی همراه با تکنولوژی برتر



چاپ: بولتن، بروشور، اتیکت، کتاب، مجله، پوستر و بورس کارت عروسی

